

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع)

إضاءات من دعوات المرسلين

(عليهم السلام)

الجزء الأول الى الجزء الثالث (جلد 1 - 3)

(متن - ترجمه)



السيد أحمد الحسن

الطبعة الاولى

1438 هـ - 2017 م - 1396 ش

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع)

يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي :

www.almahdiyoon.org

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام کتاب	روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان (جلد 1 تا 3)
نویسنده	احمد الحسن (ع)
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (ع)
نوبت انتشار	دوم
تاریخ انتشار	1396
کد کتاب	106/2
ویرایش ترجمه	دوم (متن - ترجمه)

فهرست :

3	<u>روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد اول</u>
4	<u>اهداء</u>
5	<u>روشنگری‌هایی از دعوت نوح</u>
10	<u>روشنگری‌هایی از استدلال‌های نوح با قومش</u>
12	<u>ا روشنگری‌هایی از دعوت ابراهیم(ع)</u>
15	<u>روشنگری از دعوت ابراهیم و نوح(ع)</u>
17	<u>روشنگری‌هایی از دعوت موسی</u>
19	<u>برخی از مهم‌ترین موارد در دعوت موسی</u>:
23	<u>روشنگری‌هایی از دعوت عیسی</u>
27	<u>روشنگری‌هایی از دعوت محمدK</u>
34	<u>روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد دوم</u>
36	<u>روشنگری از فرستاده و عذاب</u>
38	<u>روشنگری پیش از وقوع عذاب</u>
43	<u>روشنگری از سخنان فرستادگان با عذاب‌شدگان</u>
48	<u>روشنگری از معجزه و عذاب</u>
49	<u>نشانه‌ی علمی</u>:
51	<u>نشانه‌ی ملکوتی</u>:
54	<u>نشانه‌ی جسمانی (مادی)</u>:
58	<u>روشنگری از دلایل و موجبات عذاب</u>
63	<u>روشنگری از مقدمات عذاب</u>
65	<u>روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد سوم-قسمت اول</u>
66	<u>روشنگری‌هایی از مسیر یوسف</u>
69	<u>روشنگری از رؤیای یوسف</u>
85	<u>روشنگری از آغاز سوره‌ی یوسف</u>
99	<u>روشنگری از داستان فرزندان آدم و برادران یوسف</u>
103	<u>روشنگری از چاه</u>

- 107 [روشنگری از آزمونِ واقع شده در راه به سوی خداوند](#)
- 109 [روشنگری از زندان](#).....
- 118 [روشنگری از رؤیای پادشاه مصر](#).....
- 121 [روشنگری از نبوت یوسف](#).....
- 125.....[روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد سوم-قسمت دوم](#).....**
- 126 [روشنگری‌هایی از مسیر یوسف](#).....
- 126 [روشنگری: چرا زندان؟](#).....
- 134 [روشنگری](#).....
- 146 [روشنگری](#).....
- 156 [روشنگری](#).....
- 163 [روشنگری](#).....
- 168 [روشنگری از علم یعقوب](#).....
- 171 [روشنگری](#).....
- 174 [روشنگری: دعوت یوسف، چرا در مصر؟!](#)
- 183 [روشنگری از پیراهن یوسف](#).....
- 190.....[روشنگری: داستان یوسف، عبرتی برای زمان ظهور مقدس](#).....

إضاءات من دعوات المرسلين 1-3 (متن - ترجمه).....3

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع)/ العدد (5)

إضاءات من دعوات المرسلين

(عليهم السلام)

الجزء الأول

السيد أحمد الحسن

الطبعة الأولى

1438 هـ - 2017 م - 1396 ش

لمعرفة المزيد حول موضوع اليماني يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي:

www.almahdyyoon.org

بسم الله الرحمن الرحيم

الإهداء

إلى من علموني كيف أقف مع الحق ولا أبالي ولا أستوحش من الوحدة

به کسانی که به من آموختند چگونه همراه حق بایستم و هیچ ترسی و هراسی از تنهایی نداشته باشم

إلى من علموني زهادة الدنيا وخستها

به کسانی که به من بی ارزش بودن و پست بودن دنیا را آموختند

إلى من لي الشرف وكل الشرف أن أتمرغ بالتراب الذي وطئته أقدامهم

به کسانی که برای من شرافت و حتی تمام شرافت است، که خود را به خاک قدم‌هایشان خاکسار کنم

إلى السادة الكرام أنبياء الله ورسله عليهم السلام .

به سروران گرامی، انبیای الهی و فرستادگانش (ع)

أحمد الحسن

26 صفر 1425 هـ . ق

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين.

إضاءات من دعوة نوح (ع)

1- نوح (ع) أول الأنبياء أولي العزم مبعثاً، ودعوته لقومه فيها شيء من اللين والموعظة الحسنة، والظاهر حتى الإنذار في دعوة نوح (ع) كان يصب في هذا قالب ﴿إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ فلم يشتد معهم حتى في الإنذار، مع أنهم طغاة عتاة ﴿قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾. وهذا قوله (ع) في سورة الأعراف: ﴿أَوْعَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾. وقال (ع): ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَن لَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾. وقال (ع): ﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّن عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ﴾.

روشنگری‌هایی از دعوت نوح (ع)

1- نوح ۷ اولین پیامبر اولو العزم مبعوث شده، و دعوت او برای قومش، آمیخته با نرمی و موعظه‌ی نیکو بود و پیدا است که حتی انذار دادن در دعوت نوح ۷ در چنین قالبی ریخته می‌شد «إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ»¹ (من جز بیم دهنده‌ای آشکار نیستم). ایشان ۷ حتی در انذار دادن نیز به آنان سخت نگرفت؛ علی‌رغم اینکه آنها طغیانگر و متکبر بودند «قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ»² (گفتند: ای نوح، اگر دست برنداری، به طور قطع سنگ‌سار خواهی شد).

این سخن ایشان ۷ در سوره‌ی اعراف می‌باشد: «أَوْعَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»³ (آیا به شگفت آمده‌اید از اینکه بر مردی از خودتان از جانب پروردگاتان وحی نازل شده است تا شما را بترساند و باشد که پرهیزگاری پیشه کنید و مورد رحمت قرار گیرید؟!).

و همچنین می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَن لَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ»⁴ (و نوح را بر مردمش به پیامبری فرستادیم. گفت: من برای شما بیم‌دهنده‌ای آشکار هستم * که جز خدای یکتا را نپرستید؛ زیرا از عذاب روز سخت بر شما بیمناکم).

و همچنین ایشان ۷ می‌فرماید: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّن عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ

1 - شعرا: 115.

2 - شعرا: 116.

3 - اعراف: 63.

هود: 25 و 26.

أَنْزَلِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»⁵ (گفت: ای قوم من، چه می‌گویید اگر از جانب پروردگارم حجتی به همراه داشته باشم و او مرا رحمت خویش ارزانی کرده باشد در حالی که شما از دیدن آن ناتوان باشید؛ آیا در حالی که خود نمی‌خواهید، شما را به اکراه به قبول کردن آن واداریم؟!).

فإلإنذار مرة يقرن بالرحمة ومرة بالخوف عليهم من العذاب، وهذا اللين من نوح (ع) إما للتقية وتجنب الاصطدام الشديد مع الكفار وما يجره من ضرر على المؤمنين، وإما طلباً لترقيق قلوبهم وتلين جانبهم، وفي النهاية طمعاً في إيمانهم وهذا الوجه الأخير أرجح من التقية، وذلك لأنه عندما علم من الله أنه لن يؤمن أحد من قومه غير الذي آمنوا، اشتد معهم وسخر منهم وهددهم وتوعدهم بشدة وغلظة، قال تعالى: ﴿وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ * وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ * وَيَصْنَعِ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسَخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾.

یک بار انذار همراه با رحمت و مهربانی است و بار دیگر همراه با ترسانیدن آنان از عذاب. این نرمش از سوی نوح⁷، یا از روی تقیه و پرهیز از برخورد شدید با کافران و زیان‌هایی که به دنبال آن بر مؤمنین می‌رسد، می‌باشد و یا به جهت رقیق کردن دل‌هایشان و نرم شدن آنان، و در نهایت از روی اشتیاق به ایمان آوردن آنان؛ این احتمال آخری، محتمل‌تر از تقیه می‌باشد؛ چرا که ایشان هنگامی که از سوی خداوند آگاه شد که از میان قومش غیر از افرادی که ایمان آورده بودند، کس دیگری ایمان نخواهد آورد، با آنان به سختی برخورد نمود و آنان را مسخره و تهدید می‌نمود و زحمت و سختی را به آنان وعده می‌داد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ * وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ * وَيَصْنَعِ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسَخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ (و به نوح وحی رسید که از قوم تو جز آن گروه که ایمان آورده‌اند، دیگر ایمان نخواهند آورد؛ از کردار آنان اندوهگین مباش * کشتی را زیر نظر و وحی ما بساز و درباره‌ی ستمکاران با من سخن مگوی، که همه غرقه‌اند * نوح کشتی می‌ساخت و هر بار که مهتران قومش بر او می‌گذشتند، مسخره‌اش می‌کردند. می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، زودا که ما هم همانند شما مسخره‌تان خواهیم کرد * به زودی خواهید دانست که عذاب بر چه کسی رسد و خوارش سازد و عذاب جاوید بر که فرود آید).

2- الصبر والمطاوله: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَاراً... ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً﴾. والصبر والمطاوله مطلوبان لمن رجا إيمان من يدعوهم، فكثير من الناس تدعوهم

إضاءات من دعوات المرسلين 1-3 (متن - ترجمه).....7

إلى الحق فلا يؤمن أول وهلة، بل يواجهك بشدة وغلظة، ولكن مع مرور الأيام يوفق للإيمان بالحق، وربما يصبح من دعاة الحق المخلصين.

2- صبر و مدارا: «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا... ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا»⁶ (گفت: ای پروردگار من، قوم خود را شب و روز دعوت کردم.... پس به آواز بلند دعوتشان کردم * باز به آشکار گفتم و در نهان گفتم).

صبر و مدارا دو عاملی هستند که برای ایمان آوردن کسانی که مورد دعوت قرار می‌گیرند، لازم می‌باشند. بسیاری از مردمی که به حق دعوت‌شان می‌کنید، در همان ابتدا ایمان نمی‌آورد و حتی با سختی و شدت با شما برخورد می‌کنند؛ ولی با گذشت مدتی، به توفیق ایمان آوردن به حق نایل می‌شوند و چه بسا خود، از دعوت‌کنندگان مخلص به سوی حق گردند.

3- الالتجاء إلى الله والتوكل عليه سبحانه والاعتماد على تخطيطه وتدبيره سبحانه، بل وطلب النصر من الله بعد اليأس من إيمان من بقي على الكفر، رَبِّ * أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ *.

3- پناه بردن به خداوند و توکل به خداوند سبحان و اعتماد داشتن به نقشه و تدبیر او سبحان و متعال، و حتی درخواست یاری از خداوند پس از نا امید شدن از ایمان آوردن کسانی که بر کفر باقی مانده بودند: «أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ»⁷ (من مغلوب شده‌ام؛ پس یاری ام کن).

4- الرحمة بالمؤمنين وخفض الجناح لهم، والإعراض عن ماضيهم قبل دخولهم في الدعوة مهما كان هذا الماضي، بل والدفاع عن هؤلاء الثلة والاعتزاز بهم، «قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ * قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ * وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ * إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ *».

4- رحمت و شفقت بر مؤمنین و بال گشودن برای آنان و نادیده گرفتن گذشته‌شان پیش از داخل شدنشان به دعوت. این گذشته به هر صورت که می‌خواهد بوده باشد و حتی دفاع از این گروه اندک و گرامی داشتن آنان: «قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ * قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ * وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ * إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ»⁸ (گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان پیرو تو هستند؟ * گفت: من به کارهایی که انجام می‌دهند، آگاهی ندارم * اگر می‌فهمید، حساب ایشان تنها با پروردگار من است * و من طرد کننده‌ی مؤمنان نمی‌باشم * من جز بیم دهنده‌ای آشکار نیستم).

6 - نوح: 5 تا 9.

7 - قمر: 10.

8 - شعرا: 111 تا 115.

5- العمل الدؤوب للنجاة من الفيضان، وذلك بصنع السفينة المباركة وتهيئة الطعام للناس والحيوانات وتهيئة العدة والعدد، وهذا أمر لا يتصور أنه يسير، بل على العكس هو أمر صعب، والذي يقوم به لا بد أنه يواجه مشاكل كثيرة، خصوصاً إذا كان منبوذاً من قومه، وبالتالي لا يملك الكثير من الإمكانيات لأداء هذه المهمة الكبيرة، ومن هنا نتصور كم كان صبر نوح عظيماً، وكم كان توكله واعتماده على الله الواحد القهار عظيماً، وكم كانت الرحمة الإلهية والفضل الإلهي الذين شملاً نوحاً عظيمين، فكان عليه السلام يعمل بيد تكاد تكون خالية إلا من رحمة الله، وكان يعمل في مجتمع لا يعرف إلا الاستهزاء به والسخرية والتهمك.

5- کار پیوسته برای نجات از سیل. این کار با ساختن کشتی مبارک و تهیه آذوقه برای مردم و حیوانات و تهیه امکانات و افراد، صورت پذیرفت. نباید تصور شود که این، موضوعی سهل و آسان است؛ بلکه برعکس، کاری است دشوار. کسی که اقدام به این عمل می‌کند، باید با مشکلات بسیاری روبه‌رو شود؛ مخصوصاً زمانی که از طرف قومش طرد شده باشد؛ در نتیجه این شخص امکانات زیادی برای انجام دادن این کار بزرگ و مهم در اختیار ندارد. از اینجا می‌توانیم متوجه شویم که صبر نوح تا چه اندازه بزرگ، و تا چه حدی توکل و اعتماد او بر خداوند یگانه‌ی قهار عظیم، و تا چه حد رحمت و فضل الهی که شامل نوح شد، بزرگ و عظیم بود؛ ایشان با دستانی که از هر چیزی جز رحمت خداوند خالی بود، کار می‌کرد و در جامعه‌ای به فعالیت می‌پرداخت که چیزی جز ریشخند و استهزا و مسخره کردن، نمی‌شناختند.

6- اليقين ولا أقصد اليقين بوجود الله سبحانه أو بنبوته (ع)، بل أقصد اليقين بالنصر على الظالمين والتسلط على رقابهم، وهذا اليقين جعل نوحاً (ع) قوي العزيمة، يبلغ رسالة السماء، ويصبر على الأذى، ولا يابه باستهزاء القوم، بل هو يستهزئ بهم، حيث أنه واثق من قوله تعالى: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾.

6- يقين. منظورم يقين به وجود خداوند سبحان یا نسبت به نبوتش نیست؛ بلکه منظورم يقين داشتن به پیروزی بر ستم‌گران و مسلط شدن بر آنان می‌باشد. این يقين آن قدر نوح با اراده‌ای نموده بود که رسالت آسمانی را به انجام برساند، بر آزار و اذیت‌ها صبر پیشه کند و مسخره‌کردن قومش، برایش مهم نباشد؛ حتی او کسی بود که آنان را مسخره می‌کرد؛ چرا که به سخن خداوند متعال اطمینان کامل داشت: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾⁹ (قطعاً ما درباره‌ی بندگانمان که به رسالت می‌فرستیم از پیش تصمیم گرفته‌ایم * که هر آینه آنان، یاری شده هستند * و لشکر ما پیروز است).

الخلاصة:

الدعوة إلى الحق بلين ورحمة ورقة، ثم المبالغة في الرحمة لمن يؤمن بالحق، والصبر على من لم يؤمن في البداية لعله بعد ذلك يؤمن بالحق والعمل ليلاً ونهاراً وسراً وعلانية، لإيصال الحق دون ملل وكلل ﴿وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْثِرُ﴾، وفي كل هذه الأحوال لابد من اليقين بالنصر الإلهي، والالتجاء إلى الله والتحصن به والتوكل عليه، توكلأً حقيقياً بمعنى أن يكون العبد مصداقاً للآية الكريمة (لا قوة إلا بالله).

خلاصه :

دعوت به حق با نرمی و رقت و مهربانی. سپس اصرار ورزیدن بر رحمت و مهربانی به کسی که به حق ایمان آورده است و صبر در برابر کسی که در همان ابتدا ایمان نمی‌آورد، شاید پس از آن به حق ایمان آورد، و فعالیت شبانه‌روزی و در نهان و آشکار برای رسانیدن حق، بدون اینکه خسته و ناتوان گردد «وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْثِرُ»¹⁰ (و چیزی مده که بیش از آن چشم داشته باشی). در تمامی این وضعیت‌ها باید به یاری الهی یقین داشت، به خداوند پناه برد، در پناهگاه او قرار گرفت و به او توکل نمود؛ توکلی حقیقی، به این معنا که بنده مصداق این آیه‌ی کریم شود «لا قوة الا بالله» (هیچ نیرویی نیست مگر به خداوند).

إضاءات من محاججة نوح (ع) مع قومه

﴿أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا...﴾. نوح (ع) كجميع الأنبياء، أرسلوا لإصلاح الفساد العقائدي والتشريعي والأخلاقي والاجتماعي والسياسي والاقتصادي، وحججهم بسيطة خالية من التعقيد، لا تحتاج إلى النظر الكثير والتحقيق الخطير ليتضح أنها الحق المبين، ولكنها عندما تلقى على قوم لوثوا فطرة الله وصبغوا أنفسهم بغير صبغة الله، تصبح في غاية التعقيد والإبهام لأنها ألقيت على قوم لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم آذان لا يسمعون بها.

روشنگری هایی از استدلال های نوح (ع) با قومش

«أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا...»¹¹ (آیا نمی بینید چگونه خدا هفت آسمان طبقه طبقه را بیافرید؟...).

نوح مانند همه پیامبران، برای اصلاح فساد عقیدتی، تشریعی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فرستاده شد. احتجاجات و استدلال های آنها ساده و خالی از هر نوع پیچیدگی است و برای اینکه روشن شود حق آشکار می باشند، به دقت نظر بسیار و تحقیق زیاد نیاز ندارند. ولی وقتی این مسایل برای مردمانی که فطرت خداوندیشان را آلوده کرده و رنگی غیر از رنگ خدایی به خود گرفته اند، مطرح می شود، در نهایت پیچیدگی و ابهام نمود می کند؛ چرا که برای مردمی که دل هایی دارند که با آن نمی فهمند و گوش هایی دارند که با آن نمی شنوند، مطرح شده است.

واعترافات القوم:

1- أنت بشر مثلنا ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا﴾.

2- اتبعك البسطاء ضعيفو الرأي ﴿وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ﴾.

3- نظنك كاذباً أنت ومن معك ﴿وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾.

اعتراض های این قوم:

- 1- تو انسانی همانند ما هستی: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا»¹² (مهمتران قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را جز انسانی همانند خویش نمی بینیم).
- 2- افراد ساده ای که دارای رأی و نظر ضعیف هستند، تو را پیروی می کنند: «وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ

¹¹ - نوح: 15.

¹² - هود: 27.

هُمْ أَرَادْنَا بِأَدِي الرَّأْيِ»¹³ (و نمی بینیم که جز اراذل قوم و افراد ضعیف‌الرأی از تو متابعت کنند).
3- گمان می‌کنیم تو و همراهانت، دروغ‌گو هستی: «وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ» (و نمی بینیم که شما را بر ما فضیلتی باشد، بلکه پنداریم که دروغ می‌گویید).

و جميع هذه الاعتراضات بعيدة عن محور الرسالة والقضية المطروحة للمناقشة، فهذه مغالطات وسفسطة، بل هي اعتراضات واهية يقنعون بها أنفسهم المتكبرة، ويستخف بها العلماء المستضعفين في الأمور الدينية، وأتباعهم ومقلديهم، الذين يغلب عليهم الجهل والعمى، ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ﴾ المَلَأُ أصحاب السلطة الدينية والدينيوية، ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾، ليس فقط ضلال، بل مبين واضح جلي بالنسبة لهم!! لأن نوحاً جاء ليدعو الناس إلى عبادة الله والمساواة والعدالة والرحمة والتقوى، وهذه الأمور تعترض مسيرتهم الشيطانية في استخفاف الناس، وقيادتهم الدينية والدينيوية، وما تجلبه لهم هذه الرئاسات الباطلة من ترف وجاه و قدسية مزيفة. ولهذا فلا داعي للنظر في ادعاء نوح (ع)، بل يكفي أن يقول المَلَأُ (القيادة وخصوصاً الدينية): إن نوحاً في ضلال مبين جلي، ليقول جميع الناس الذين أنسوا التقليد والإتباع الأعمى: إن نوحاً في ضلال مبين، ﴿وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ﴾.

همه‌ی این اعتراض‌ها از محور رسالت و آنچه که برای بحث و مناقشه مطرح شده است، به دور می‌باشند؛ همگی جز مغالطه و سفسطه نمی‌باشند و حتی اعتراض‌های موهومی هستند که با آنها، نفس‌های متکبرشان را قانع می‌کنند و علما به واسطه‌ی آنها، افراد ضعیف در مسایل دینی و پیروان و مقلدین خود را خوار و سبک می‌شمرند؛ پیروانی که نادانی و نابینایی بر آنان غلبه پیدا کرده است. «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ» (مهتران قومش گفتند)؛ منظور از «مهتران و بزرگان» صاحبان برتری دینی و دنیوی می‌باشد. «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم) نه فقط در گمراهی، بلکه برای آنان روشن و واضح و آشکار نیز می‌باشد!! چرا که نوح آمده است تا مردم را به پرستش خداوند، برابری، عدالت، مهربانی و تقوا دعوت نماید، و این موارد در مسیر شیطانی آنان برای سبک شمردن مردم، رهبری دینی و دنیوی، ریاست‌های باطل، جاه و مقام و مقدس بودن ساختگی و قلابی‌شان، در تعارض می‌باشد. به همین دلیل هیچ ادعا کننده‌ای که بتواند در آنچه نوح ادعا می‌کند، نظر بیفکند، وجود ندارد؛ بلکه همینکه بزرگان-رهبران و مخصوصاً رهبران دینی- بگویند: «نوح در گمراهی روشن و آشکاری است»، کفایت می‌کند، تا توده‌ی مردمی که با تقلید و پیروی کورکورانه اُنس گرفته‌اند، بگویند: نوح در گمراهی آشکاری است. «وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ»¹⁴ (و آنان را که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند غرقه ساختیم، که مردمی کوردل بودند).

¹³ - هود: 27.

¹⁴ - اعراف: 64.

إضاءات من دعوة إبراهيم (ع)

1- المواجهة بشدة وقسوة لا لين فيها، فإبراهيم يواجه قومه فيقول: ﴿... مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ... وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ﴾، هنا المواجهة تنتقل بسرعة عجيبة من الجدل والمحااجة اللسانية إلى الإنكار باليد واستخدام السلاح الفتاك في حينها - الفأس-، ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾، وجاءوا بإبراهيم المؤمن الوحيد بين جموع علماء ضلالة ومقلدين عميان وعبيد طاغوت، ولم يستسلم إبراهيم ولم يتخذ جانب اللين، بل واجههم بقسوة وشدة، سألوه: ﴿قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَا يَا إِبْرَاهِيمُ﴾ فأجابهم بسخرية وتهكم: ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾.

روشنگری‌هایی از دعوت ابراهیم (ع)

1- برخورد با شدت و تندی که نرمی در آن راه ندارد. ابراهیم با قومش روبه‌رو شد و فرمود: «... مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ... * وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ»¹⁵ (.... این تندیس‌ها که به پرستش آنها دل نهاده‌اید، چیستند؟ * گفتند: پدرانمان را دیدیم که آنها را می‌پرستیدند * گفت: هر آینه شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید.... * و به خدا سوگند که چون شما بروید، چاره‌ی این بتانتان را خواهیم کرد). در اینجا رویاری با سرعت عجیبی از جدل و استدلال زبانی به انکار با دست و استفاده از سلاح مخرب در زمان خودش -یعنی تبر- انتقال می‌یابد. «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ»¹⁶ (آنها را در هم کوبید مگر بزرگ‌ترینشان را، تا مگر به آن بازگردند). ابراهیم مؤمن را یکه و تنها در جمع علمای گمراهی و مقلدان کور دل و بندگان طاغوت آوردند؛ ولی ابراهیم تسلیم نشد و روش نرم و ملایم را پیش نگرفت؛ بلکه با شدت و تندی با آنها روبه‌رو شد. آنان از ایشان پرسیدند: «قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَا يَا إِبْرَاهِيمُ»¹⁷ (گفتند: ای ابراهیم، آیاتو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟) و او با حالت مسخره و ریشخند به آنها پاسخ می‌دهد: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»¹⁸ (گفت: بلکه همین بزرگ‌ترینشان چنین کرده است. اگر سخن می‌گویند، از آنها بپرسید!).

15 - انبیا: 52 تا 57.

16 - انبیا: 58.

17 - انبیا: 62.

18 - انبیا: 63.

اسألوهم يا عميان، يا من لوئتم فطرتكم التي فطركم الله عليها، اسألوهم يا من صبغتم أنفسكم بصبغة غير صبغة الله، اسألوهم يا من حجبتكم أنفسكم بعلوم مليئة بالجدل والسفسطة الشيطانية، وادعيتم أنها تمثل الدين، اسألوهم يا منكوسون؟! فلم يجدوا جواباً له إلا: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَمَا هَوْلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾. فأجاب هذا النبي العظيم هذه الجماعة الملعونة المنكوسة بغلظة: ﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾. ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾.

وفي النهاية لم يجدوا جواباً لإبراهيم (ع)، إلا النار التي استعرت في أجوافهم، ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾، وهنا تمتد يد الرحمة الإلهية لتغشى هذا المؤمن الذي غضب الله، ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ * وَنَجَّيْنَاهُ... * وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾.

ای کور دلان، از آنان بپرسید. ای کسانی که فطرت خودتان را که خداوند شما را بر آن سرشته است، آلوده کرده‌اید، ای کسانی که به خودتان، رنگی غیر از رنگ خدایی زده‌اید، از آنان بپرسید؛ ای کسانی که خود را با علمی که آکنده از جدل و سفسطه‌ی شیطانی است، پوشیده داشته‌اید و ادعا می‌کنید که اینها تمثیلی از دین می‌باشند. از آنان بپرسید، ای وارونه‌شدگان. اما پاسخی نیافتند جز اینکه: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَمَا هَوْلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾¹⁹ (تو خود می‌دانی که اینان سخن نمی‌گویند) و این پیامبر بزرگ به این گروه ملعون وارونه‌شده، به تندی پاسخ می‌دهد: ﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾²⁰ (گفت: آیا به جای الله چیزی را می‌پرستید که نه شما را سودی می‌رساند و نه زیانی * از شما و از آن چیزهایی که غیر از الله می‌پرستید، بیزارم. آیا به عقل در نمی‌یابید؟) و ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾²¹ (گفت: آیا می‌دانید که چه می‌پرستیده‌اید؟ * شما و نیاکانتان پیش از شما؟ * آنها دشمنان من هستند، ولی پروردگار جهانیان دوست من است).

در نهایت، پاسخی برای ابراهیم نیافتند، جز آتشی که در درویشان زبانه می‌کشید: ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾²² (گفتند: اگر می‌خواهید کاری بکنید، بسوزانیدش و خدایان خود را نصرت دهید). اینجا است که دست رحمت الهی کشیده می‌شود تا این مؤمنی را که به خاطر خداوند خشمگین شده است، دربرگیرد. ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ * وَنَجَّيْنَاهُ... *

19 - انبیا: 65.

20 - انبیا: 66 و 67.

21 - شعرا: 75 تا 77.

22 - انبیا: 68.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»²³ (گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم سرد و سلامت باش * می خواستند برای ابراهیم مکرری بیندیشند، ولی ما آنها را بسیار زیانکار گردانیدیم * و رهانیدیم او را.... * و همه را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می کردند).

2- لا مطاولة في دعوة إبراهيم (ع)، بل هي مواجهة سريعة تتوالى فيها الأحداث بسرعة مذهلة.

2- در دعوت ابراهیم ۷ هیچ مدارایی در کار نمی باشد؛ بلکه برخوردی است سریع که اتفاقات در آن با سرعت حیرت آوری پشت سر هم رخ می دهند.

3- تحديد الهدف والضربة التي تقصم ظهر الباطل، والاصطدام مع الباطل بقسوة وسرعة دون حساب للقياسات المادية، وما لأهل الباطل من سلطة دنيوية ودينية تمكنهم من استخفاف الناس. عندما يكون العبد على يقين أن لا قوة إلا بالله يواجه الملايين وحيداً دونما أكثرات لعددهم وعدتهم، لأن عدده وعدته الواحد القهار سبحانه وتعالى.

3- مشخص بودن هدف و ضربه ای که پشت باطل را می شکند و برخورد با باطل، با تندی و با سرعت و بدون حساب کردن مقیاس های مادی و آنچه اهل باطل از سُلطه های دنیوی و دینی در اختیار داشتند و به واسطه ای آنها می توانستند مردم را خوار و سبک نمایند. هنگامی که بنده یقین داشته باشد که «لا قوة الا بالله» (هیچ نیرویی نیست مگر به خداوند) به تنهایی با میلیون ها نفر و بدون اینکه عدّه و عدّه شان را بسیار بدانند، مواجه می شود؛ چرا که عدّه و عدّه ی او، خداوند واحد قهار سبحان و متعال می باشد.

الخلاصة:

أهم ما في دعوة إبراهيم (ع)، هي الشدة والمواجهة العنيفة السريعة، وطبعاً هذه المواجهة كانت مسبقة بمواجهة سرية، كان من نتائجها إيمان لوط (ع) بدعوة إبراهيم.

خلاصه :

مهم ترین نکته که در دعوت ابراهیم ۷، شدت و رویارویی آشکارا و سریع می باشد. طبیعتاً پیش از این رویارویی، رویارویی پنهانی نیز بوده است که از جمله نتایج آن، ایمان آوردن لوط ۷ به دعوت ابراهیم ۷ بود.

إضاءة من دعوة إبراهيم ونوح (ع)

لم يتحدث القرآن عن معجزة جاء بها نوح أو إبراهيم (ع) لإثبات صدقهما، لأن المعجزة تأيد لدعوة الأنبياء، وليست إثباتاً لصحة الدعوة. فدعوتهم (ع) للعودة إلى الفطرة، فطرة الله لا تحتاج إلى دليل، لأنها الفطرة التي فطر الناس عليها، وهي الحق وعبادة الله وحده وتسيبحة وتقديسه والتحلي بالأخلاق الكريمة التي فطر الإنسان على حبها، صبغة الله ومن أحسن من الله صبغة. فالفراش ينقض على النور، ولكن عندما تخرب مجساته البصرية يركن إلى الظلام، وهكذا الإنسان، فالأنبياء والمرسلون يقومون بحجة الله البالغة، ويرفعون الحجب عن بصيرة الإنسان، ثم يتركونه يختار؛ إما أن يفتح عينيه ويتجه إلى النور، أو يغمض عينيه ويسدل على نفسه الحجاب ويتوقع على نفسه في ظلمات بعضها فوق بعض، ﴿جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾.

روشنگری از دعوت ابراهیم و نوح (ع)

قرآن در مورد معجزه‌ای که نوح یا ابراهیم²⁴ برای اثبات راستی‌شان آورده باشند، سخنی به میان نیاورده است؛ چرا که معجزه، تأییدی بر دعوت پیامبران می‌باشد نه برای اثبات صحت و درستی دعوت. دعوت آنان^β برای بازگشت به فطرت می‌باشد و فطرت خداوندی نیازی به دلیل ندارد؛ چرا که فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند؛ یعنی همان حق و پرستش خداوند یگانه و تسیب و تقدیس او و آراسته شدن به اخلاق کریمانه‌ای که انسان بر دوست داشتن آن آفریده شده است؛ رنگ خدایی، و چه رنگی بهتر از رنگ خدا؟! پروانه به سوی نور می‌رود؛ ولی وقتی ابزار بینایی‌اش از بین برود، به تاریکی متمایل می‌شود. انسان نیز همین گونه است؛ پیامبران و فرستادگان حجت بالغه‌ی (دلیل رسای) خداوند را اقامه می‌کنند و حجاب‌ها را از بصیرت انسان کنار می‌زنند؛ سپس آنان را رها می‌کنند تا خودشان انتخاب کنند؛ یا چشمانش را باز می‌کند و به سوی نور می‌رود و یا چشمانش را می‌بندد و روی خودش پرده‌ای می‌اندازد و خود را در تاریکی‌هایی که برخی بر برخی دیگر قرار دارند، گرفتار می‌سازد. ﴿جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾²⁴ (انگشت‌هایشان را در گوش‌های خود کردند و جامه به سر کشیدند و پای فشردند و هر چه بیشتر سرکشی کردند).

وأعظم دليل على صدق الأنبياء هو سيرتهم المباركة وأخلاقهم الطيبة وكل إناء بالذي فيه ينضح.

ومع هذه السيرة الكريمة والمعجزات العظيمة التي جاء بها الأنبياء، لم يعجز أهل الباطل عن المعارضة بالمغالطة والسفسطة الشيطانية، وخصوصاً علماء الضلالة، بعد أن صبغوا الناس بصبغتهم، وهي تلك الصبغة

الباطلة التي عارضوا بها صبغة الله سبحانه، وهكذا صنعوا لهم أرضية خصبة في المجتمع الإنساني، لتقبل منهم كل شيء، وتتابعهم في كل شيء، فزهد الأنبياء جنون، ومعجزاتهم سحر، وحكمتهم شعر.

بزرگ‌ترین دلیل بر صدق و راست‌گویی پیامبران، رفتار و سیره‌ی مبارک آنان و اخلاق پاکشان می‌باشد؛ از کوزه همان برون تراود که در او است²⁵.
این رفتار کریمانه و معجزات بزرگی که پیامبران آوردند، باعث نشد اهل باطل از معارضه و مخالفت با آنان با مغالطه‌گری و سفسطه‌های شیطانی ناتوان بمانند، علی‌الخصوص علمای گمراهی؛ البته پس از اینکه مردم، رنگ آنان را به خود گرفته بودند. این همان رنگ باطلی است که به واسطه‌ی آن، با رنگ خداوند سبحان مخالفت نمودند. اینچنین شد که مردم برای آنان در جامعه‌ی انسانی زمینه‌ی مناسبی فراهم کردند تا هر چیزی را از آنان بپذیرند و در هر چیزی از آنان پیروی کنند؛ بنابراین زهد پیامبران را دیوانگی، معجزاتشان را سحر و حکمت‌شان را شعر دانستند!

إضاءات من دعوة موسى (ع)

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾.

ها نحن ندخل مع موسى (ع) - بعد أن آتاه الله الحكمة والعلم - المدينة، عاصمة فرعون التي مملأها بالفساد والطغيان وقتل المؤمنين والاعتداء على الأعراض وتسخير المستضعفين لخدمة آتته الإجرامية الضخمة، وها هو موسى يقترب من رجلين أحدهما مؤمن إسرائيلي، والآخر رجس من جنود فرعون يريد تسخيره وإذلاله، والإسرائيلي يأبى الذل والمهانة التي ضاق بها ذرعاً معظم بني إسرائيل، ويبادر موسى (ع) فيقتل اللعين ويصفه من عمل الشيطان وصنيعته، وكما أن الشيطان عدو لله مضد لعباد الله، بين لكل صاحب فطرة سليمة، كذلك هذا اللعين الفرعوني، وتبدأ معركة موسى (ع) مع فرعون وحزبه الشيطاني اللعين، معركة غير متكافئة بالقياسات المادية.

روشنگری‌هایی از دعوت موسی (ع)

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»²⁶ (چون به حد بلوغ رسید و برومند شد، او را

حکمت و دانشی دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم).

اکنون ما به همراه موسی ۷- پس از اینکه خداوند به او حکمت و علم عطا فرمود وارد شهر می‌شویم؛ به پایتخت فرعون که آن را از فساد، گردن‌کشی، کشتار مؤمنین، برتری‌جویی بر این زمین، و به بندگی کشیدن بیچارگان و مستضعفین برای خدمت در دستگاه عریض و طویل ستمکارانه‌ی خویش، آکنده کرده بود. این موسی است که به دو مرد نزدیک می‌شود که یکی از آنان از بنی‌اسرائیل است و دیگری فردی ناپاک از سربازان فرعون می‌باشد و می‌خواهد آن دیگری را به بندگی بگیرد و خوار و خفیف نماید. مرد اسرائیلی ذلت و خواری که بیشتر بنی‌اسرائیل را به ستوه آورده بود، بر نمی‌تابد. موسی دخالت می‌کند و اقدام به قتل آن ملعون می‌نماید و او را به «عملی از شیطان و ساخته‌ی او» توصیف می‌کند. همان طور که شیطان دشمن خداوند و علیه بندگان خدا می‌باشد و این موضوعی است که برای هر صاحب فطرت سالمی، روشن است، این ملعون فرعونی نیز چنین وضعیتی دارد. مبارزه‌ی موسی ۷ با فرعون و حزب شیطانی ملعونش آغاز می‌شود؛ پیکاری که با مقیاس‌های مادی قابل مقایسه نیست!

فيخرج موسى (ع) من المدينة خائفاً يترقب، متوسلاً بالله أن ينجيه من القوم الظالمين، لا طلباً للحياة المادية التي هي سجن لأمثال موسى (ع)، بل ليتسنى له حمل راية (لا إله إلا الله).

وموسى هنا لم يحمل فأساً ليكسر صنماً يمثل عقائد القوم الضالين، بل حمل عليهم مباشرة وقتل أحدهم وحاول قتل الآخر، وهذه الخطوة أكثر تقدماً من سابقتها، وبعد غيبة عشر سنوات قضاهم موسى (ع) في أحضان نبي عظيم هو شعيب (ع)، عاد موسى (ع) إلى مصر وهذه المرة يحمل رسالة إلى الطاغية فرعون، رسالة حملها وهو في طريق العودة وحمل معها (لا قوة إلا بالله)، قال له جبار السماوات والأرض: ﴿وَمَا تَلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى﴾، وسبحانه وتعالى أعلم بما في يمين موسى، عصا بحسب قياسات المحجوبين بالمادة، لا يمكن أن تكون سلاحاً يقاتل به موسى (ع) قوات فرعون المسلحة بأحدث أنواع الأسلحة في حينها، ولكن الله سبحانه وتعالى جعلها حية تسعى بقوته التي قامت بها السماوات والأرض، وجعل يد موسى بيضاء من غير سوء آية أخرى.

موسى از شهر خارج می‌شود، در حالی که ترسان و مراقب است، و در حالی که به خداوند توسل می‌کند تا او را از قوم ستمگر نجات دهد؛ نه در طلب زندگی مادی که برای امثال موسی زندان محسوب می‌شود! بلکه به جهت اینکه بر دوش کشیدن پرچم «لا اله الا الله» برایش امکان‌پذیر گردد. در اینجا موسی تبری بر دوش نگرفت، تا بتی را که جلوه‌گر عقاید ملت گمراه باشد در هم بشکند؛ بلکه رویارو به آنان حمله نمود، یکی از آنان را به قتل رسانید و قصد کشتن فرد دیگری را نیز داشت. این گام از گام‌هایی که پیش‌تر بیان گردید، پیش‌تر و جلوتر است. و پس از ده سال غیبت که موسی در دامان پیامبر بزرگی چون شعیب سپری کرد، به مصر بازگشت. این مرتبه، رسالتی را برای فرعون طاغوت بر دوش می‌کشید. رسالتی بر دوش می‌کشید، در حالی که در راه بازگشت بود و به همراه آن «لا قوة الا بالله» را نیز با خود داشت. جبار آسمان‌ها و زمین به او می‌فرماید: «وَمَا تَلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى»²⁷ (ای موسی، آن چیست به دست راستت؟)؛ در حالی که خداوند سبحان و متعال به آنچه در دست راست موسی است، آگاه‌تر است. عصایی که بر اساس قیاس‌های افرادی مادی‌نگر، امکان ندارد سلاحی محسوب شود که موسی به وسیله‌ی آن، با نیروهای فرعون به مبارزه برخیزد؛ نیروهایی که به جدیدترین سلاح‌های زمانشان مسلح بودند. ولی خداوند سبحان و متعال با نیروی خودش که آسمان‌ها و زمین را با آن استوار است، اراده فرمود تا آن را ماری قرار دهد که به سرعت می‌خزید. همچنین، دست موسی را سپید بدون هیچ عیبی، آیه‌ای دیگر قرار داد.

ومع أن هذه الآيات عظيمة، ولكن سلاح موسى لم يكن العصا أو اليد البيضاء المعجزة، بل إن سلاح موسى القوي الذي لا يقهر هو: (لا قوة إلا بالله)، ولم تكن هذه الآيات بالنسبة لموسى إلا ليري من آيات ربه الكبرى. ودخل موسى على الطاغية فرعون وهو يحمل في صدره ذلك المعنى العظيم: (لا قوة إلا بالله)، ذلك المعنى الذي صير فرعون وهامان وجنودهما في عين موسى (ع) أحسن من الذباب، بل لم يكونوا في

الحقيقة شيئاً مذكوراً، وهتف موسى وهارون (ع) في مجلس فرعون: ﴿جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى * إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾، وأخذ الطاغية يكابر ويجادل، من ربكما ؟ ... ما بال القرون الأولى؟ ... ثم أعرض اللعين: ﴿قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى * فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى﴾.

وتكبر فرعون وجنوده وحق عليهم العذاب، فأغرقوا في بحر آثامهم ليكونوا عبرة لفراعة هذا الزمان وجنودهم، فهل من معتبر قبل أن تحق الكلمة.

با اینکه این آیات بزرگ هستند، ولی سلاح موسی عصا یا دست سپید معجزه‌گونه نبود؛ بلکه سلاح قدرتمند موسی که هیچ شکستی ندارد «لا قوة الا بالله» می‌باشد و این آیات برای موسی فقط به این دلیل بود که آیات بزرگ پروردگارش را ببیند. موسی بر فرعون طاغوت وارد می‌شود، در حالی که در سینه‌اش این معنای بزرگ را با خود حمل می‌کند: «لا قوة الا بالله»؛ معنایی که فرعون و هامان و سربازانش را در چشم موسی پست‌تر از مگسی جلوه‌گر نمود و در واقع، اصلاً چیز قابل ذکری نبودند. موسی و هارون در مجلس فرعون فریاد برآوردند: ﴿جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى * إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾²⁸ (ما نشانه‌ای از پروردگارت را برایت آورده‌ایم، و سلام بر آن کس که از پی هدایت قدم نهد * هر آینه به ما وحی شده است که عذاب برای آن کسی است که راست را دروغ شمارد و از آن رخ برتابد). ولی این طاغوت، تکبر می‌ورزد و جدال می‌کند که: پروردگار شما کیست؟ و وضعیت گذشتگان چگونه می‌باشد؟ سپس این ملعون روی برمی‌گرداند و می‌گوید: ﴿قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى * فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى﴾²⁹ (گفت: ای موسی، آیا نزد ما آمده‌ای تا ما را با جادویی از سرزمینمان بیرون کنی؟ * ما نیز در برابر تو جادویی چون جادوی تو می‌آوریم. بین ما و خود وعده‌گاهی در زمینی هموار بگذار که نه ما خلف وعده کنیم و نه تو).

فرعون و لشکریانش تکبر ورزیدند و مستحق عذاب گردیدند و در دریای گناهانشان غرق شدند تا درسی برای فرعون‌های این زمان و سربازانشان باشند. آیا کسی هست تا پیش از اینکه فرصت از دست برود، عبرت گیرد؟

وأهم ما يلاحظ من دعوة موسى (ع) أمور منها:

برخی از مهم‌ترین موارد در دعوت موسی (ع) :

28 - طه: 47 و 48.

29 - طه: 57 تا 58.

1- بدأ موسى (ع) بقتل أحد زبانية فرعون، وهذا الموقف في غاية الشدة، فالقتل والقتال عادة يكون آخر وسيلة للدعوة ولنشر كلمة لا إله إلا الله، فما الذي جعله هنا أول خطوة؟! والحقيقة هناك عدة أسباب، منها:

1- موسى با کشتن یکی از سربازان فرعون شروع کرد. این موضع، در نهایت تندی و شدت می باشد. به طور معمول کشتار و نبرد آخرین ابزار دعوت و منتشر نمودن کلمه‌ی «لا اله الا الله» می باشد. چه چیزی باعث شد که آن را در اینجا، اولین گام قرار دهد؟! در واقع علت‌های متعددی وجود دارد، از جمله:

أ- إن موسى كان في مواجهة طاغية متسلط على رقاب الناس، يقتل ويسلب وينهب ويستضعف أهل الأرض دونما رادع، فكان عمل موسى المبارك بقتل هذا الجندي الشيطاني، طعنة نجلاء لفرعون وحزبه وجنوده ورادعاً عظيماً لهم.

ب- كان لهذا العمل أثر عظيم في تشجيع بني إسرائيل وتثويرهم على فرعون وجنوده وتهيئتهم للثورة المستقبلية التي قام بها موسى (ع) بعد عودته.

ج- كان لهذه العملية أهمية في إظهار شخصية موسى (ع) ككائن على ظلم فرعون وجنوده، وتعريف بني إسرائيل أهمية هذا القائد العظيم الذي سيقوم بتخليصهم من فرعون وجنوده فيما بعد.

د- كان لهذه العملية أهمية في دفع تهمة موالاته فرعون لعنه الله عن موسى (ع) والتي تلبس بها (ع)، لأنه كان ربيماً لفرعون ويعيش في قصره.

الف- موسى در مواجهه با طاغوتی بود که بر مردم مسلط شده بود و بدون هیچ مانعی می‌کشت، به زندان می‌افکند، غارت و چپاول می‌کرد و اهل زمین را استضعاف می‌کشید. در نتیجه، عمل مبارک موسی -یعنی کشتن این سرباز شیطانی- طعنه‌ای آشکار به فرعون و حزب و سربازان او و عامل بازدارنده‌ی بزرگی برای آنان بود.

ب- این کار تأثیر بزرگی در برانگیختن بنی‌اسرائیل و وادار کردن به شورش آنها در برابر فرعون و لشکریانش، و همچنین آماده کردنشان برای انقلاب آینده‌ای که موسی پس از بازگشتش به انجام رسانید، داشت.

ج- این عمل اهمیت ویژه‌ای در آشکار کردن شخصیت موسی به عنوان فردی که علیه ستم فرعون و سربازانش انقلاب کرده بود و مشخص کردن اهمیت این رهبر بزرگ برای بنی اسرائیل که در آینده

اقدام به رها کردن آنها از چنگال فرعون و لشکریانش خواهد نمود، داشت.
د- این کار اهمیتی خاص در دفع تهمت دوست بودن موسی با فرعون که خداوند لعنتش کند، داشت؛ تهمتی که ملازم با آن حضرت بود؛ چرا که او پسر خوانده‌ی فرعون بود و در کاخ او زندگی می‌کرد.

2- بعد عوده موسی من مدین اتخذت الدعوة إلى الحق شكلاً آخر، هذه المرة باللين لعل فرعون أو أحد أعوانه أو جنوده يتذكر أو يخشى الله سبحانه، ويدين بدين يعقوب (ع) ويوسف (ع) الذي كان عزيزاً ووزيراً لملكهم السابق، وإلى هذه الفترة لم يأت موسى بالشريعة الناسخة لشريعة يعقوب (ع) وإسحاق وإبراهيم (ع)، وهي الحنفية، مع أنها كانت محرفة ولا يعمل بها إلا بحسب أهواء وتخرصات علماء دين إسرائيل الشيطانية.

2- پس از بازگشتن موسی از مدین، دعوت حق شکل دیگری به خود گرفت. این بار به نرمی، تا شاید فرعون یا یکی از یاران و سربازانش به یاد آورد یا از خداوند سبحان بترسد و به دین یعقوب و یوسف بگراید؛ یوسفی که عزیز و وزیر پادشاه پیشین آنان بود. تا آن هنگام موسی شریعت نسخ‌کننده‌ی شریعت یعقوب و اسحاق و ابراهیم را که همان شریعت یکتاپرستی بود، نیاورده بود؛ با اینکه شریعتی تحریف شده بود و جز بر اساس آرا و ظنیات علمای شیطانی دین اسرائیل، به آن عمل نمی‌شد.

3- كانت هناك عقوبات إلهية وآيات ربانية، رافقت دعوة موسى (ع) في مصر، لعل فرعون و جنوده أو المتكبرين من بني إسرائيل مثل قارون يؤمن، ومن هذه العقوبات هي إن ماءهم صار دماً، وامتألت أرضهم بالضفادع، وكانوا يتوسلون بموسى (ع) ليدعو الله فيرفع عنهم العذاب، ومع ذلك لم يؤمن لموسى إلا ذرية من قومه، ويا للأسف ويا للحسرة على العباد.

3- عقوبت‌های الهی و آیات ربّانی که در مصر همراه دعوت موسی شد؛ تا شاید فرعون و سربازانش یا متکبرهای بنی‌اسرائیل امثال قارون، ایمان بیاورند. از جمله این عقوبت‌ها این بود که آب آنها تبدیل به خون شد و سرزمینشان آکنده از قورباغه گردید و آنها نیز به موسی متوسل شدند تا به درگاه خداوند دعا کند و عذاب را از آنان بردارد. با این حال کسی جز اندکی از قومش به او ایمان نیاوردند. و اسفا و وا حسرتا بر بندگان!

4- في نهاية الدعوة كانت هناك هجرة موسى (ع) والذين آمنوا معه، وخرجهم من مصر خائفين من فرعون وملئه و حزبه و جنوده أن يتسلطوا عليهم ويؤذوهم ويقتلوهم، فلما تراءت الفئتان ظهر هذا الخوف المستشري

في جماعة بني إسرائيل المؤمنة إيماناً ضعيفاً متزلزلاً. فقالوا إنا لمدركون من فرعون وجنوده. ولكن موسى (ع) زجرهم ونبههم أنهم مهاجرون إلى الله الواحد القهار، قال: كلا إن معي ربي سيهدين، فنجاة جماعة إسرائيل إكراماً لموسى (ع)، وألف عين لأجل عين تكرم، وأغرق فرعون وجنوده فبعداً لهم.

4- در نهایت دعوت، هجرت موسی و کسانی که با او ایمان آورده بودند، و خروج آنها از مصر در حالی که از فرعون و بزرگان و حزب و سربازانش می‌ترسیدند تا مبادا بر آنها مسلط شوند و آنان را مورد آزار و اذیت و کشتار قرار دهند، می‌باشد. زمانی که دو گروه در برابر یکدیگر قرار گرفتند، این ترس که در گروه مؤمن بنی اسرائیل بود، آشکار شد؛ افرادی که ایمان ضعیف و متزلزلی داشتند. گفتند: فرعون و سربازانش به ما دست پیدا کردند. ولی موسی آنان نهیب زد و گوشزد نمود که آنها در حال هجرت به سوی خداوند یگانه‌ی قهار می‌باشند. ایشان فرمود: هرگز چنین نیست؛ پروردگارم همراه من است و مرا هدایت می‌کند، و جماعت بنی اسرائیل به خاطر اکرام به موسی نجات یافتند و هزاران نفر به خاطر یک نفر، مورد کرامت قرار گرفتند، و فرعون و سربازانش غرق شدند؛ مرگ بر آنان باد!

إضاءات من دعوة عيسى (ع)

الحقيقة أن دعوة عيسى (ع) هي من أعقد وأصعب أنواع الدعوة إلى الله سبحانه، وذلك لأنها كانت في مجتمع المفروض أنه مجتمع إيمان لم تتلوث عقائده بشرك وثني بيّن، كما أن عيسى (ع) كانت عليه مواجهة علماء وأحبار بني إسرائيل المتمرسين بالكلام والجدل في العقائد وغيرها من الأمور الدينية، ولهذا امتازت دعوة عيسى بأمور، منها:

روشنگری هایی از دعوت عيسى (ع)

حقيقت این است که دعوت عيسى ۷ از پیچیده‌ترین و سخت‌ترین انواع دعوت‌ها به سوی خداوند سبحان می‌باشد؛ چرا که دعوت ایشان ۷ در جامعه‌ای صورت پذیرفت که جامعه‌ای ایمانی محسوب می‌شد و عقاید آنان به شرک و بت پرستی آشکار آلوده نشده بود؛ بنابراین عيسى ۷ باید با علما و آحبار بني اسرائيل مواجه می‌شد؛ کسانی که در سخن و جدل در عقاید و سایر مسایل دینی، تبحر داشتند. از همین رو دعوت عيسى در مواردی (با دعوت‌های پیشین) متمایز می‌باشد، از جمله:

الزهد في الدنيا:

وكان أبرز مصداق لهذا الزهد هو عيسى (ع) وحواريه الاثنا عشر، وكان هذا الزهد الذي بالغ عيسى (ع) في إظهاره إلى الناس، علاجاً لحالة الترف المستشرية في علماء بني إسرائيل، الذين أنسوا الحياة تحت سلطة الكفار الرومان، وأمسوا كالحيوانات في المعالف لا يهتمهم إلا التقمم والاكتراش.

وبهذا أظهر عيسى (ع) وحواريوه لبني إسرائيل واليهود بل وللناس جميعاً ما يجب أن يكون عليه حال العالم الرباني العامل المخلص لله من الإعراض عن الدنيا، والإقبال على الآخرة، وخصوصاً في المجتمعات الإنسانية التي أنهكها تسلط الطاغوتي، ولم يبقَ فيها للفقراء رغيف يقتاتون به بكرامة، كما ولم يبقَ لهم منهج فكري سليم يستضيئون به، بعد أن أغرقهم في الفساد الأخلاقي والاجتماعي.

ومن هنا كان زهد عيسى وحواريه فضيحة أخزت علماء بني إسرائيل وأظهرت للناس الصراط المستقيم والمنهج القويم، الذي يجب أن يسلكه العالم الرباني والقائد الإلهي، ليكون نوراً يستضيء به الناس ويقتدون به، ومخلصاً لهم من سلطة الطاغوت، وقائداً إلى الله الواحد القهار.

بارزترین مصداق این زهد، خود عیسی و حواریون دوازده‌گانه‌اش می‌باشند. این زهدی که عیسی در آشکار کردن آن برای مردم مبالغه می‌کرد، درمانی برای رفاه طلبی بود که بین علمای بنی اسرائیل فراگیر شده بود؛ همان‌هایی که با زندگی زیر سلطه‌ی کافران رومی انس گرفته بودند، و خوی و خصلت حیوانات در آخور را که فقط شکم‌چرانی و خورد و خوراک برایشان مهم است، پیدا کرده بودند. به همین دلیل عیسی و حواریون او برای بنی اسرائیل و یهود، و حتی برای همه‌ی مردم، وضعیتی را که باید عالم ربّانی عاملِ مخلص برای خداوند داشته باشد، آشکار نمودند؛ از جمله روی‌گردانی از دنیا و رو کردن به آخرت؛ مخصوصاً در جامعه‌های انسانی که تسلط طاغوت، آنان را سست کرده و برای فقرا حتی لقمه نانی نمانده بود که با کرامت از آن استفاده کنند. همان طور که پس از غرق شدن در فساد اخلاقی و اجتماعی، برایشان راه و روش فکری سالمی باقی نمانده بود نبود که از آن بهره‌مند گردند.

از همین رو زهد عیسی و حواریون ایشان، مایه‌ی رسوا و مُفتضح شدن علمای بنی اسرائیل بود و برای مردم، راه مستقیم و روش استوار را آشکار نمود؛ راهی که باید عالم ربّانی و رهبر الهی بپیماید، تا نوری بشود که مردم از او بهره‌گیرند، به او اقتدا نمایند و راه‌هایی آنها از سلطه‌ی طاغوت و رهبری به سوی خداوند یگانه‌ی قهار بشود.

الإخلاص في عبادة الله سبحانه:

اليهود لم يكونوا يعبدون الأصنام عندما بُعث عيسى، ولكنهم كانوا يدفعون الجزية لقيصر، وكانوا يتابعون علماءهم في كل ما يشرعون لهم، ويقلدونهم تقليداً أعمى، ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهاً وَاحِداً لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.

وهذه الأعمال هي شرك بالله سبحانه وتعالى، فهم لم يكتفوا بترك الجهاد ورفض تواجد قوات الرومان الكافرة على الأرض المقدسة، أرض الموحدين، بل عملوا على تقوية دولة المحتل والطاغوت وتثبيت سلطانه بدفع الجزية لقيصر الروم، ليمسوا بهذا العمل عبدة طاغوت لا موحدين يعبدون الله، وإن ادعوا ذلك، ثم إنهم تابعوا علماءهم عندما خالفوا شريعة الأنبياء والأوصياء، وهذا العمل عبادة للعلماء الضالين من دون الله سبحانه، لأن العلماء الضالين يضعون رأيهم مقابل تشريع الله سبحانه، ويطالبون الناس باتباعهم، ويوهمون الناس أن طاعتهم هي طاعة الله، بينما في مثل هذه الحالة تكون طاعتهم طاعة للشيطان لعنه الله وأخزاه.

ولهذا انبرى عيسى (ع) يعلم الناس ويبين لهم هذه الحقائق الإلهية ويدعوهم للإخلاص في عبادة الله سبحانه وتعالى مرة، وللکفر بالطاغوت ومحاربتة وهدم أركان دولته الاقتصادية والعسكرية والإعلامية مرة أخرى.

يدعو عيسى (ع) الناس للتمرد على علماء بني إسرائيل، الذين نصبوا أنفسهم للتشريع مقابل الله سبحانه وتعالى، ودعوا الناس لطاعتهم واقتفاء آثارهم، فأضلوا الناس بعد أن كانوا هم أنفسهم ضالين، حيث جعلوا أنفسهم أرباباً تعبد من دون الله سبحانه وتعالى.

2- إخلاص در عبادت خداوند سبحان

يهوديان در زمان بعثت عيسى بتها را نمی‌پرستیدند، ولی به قيصر ماليات می‌پرداختند و در همه‌ی مسایلی که علما برایشان تشریح می‌کردند، از آنان دنباله‌روی و کورکورانه تقلید می‌کردند: «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»³⁰ (أخبار و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را به جای الله به خدایی گرفتند و حال آنکه مأمور بودند که تنها یک خدا را بپرستند، که هیچ خدایی جز او نیست، منزّه است از آنچه شریکش می‌دارند).

این کارها شرک به خداوند سبحان و متعال محسوب می‌شود. آنها نه تنها جهاد را ترک گفته بودند و حضور نیروهای رومی کافر را در سرزمین مقدس یعنی سرزمین یکتاپرستان پذیرفته بودند، بلکه دولت اشغالگر و طاغوت را با پرداخت مالیات به قيصر روم تقویت و حکومتش را تثبیت می‌کردند و با این کارشان بندگان طاغوت شدند و نه یکتاپرستانی که خداوند را می‌پرستند؛ هر چند مدعی چنین چیزی بودند! آنان از علمایشان هنگامی که با شریعت پیامبران و اوصیا مخالفت می‌کردند، پیروی نمودند و این عمل، پرستش علمای گمراه به جای خداوند سبحان محسوب می‌شود؛ چرا که علمای گمراه، رأی و نظرشان را در برابر تشریح خداوند سبحان قرار می‌دادند و از مردم می‌خواستند که پیرویشان کنند و چنین گمانی را برای مردم به وجود می‌آوردند که اطاعت از آنها، اطاعت از خداوند می‌باشد؛ در حالی که در چنین وضعیتی، اطاعت از آنان همان اطاعت از شیطان که خداوند لعنت و خوارش کند، می‌باشد.

به هین دلیل عیسی^ص به مخالفت برخاست و به مردم آگاهی می‌داد و حقایق الهی را برایشان روشن می‌ساخت. او از یک سو، آنان را به اخلاص در پرستش خداوند سبحان و متعال دعوت می‌کرد و از سوی دیگر، به کفر به طاغوت و پیکار با آن و مُنهدم کردن ستون‌های دولت اقتصادی، لشکری و تبلیغاتی او دعوت می‌نمود.

عیسی^ص مردم را به سرپیچی از علمای بنی‌اسرائیل دعوت می‌کرد؛ کسانی که خود را در تشریح و قانون‌گذاری در برابر خداوند سبحان و متعال قرار می‌دادند و مردم را به اطاعت از خود و عمل کردن به مانند خودشان دعوت می‌کردند. بنابراین پس از اینکه خود گمراه شدند، مردم را نیز به گمراهی کشیدند؛ از این جهت که خودشان را اربابانی قرار دادند که به جای خداوند سبحان و متعال پرستیده می‌شدند.

العدل والرحمة:

بدون عدل ورحمة تسمى الحياة مظلمة ليس فيها إلا الحيف والجور والقسوة والألم، والطاغوت بلا عدل ولا رحمة، فبالجور والغلظة والقسوة يبقى فرعون ونمرود وقيصر وأمثالهم على كرسي الحكم، ويسيطرون على دفة القيادة الشيطانية، ليقودوا أتباعهم ومن سار في ركبهم إلى هاوية جهنم، ومن يتوقع من طاغية شيئاً من الرحمة والعدل، يكون كمن يريد أن يشم من جيفة أو نجاسة ريحاً طيبة.

ولهذا كان السلاح القوي بيد الأنبياء (ع) هو العدل والرحمة، وهكذا انطلق عيسى (ع) ينشر ويدعو للعدل والرحمة في المجتمع، العدل الذي ضيعه علماء بني إسرائيل، عندما استأثروا بأموال الصدقات وأخذوا يشرعون وفق أهوائهم وتخرصاتهم العقلية الخرقاء، والرحمة التي لم يعرفها الناس في ظل الطاغوت.

وشملت رحمة عيسى (ع) حتى جباة الضرائب الذين يعملون لقيصر بشكل مباشر، فحاول استنقاذهم وتخليصهم من النهاية السوداء المظلمة التي تنتظرهم إذا استمروا يسيرون في ركب قيصر.

3- عدل و رحمت:

بدون عدل و مهرباني، زندگی تاریک می شود به طوری که فقط در آن، ستم، جور، سنگ دلی و درد وجود خواهد داشت. طاغوت هیچ عدالت و شفقتی ندارد. فرعون و نمرود و قيصر و امثال آنها با ستم، تندي و سنگ دلی بر تخت حکمرانی باقی می ماند و بر سکان رهبری شیطانی سیطره پیدا می کنند، تا پیروانشان و کسانی که در رکابشان هستند را به آتش جهنم رهسپار سازند. کسی که از طاغوت گوشه ای از مهربانی و عدالت را انتظار دارد، مانند فردی است که می خواهد از نجاست یا مرداری مُتَعَفِّن، بوی پاکی به مشامش برسد!

از همین رو سلاح نیرومندی که در دستان پیامبران β می باشد، عدالت و مهربانی است. اینچنین بود که عیسی γ شروع به انتشار دادن عدالت و مهربانی در جامعه و دعوت کردن به سوی آن، نمود؛ عدالتی که علمای بنی اسرائیل هنگامی که به اموال صدقات دست پیدا کردند و بر اساس آرا و گمان های عقلی نخ نماي خود شروع به تشریح و قانون گذاری کردند آن را از بین برده بودند، و رحمتی که مردم در زیر سایه ی طاغوت، هیچ شناختی از آن نداشتند.

لطف و رحمت عیسی γ حتی شامل مالیات گیرندگانی می شد که به صورت مستقیم برای قيصر کار می کردند. او γ کوشید آنان را از فرجام سیاه تاریکی که در صورت باقی ماندن و بودن در لشکر قيصر، در انتظارشان بود، رهایی بخشد و نجاتشان دهد.

إضاءات من دعوة محمد (ص)

دعوة محمد (ص) دعوة شمولية عامة، فكأن فيها ما في دعوات جميع الأنبياء وزيادة، وهذا المعنى ورد في الحديث، فما في التوراة والإنجيل والزبور كله في القرآن، قال تعالى: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ﴾.

فجدد الرسول (ص) وقف يقارع علماء ثلاث ديانات إلهية محرّفة، هي الحنفية والمسيحية واليهودية، ومن الواضح أن الوقوف بوجه عالم إلهي منحرف سواء في العقيدة أو في التشريع وفق هواه، أصعب بكثير من الوقوف بوجه وثني أو ملحد لا يؤمن بوجود الله، وذلك لأن العالم الإلهي الضال يتأول كلام الله وفق هواه ويرسم العقائد الإلهية وفق هواه ويضع الحجج والمغالطات ليثبت أن باطله حق، فصاحب الفتنة ملقى حجته، كما قال (ص): (كل مفتتن ملقى حجته إلى انقضاء مدته، فإذا انقضت أحرقتة فتنته في النار).

روشنگری‌هایی از دعوت محمد (ع)

دعوت محمد ك دعوتی عامه و فراگیر بود. گویی تمام آنچه در دعوت‌های پیامبران پیشین بود و حتی بیشتر از آن را دربرمی‌گرفت. چنین معنایی در حدیث وارد شده است که هر آنچه در انجیل و تورات و زبور است، در قرآن نیز می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»³¹ (برای شما دین و آیینی مقرر کرد، از آنچه به نوح وصیت کرده بود و از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیت کرده‌ایم که دین را بر پای نگه دارید).

می‌بینیم که رسول خدا ك در برابر علمای سه دین الهی تحریف شده می‌ایستد و با آنها مبارزه می‌کند؛ یعنی دین حنیف، مسیحیت و یهودیت. روشن است که ایستادن در برابر عالم الهی منحرف چه در عقیده و چه در قانون‌گذاری مطابق با هوای نفسش، بسیار دشوارتر از ایستادن در برابر بت‌پرست یا ملحدی که به وجود خداوند ایمان ندارد، می‌باشد؛ چرا که عالم الهی گمراه، سخن خداوند را بر اساس هوای نفسش تأویل و عقاید الهی را بر اساس هوای باطنی‌اش ترسیم می‌کند و استدلال‌ها و مغالطه‌هایی را ترتیب می‌دهد تا ثابت کند که مطلب باطلش، حق است. فتنه‌گر با حجتش رویارو خواهد شد؛ همان طور که رسول خدا ك فرموده است: «كل مفتتن ملقى حجته إلى انقضاء مدته، فإذا انقضت أحرقتة فتنته في النار»³² (هر صاحب فتنه‌ای با حجتش رویارو خواهد شد تا زمانش سر آید. هنگامی که فرصتش به پایان رسید، فتنه‌اش او را در آتش خواهد سوزانید).

31 - شوری: 13.

32 - وسایل الشیعه (آل البیت): ج 12 ص 198 ح 8.

ومن هنا أقول: لو لم ينهض محمد (ص) بالدعوة الإسلامية، لما استطاع نبي غيره النهوض بها، فتحمل بأبي وأمي ما لم يتحملة بشر غيره، وقام بالدعوة يقارع علماء الضلالة والطواغيت المتسلطين على الناس، مرة بعلمه الذي لم يتحملة غيره سوى علي (ع) بابه، كما وصفه هو: (أنا مدينة العلم وعلي بابها)، ومرة أخرى يقارعهم بالقوة التي استمدتها من توكله على الله الذي لم يعرف له مثيلاً، وقف في الطائف ممتلئاً بالألم على أحجار أدمت بدنه الشريف يناجي ربه بكلمات لا تزال ترتعش قلوب المؤمنين عند سماعها وتفيض أعينهم من الدمع: (إلهي إليك أشكو ضعف قوتي وقلة حيلتي وهواني على الناس، إلى من تكلمي يارب المستضعفين وأنت ربي، إلى عدو ملكته أمري، أم إلى بعيد فيتجهمني، إن لم تكن غضبت عليّ فلا أبالي...).

به همین دلیل می‌گوییم: اگر محمد k دعوت اسلامی را بر عهده نمی‌گرفت، هیچ پیامبری به غیر از او نمی‌توانست آن را بر عهده بگیرد. پدر و مادرم به فدایش؛ چیزی را بر عهده گرفت که هیچ فردی غیر از او تاب تحملش را نداشت. دعوت را اقامه فرمود و با علمای گمراه و طاغوت‌هایی که بر مردم مسلط بودند، به مبارزه برخاست. یک بار با علمش که فردی غیر از او به جز علیؑ که بابش بود، تاب تحملش را نداشت؛ همان طور که ایشان k او را توصیف کرده است: «**من شهر علم هستم و علی درب آن**» و یک بار با نیرویی که از توکلش به خداوند به دست آورده بود و همانندی برایش شناخته نشده است، با آنها به مبارزه برخاست. در طائف ایستاد، درحالی که بر اثر سنگ‌هایی که بدن شریفش را خون‌آلود نموده بود، پر از درد بود و با پروردگارش با کلماتی مناجات می‌کرد که وقتی مؤمنان آن را می‌شنوند، دل‌هایشان به لرزه می‌افتد و چشمانشان اشک‌بار می‌گردد: «**خداوندا! به تو شکایت می‌کنم از اندک بودن نیروی خود و کوتاه بودن چاره اندیشی‌ام و ناتوانی‌ام در برابر مردم. ای پروردگار ضعیفان! مرا به که وامی‌گذاری، درحالی که تویی پروردگار من؟ به دشمن تا امر مرا مالک شود؟ یا به فردی دور که بر من روی در هم کشد؟ اگر تو بر من خشمگین نباشی، هیچ هراسی ندارم.....**»³³.

محمد (ص) لا یبالی عندما یغری هؤلاء السفهاء صیانهم لیرموه بالحجارة وتسیل من بدنه الدماء وبهان فی سبیل الله، ولا یبالی إن کذبه الناس، ولكنه یتألم عندما لا یؤمنون، لأنه یری جهنم مستقرّة فی نهاية الطريق الذی یسلکونه.

محمد k ابایی ندارد، هنگامی که این سفیهان، کودکانشان را تحریک می‌کنند تا ایشان را با سنگ بزنند و خون از بدنش سرازیر شود و در راه خداوند تحقیر شود. اهمیتی نمی‌دهد، اگر مردم تکذیبش کنند؛ ولی هنگامی که ایمان نمی‌آوردند، اندوهگین می‌شد؛ چرا که او k می‌بیند در انتهای راهی که می‌روند، جهنم قرار گرفته است.

وهكذا نهض محمد (ص) مرة يدعو إلى سبيل الله بالحكمة والموعظة الحسنة، ومرة يجادل بالتي هي أحسن، ومرة يقاتل الكفار والمنافقين ويغلظ عليهم ثلاثة وعشرين سنة، لم يعرف فيها رسول الله (ص) راحة ولا هواده .. مواظ وجدال وقتال ودعوة إلى الله حتى النفس الأخير، وفي آخر أيامه يخرج متكئاً على علي (ع) والعباس (ع)، ليحث الناس على القتال والخروج مع أسامة بن زيد، وفي نفس الوقت طاعة لربه وعبادة بالغ فيها حتى خاطبه الجليل: ﴿طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾. وكرم وزهد في الدنيا، حتى قال (ص) للمسلمين: (والذي نفسي بيده لو كان لي مثل شجر تهامة نعماً لقسمته بينكم، ثم لا تجدوني كذوباً ولا جباناً ولا بخيلاً).

محمد K اینچنین به پا خاست. یک بار با حکمت و پند نیکو به راه خدا دعوت می‌کرد و یک بار با روشی نیکو بحث و مجادله می‌کرد و بار دیگر با کافران و منافقین به جنگ برمی‌خاست و مدت بیست و سه سال بر آنان سخت‌گیری می‌کرد. رسول خدا K در این مدت، روی آرامش و مدارا ندید.... پندها، بحث و جدلها، مبارزه و قتال، و دعوت به سوی خداوند، تا آخرین نفس. در آخرین روزهای عمرش در حالی که به علی و عباس ۷ تکیه کرده بود، بیرون آمد تا مردم را به پیکار و خروج به همراه اسامه پسر زید تشویق کند و در عین حال از پروردگارش اطاعت می‌نمود و در پرستش او تا آنجا زیاده‌روی کرد که خداوند جلیل او را خطاب قرار داد: «طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»³⁴ (طه * قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم تا به مشقت درافتی) و همچنین در بخشش و زهد در دنیا تا جایی که ایشان K به مسلمانان فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست او است، اگر نعمت‌هایی همانند کوه تهامه داشتیم، آن را بین شما تقسیم می‌کردم، سپس مرا نه دروغ‌گو و نه ترسو و نه بخیل می‌یافتید»³⁵.

ولم يأخذ من أموال الغنائم على كثرتها إلا القليل والكفاف، حتى اشتكتنا حفصة وعائشة لضيق المعيشة، فنزلت آيات الاستبدال المعروفة في القرآن، وياليت لنا اليوم مسلمين يقتدون ولو بمعشار سيرة محمد (ص)، إذن لظهر الإسلام على الدين كله.

اگر اموال غنیمت گرفته شده بسیار می‌بود، جز اندکی و به اندازه‌ی کفاف بر نمی‌گرفت؛ تا جایی که حفصه و عایشه به خاطر تنگی معیشت، شکایت کردند، و آیات «استبدال» که در قرآن معروف می‌باشند، نازل شد. ای کاش امروزه مسلمانان، به یک دهم رفتار محمد K اقتدا می‌کردند، که اگر چنین می‌بود، اسلام بر تمامی ادیان برتری می‌یافت.

³⁴ - طه: 1 و 2.

³⁵ - مستدرک الوسائل: ج 7 ص 26 و 27 ح 2 ؛ مجمع الزوائد: ج 5 ص 339.

ودعوة الرسول محمد (ص) فيها كل ما في دعوات الأنبياء السابقين، فالدعوة بلين ورحمة، ثم الهجوم بشدة وقسوة، تكسير الأصنام، قتل أعداء الله، توعدهم بالأذى الدنيوي والأخروي. كان الرسول (ص) في غاية اللين والرحمة والرفقة مع المؤمنين، وفي غاية الشدة والغلظة والقسوة مع الكافرين، وهذا الميزان الحق الإلهي لا يمكن أن تحتل تناقضاته الظاهرية إلا نفس عظيمة كنفس محمد (ص)، نفس تحمل الجنة في يد والنار في اليد الأخرى، لتعرضها على الناس فبشر المؤمنين وتندر وتزجر وتهدد الكافرين، ﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾.

وقال تعالى: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا﴾.

در دعوت رسول خدا حضرت محمد رسول ك هر آنچه در دعوت های پیامبران پیشین بود، وجود داشت؛ دعوت با نرمی و مهربانی، سپس با شدت و تندى و حمله ور شدن، شکستن بت ها، کشتار دشمنان خداوند، وعده دادن به آنها به آزار دنیوی و أخروی. رسول خدا ك با مؤمنین در نهایت نرمی و مهربانی و رقت بود و با کافرین در نهایت شدت و تندى و خشونت. این میزان حق الهی است که کسی تاب تحمل تناقضات ظاهری آن را ندارد، مگر نفس بزرگی مانند نفس محمد ك؛ نفسی که بهشت را در یک دست و آتش را در دست دیگرش دارد، تا آن را بر مردم عرضه کند و به مؤمنین بشارت، و کافران را انذار دهد و آنان را نهیب زند و تهدید نماید. ﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾³⁶ (و آن را به حق نازل کرده ایم و به حق نازل شده است و تو را نفرستاده ایم مگر بشارت دهنده و بیم دهنده ای باشی).

حق تعالی می فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا﴾³⁷ (سپاس خداوندی را که بر بنده ی خود، این کتاب را نازل کرد و هیچ کجی و انحراف در آن ننهاد * کتابی عاری از انحراف تا مردم را از خشم شدید خود بترساند و مؤمنان را که کارهای شایسته می کنند، بشارت دهد که پاداشی نیکو دارند).

وأهم ما امتازت به دعوة الرسول (ص) هي أنها خاتمة الرسالات الإلهية، وأن التبشير والإنذار والوعد والوعيد الذي جاء به المرسلون آن وقت تنفيذه، وأن المنفذ هو من ذرية الرسول (ص) وهو الإمام المهدي (ع). وبالتالي فقد اقترب الوعد الحق الذي وعده الله سبحانه وتعالى لجميع الأنبياء والمرسلين، واقترب يوم الوعد المعلوم الذي وُعد به إبليس لعنه الله وأنه يوم نهايته. قال تعالى: ﴿أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ

وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ»، وقال تعالى: ﴿اقترب للناس حسابهم وهم في غفلة معرضون﴾. وقال تعالى: ﴿اقتربت الساعة وأنشق القمر* وإن يروا آيةً يعرضوا ويقولوا سحر مستمر﴾.

مهم‌ترین موردی که به واسطه‌ی آن دعوت پیامبر خدا k متمایز می‌شود، پایان‌بخش بودن به رسالت‌های الهی می‌باشد، و اینکه زمان به اجرا رسیدن بشارت و انذار و وعده و وعیدی که فرستادگان آورده بودند، فرا رسیده است و اجرا کننده‌ی آنها، از فرزندان رسول خدا k می‌باشد و ایشان، همان امام مهدی γ است.

در نتیجه وعده‌ی حقی که خداوند سبحان و متعال به همه‌ی پیامبران و فرستادگان داده بود، نزدیک شد و همچنین روزی که به ابلیس (لعنت الله) وعده داده شده بود؛ روز فرجامش. خداوند متعال می‌فرماید: «أتى أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالى عما يشركون»³⁸ (فرمان خداوند در رسید، به شتابش نخواهید، او منزّه است و از هر چه شریک او می‌سازند برتر) و همچنین: «اقترب للناس حسابهم وهم في غفلة معرضون»³⁹ (روز حساب مردم نزدیک شد و آنان همچنان در غفلت روی گردانند).⁴⁰ و خداوند متعال می‌فرماید: «اقتربت الساعة وأنشق القمر* وإن يروا آيةً يعرضوا ويقولوا سحر مستمر»⁴⁰ (ساعت نزدیک شد و ماه دو پاره گردید* و اگر آیه و نشانه‌ای ببینند، روی بگردانند و گویند: جادویی است پیوسته).

وأخيراً أقول: إن في دعوات المرسلين الكثير الكثير الذي يستفاده منها المؤمن ليصبح ولياً من أولياء الإمام المهدي (ع)، ولا يمسي عدواً من أعدائه، وفي دعوات المرسلين حق لا بد للمؤمن الذي يريد نصرة الإمام المهدي (ع) أن يخوض هيجاءه، فمن عناء وبلاء وجهد وجهاد وقتل وقتال وآلام ربما تتجاوز البدن إلى النفس والروح، إلى سخرية وتهكم واستهزاء، إلى الخذلان وقلّة الناصر، آلام وآلام وآلام.

﴿حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾.

و در انتها می‌گویم: در دعوت‌های فرستادگان، بسیار و بسیار چیزهایی است که مؤمن می‌تواند از آنها بهره‌گیرد، تا نزدیکی از نزدیکان امام مهدی γ شود و دشمنی از دشمنان ایشان نگردد. در دعوت‌های فرستادگان، حقی است که مؤمنی که می‌خواهد امام مهدی γ را یاری دهد، باید در میدانش وارد شود؛ از سختی‌ها، بلاها، تلاش و جهاد، کشتار و پیکار و دردهایی که چه بسا از بدن عبور کند و به نفس و روح برسد، تا مسخره کردن و ریشخند و تمسخر، و تا خوار شدن و اندک بودن یاریگر و دردها و دردها و درها.

38 - نحل: 1.

39 - انبیا: 1.

40 - قمر: 1 و 2.

إضاءات من دعوات المرسلين 1-3 (متن - ترجمه).....32

«حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»⁴¹ (تا آنجا که پیامبر و مؤمنانی که با او بودند، گفتند: پس یاری خدا کی خواهد رسید؟ بدان که یاری خداوند نزدیک است).

إضاءات من دعوات المرسلين

(عليهم السلام)

الجزء الثاني

السيد أحمد الحسن

الطبعة الاولى

1438هـ. - 2017 م - 1396 ش

لمعرفة المزيد حول موضوع اليماني يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي:

www.almahdyyoon.org

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، مالك الملك مجري الفلك مسخر الرياح فالق الإصباح، ديّان الدين رب العالمين، الحمد لله الذي من خشيته ترعد السماء وسكانها، وترجف الأرض وعمّارها، وتموج البحار ومن يسيح في غمراتها.

اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد الفلك الجارية في اللجج الغامرة، يأمن من ركبها ويغرق من تركها، المتقدم لهم مارق والمتأخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق.

حمد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان کننده کشتی (وجود)، مُسَخِّر کننده بادهای، شکافنده سپیده صبح، حکم فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است. سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می‌غرند و زمین و آبادکنندگانش می‌لرزند و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه‌ور است موج می‌زنند.

بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ کشتی روان در اقیانوس‌های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود. کسی که از آنها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آنها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آنها، ملحق به آنها است.

إضاءة الرسول والعذاب

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ * ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَّرَّعُونَ * فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً فِإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾.

سنة الله ولن تجد لسنة الله تبديلاً، ولن تجد لسنة الله تحويلاً.

روشنگری از فرستاده و عذاب

(و ما هیچ پیامبری را به هیچ قریه‌ای نفرستادیم مگر آنکه ساکنانش را به سختی و عذاب گرفتار کردیم، باشد که تضرع کنند * سپس جای بلا و محنت را به خوشی و خوبی سپردیم تا شمارشان افزون شد و گفتند: آنها پدران ما بودند که دچار سختی و بیماری شدند. ناگهان آنان را بی‌خبر فروگرفتیم).⁴²

(هر آینه بر امت‌هایی که پیش از تو بودند رسولانی فرستادیم و آنان را به سختی‌ها و آفت‌ها دچار کردیم تا مگر زاری کنند * پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنها رسید زاری نکردند؟ زیرا دل‌هایشان را قساوت فرا گرفته و شیطان اعمالشان را در نظرشان آراسته بود * چون اندرزهایی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، درب‌های هر چیزی را به رویشان گشودیم تا از آنچه یافته بودند شادمان گشتند، پس به ناگاه فرو گرفتیمشان و همگان نومید گردیدند).⁴³

«سنت الله و لن تجد لسنة الله تبديلاً، و لن تجد لسنة الله تحويلاً» (سنت خداوند است و در سنت خداوندی تبدیلی نیست، و در سنت خداوندی تغییری نیست).

سنة الله سبحانه وتعالى في أهل القرى حال إرسال رسول لهم أن يأخذهم بالبأساء والضراء، وهذا البأس الذي عادة يكون بسبب تسلط طاغوتي على أهل الأرض، كما هو حال تسلط فرعون مصر على بني إسرائيل، وتسلط نمرود على قوم إبراهيم (ع)، والضرر الاقتصادي الذي يكون عبارة عن نقص في الأموال وقلة البركة في الحرث والنسل والتجارة، يكونان عادة سبباً أساسياً لحث الناس على التفكير في حالة الفساد التي يعيشونها، وبالتالي رجوع بعض منهم إلى الله والالتجاء إليه، وبهذا يتهيأ جماعة لاستقبال الرسول

42 - اعراف: 94 و 95.

43 - انعام: 42 تا 44.

والإيمان به، ولكن في خضم هذا الإرسال الإلهي تفتح الدنيا ذراعها لأهلها وتكون فتنة لهم ترددهم في الهاوية بعد تخلفهم عن الرسول الذي أرسل إليهم، وهؤلاء يجعلون الشبهات عاذراً لسقطاتهم، ويظنون أن أعداؤهم الواهية التي تخلفوا بسببها عن نصرته الرسول أو حاربوه بها كافية ليعتذروا بها أمام الله يوم القيامة.

سنت خداوند سبحان و متعال در میان اهل شهرها هنگام فرستادن فرستاده‌ای برای آنها به این صورت است که آنان را به رنج و عذاب دچار می‌کند. این رنج و عذاب که معمولاً به سبب تسلط طاغوتیان بر اهل زمین است -مانند تسلط فرعون مصر بر بنی اسرائیل و تسلط نمرود بر قوم ابراهیم- و زیان اقتصادی که عبارت از نقص در اموال و اندک شدن برکت در محصول و نسل و تجارت می‌باشد، به طور عادی ابزاری اساسی برای تحریک و تشویق مردم به تفکر در وضعیت فاسدی می‌باشد که در آن زندگی می‌کنند؛ و به دنبال آن برخی از آنها به سمت خداوند بازمی‌گردند و به او پناه می‌آورند و به این ترتیب گروهی برای پذیرایی از فرستاده و ایمان آوردن به او آمادگی پیدا می‌کنند. ولی در این گستره‌ی ارسال الهی، دنیا آغوش خود را برای اهلش باز می‌کند تا آزمون و ابتلایی برای آنان باشد و وارد جهنم‌شان کند؛ البته پس از سرپیچی آنان از فرستاده‌ای که به سوی آنان فرستاده شده است. اینها شبیهات را عذری برای سقوط خود قرار می‌دهند و گمان می‌کنند عذرهای واهی‌شان که با آنها از یاری دادن فرستاده سرپیچی کرده‌اند یا به نبرد با او پرداخته‌اند، برای روبه‌رو شدن در پیشگاه خداند در روز قیامت، کفایت می‌کند.

وعندما ينههم المؤمنون إلى أن الحال مشابهة لحال الأمم التي عذبت سابقاً، يردون : إن آباءنا قد جرت عليهم هذه السنة ولم ينزل بهم عذاب ولا أرسل لهم رسول، فهذا الرجل كاذب أو ساحر أو كاهن أو شاعر أو متوهم أو أي عذر يعتذرون به ليجدوا لهم حجة يحتجون بها على فطرتهم إذا دعتهم إلى اليقظة، وعلى المؤمنين إذا جادلوهم، وهكذا وهم في خضم هذه الحالة الجديدة أي إقبال الدنيا عليهم، ﴿بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ﴾، وفي قمة هذه المتعة وهم في حالة سكر من النعمة والنعيم يأتيهم عذاب بغتة وهم لا يشعرون، ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾.

وعندها لا ينفع الندم وترتفع الأصوات ربنا غلبت علينا شقوتنا ... ربنا أخرجنا منها ... فإننا ظالمون ... ربنا ... وبأتيهم الجواب: ﴿قَالَ اخْسَأُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونْ * إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ * فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِحْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ﴾.

هنگامی که مؤمنان آنها را یادآور می‌شوند که این وضعیت، شبیه وضعیت امت‌هایی است که پیش‌تر مورد عذاب واقع شدند، چنین پاسخ می‌دهند: این سنت بر پدران ما نیز جاری شد و هیچ عذابی بر آنان نازل، و فرستاده‌ای برای آنان فرستاده نشد؛ این مرد، دروغ‌گو، جادوگر، پیشگو، شاعر یا

متوهم است، و یا هر عذر و بهانه‌ای که به واسطه‌ی آن، عذر تراشی می‌کنند تا استدلالی برای خودشان پیدا کنند که اگر به بیدار شدن دعوت شوند، از آن علیه فطرت خود و همچنین علیه مؤمنینی که با آنان، بحث و جدال می‌کنند، بهره می‌گیرند در حالی که به این ترتیب، آنها در عرصه‌ای جدید قرار گرفته‌اند؛ یعنی روی آوردن دنیا بر آنها «بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ» (جای بدی و سختی را به خوشی سپردیم) و در اوج این بهره‌مندی و در حالت سرمستی از نعمت و برخوردار بودن، ناگهان عذابی برای آنان می‌آید در حالیکه از آن آگاهی ندارند. «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (سوگند به جانت، آنان در مستی خود سرگردان هستند).

در این هنگام است که پشیمانی دیگر سودی ندارد و صداها بلند می‌شود که پروردگارا! بدبختی ما بر ما چیره شد.... پروردگارا! ما را از آن بیرون بیاور.... و ما ستمکار هستیم.... پروردگارا!.... پروردگارا!.... و پاسخ آنان این گونه می‌آید: «قَالَ اخْسَأُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ * إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ * فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ»⁴⁴ (گوید: در آتش گم شوید و با من سخن مگویید * آری، گروهی از بندگان من می‌گفتند: ای پروردگار ما، ایمان آوردیم، ما را بیامرز، و بر ما رحمت آور که تو بهترین رحمت آورندگان * و شما ریشخندشان می‌کردید تا یاد مرا از خاطرتان بزودند و شما همچنان به آنها می‌خندیدید).

إضاءة من بين يدي العذاب

الرسول بين يدي العذاب الإلهي رحمة إلهية، فكيف تميز هذه الرحمة، كيف يعرف الرسول بين دعوات كثيرة باطلة، كيف يعرف الحق؟!

كيف ميز المسلمون محمداً (ص) واتبعوه دون مسيلمة أو سجاح أو الأسود العنسي وغيرهم من علماء النصارى أو علماء اليهود أو علماء الأحناف، هل كان هؤلاء سذجاً، ولم تكن لديهم الحجج والأعدار ليعتذروا بها عن إتباع الحق الذي مع محمد (ص)، وليحتجوا على الناس أن الحق مع دعواتهم الباطلة المحرفة؟! ألم يكن النصارى يستندون إلى رسالة جاء بها نبي يعترف به محمد (ص) وهو عيسى (ع)؟! ألم يكن اليهود يدعون اتباع موسى، والأحناف اتباع إبراهيم؟! ألم يقل أتباع علماء الأحناف واليهود والنصارى: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾، ﴿بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ﴾؟!

روشنگری پیش از وقوع عذاب

فرستاده پیش از عذاب خداوندی، رحمتی الهی است. حال چگونه این رحمت تشخیص داده می‌شود و چگونه این فرستاده از میان دعوت‌های باطل بسیار، شناخته می‌شود و چگونه حق شناخته می‌شود؟! چطور مسلمانان، محمدﷺ را تمایز قائل شدند و از او پیروی کردند؛ نه از مُسَیْلِمَه یا سَجَّاح یا اَسْوَد عَنسی، و سایر علمای نصارا، علمای یهود یا علمای احناف؟ آیا اینها افرادی ساده‌دل بودند و استدلال‌ها و عذرهایی نداشتند تا از پیروی از حقی که همراه با محمدﷺ بود، بهانه بیاورند و بر مردم استدلال کنند که حق با دعوت‌های باطل تحریف شده‌ی آنان می‌باشد؟! آیا نصارا به رسالتی که یک پیامبر -یعنی حضرت عیسیٰ- آورده بود استناد نمی‌کردند و محمدﷺ به آن اعتراف و آن را تصدیق نمی‌کرد؟! آیا یهود مدعی پیروی از موسیٰ نبودند؟! و همچنین احناف مدعی دنباله‌روی از ابراهیم؟! آیا پیروان علمای احناف و یهود و نصارا نمی‌گفتند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»⁴⁵ (ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و به اعمال آنها اقتدا می‌کنیم) و «بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانُوا لَآبَائِهِمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ»⁴⁶ (نه، بلکه ما به همان راهی می‌رویم که پدرانمان می‌رفتند؛ حتی اگر پدرانشان هیچ خردی نداشتند و گمراه بوده باشند).

ألم يقولوا عصفور في اليد خير من عشرة على الشجرة، بل لم يكونوا يرون على الشجرة شيئاً، فهم في ريبهم يترددون، وهل كان في أيديهم عصفور أم أنه مجرد وهم وخدعة خدعهم بها الشيطان؟ ألم يواجهوا محمداً (ص) بتلك الكلمات: مجنون، به جنه، ساحر، كاهن، كذاب، جاهل، وغيرها. كيف يستدل على أن الحق مع المرسلين؟!

1. مجنون يتكلم بالحكمة !!

2. ممسوس بالجن يخرج الشياطين من الناس بكلمة من الله وتهرب منه الجن الكفرة والشياطين !!

3. كاهن يقضي وقته في الصلاة والعبادة !!

4. كذاب كان يعرف بالصادق الأمين !!

5. جاهل يتحدى العلماء ويأتي بعلم يفوقهم ولا يجدون لرده إلا السفسطة والمغالطة والافتراء !!

آیا نگفتند «یک گنجشگ در دست، بهتر از ده گنجشگ بر درخت است» و حتی روی درخت چیزی

⁴⁵ - زخرف: 23.

⁴⁶ - بقره: 170.

نمی‌دیدند و در شک خودشان در تردید به سر می‌بردند. آیا در دستانشان گنجشگی وجود داشت یا فقط توهم و فریبی بود که شیطان به واسطه‌ی آن، ایشان را فریفته بود؟ آیا با محمدؐ با این سخنان برخورد نکردند: دیوانه، جن‌زده، جادوگر، پیشگو، دروغ‌گو، نادان و چیزهای دیگر. چطور استدلال می‌شود که حق با فرستادگان نیست؟!

1- دیوانه‌ای است که با حکمت سخن می‌گوید!!

2- فردی است جن‌زده با کلامی از سوی خداوند، شیاطین را از بین مردم بیرون می‌آورد و جن‌های کافر و شیاطین از او فرار می‌کنند!!

3- پیشگو و کاهنی است که روزگارش را در نماز و عبادت صرف می‌کند!!

4- دروغ‌گویی که با صفت راست‌گویی امانت‌دار بودن شناخته می‌شود!!

5- نادانی که با علما مبارزه‌طلبی می‌کند و علمی آورده است که برتر از علم آنان می‌باشد و برای پاسخ دادن به او، جز سفسطه و مغالطه و افترا، چیز دیگری ندارند!!

أظن أن هذه التناقضات كافية لمعرفة أن الحق مع الرسول المتهم، ثم الجن هؤلاء المخلوقات الضعيفة المسكينة حتى أشرارهم مساكين أمام أشرار بني آدم، يصورهم علماء الضلالة الذين يحاربون الأنبياء، بأنهم مخلوقات مخيفة ولها قدرات عظيمة، فهم يعلمون أن الشياطين منهم لا يصمدون أمام آية من آيات الله أو كلمة من كلمات الله سبحانه ﴿وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ * إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ﴾.

ثم انهم يعلمون أنه صادق عابد ناسك، ويقولون تنزل عليه الشياطين. فيرد عليهم الله سبحانه الذي خلق الجن والشياطين: ﴿هَلْ أَنْبَأَكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ * تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ﴾.

گمان می‌کنم این تناقضات برای شناختن اینکه حق با فرستاده‌ی مورد اتهام می‌باشد، کافی باشد. به علاوه، جن، آفریده‌ای ضعیف و بیچاره است، حتی شرورترین آنان در مقابل شرورترین فرزندان آدم، نیازمند و بیچاره هستند. علمای گمراهی که با پیامبران می‌جنگند برای آنان چنین تصویری ایجاد می‌کنند که آنان آفریده‌هایی ترسناک‌اند و نیروهای بسیاری دارند؛ در حالی که خود می‌دانند برخی از شیاطین در مقابل آیه‌ای از آیات خداوند یا کلمه‌ای از کلمات خداوند سبحان تاب مقاومت نمی‌آورند. ﴿وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ * إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ﴾⁴⁷ (و این قرآن را شیاطین نازل نکرده‌اند * آنان نه در خور این کارند و نه توان آن دارند * شیاطین از شنیدن وحی معزول داشته شده‌اند).

علاوه بر این، آنان خود می‌دانند که او راست‌گو، عابد و پرهیزگار است و در عین حال می‌گویند

شیاطین بر او فرود می‌آیند! ولی خداوند سبحان که جن و شیاطین را آفریده است، پاسخ‌شان را اینگونه می‌دهد: «هَلْ أَنْبَأَكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينَ * نَزَّلَ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْفُونَ السَّمْعَ وَأَكْتُرُهُمْ كَاذِبُونَ»⁴⁸ (آیا شما را آگاه کنم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟ * بر هر بسیار دروغ‌گوی گنه‌کار نازل می‌شوند * القا می‌کنند در حالی که بیشترشان دروغ‌گویانند).

ومع ذلك فإن أكثر الناس يتبعون علماء الضلالة أعداء الأنبياء والمرسلين، فيغوونهم ويضلونهم عن الحق الذي جاء به المرسلون، ﴿والشعراء يتبعهم الغاؤون﴾، الشعراء: أي العلماء الضالون، هذا ما فسره أهل البيت (ع) ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴾ (واد منخفص وسقوط في الهاوية والضلالة والانحراف عن الحق، وأنهم يقولون ما لا يفعلون).

دائماً تجد العالم غیر العامل الضال يدعو الناس إلى الخیر وترك الشر، ولكن لا تجده يعمل الخیر، بل هو يأكل مال الیتیم والأرملة ويستغل الضعفاء ولا يجاهد في سبیل الله، ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾.

ولی با این حال بیشتر مردم از علمای گمراهی که دشمنان پیامبران و فرستادگان هستند، پیروی می‌کنند. آنها نیز اغوایشان می‌کنند و از حقیقتی که فرستادگان آوردند، گمراهشان می‌نمایند: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ»⁴⁹ (و گمراهان از پی شاعران می‌روند)؛ منظور از شاعران همان علمای گمراهی می‌باشد، و این مطلبی است که اهل بیت^β تفسیر نموده‌اند. «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ»⁵⁰ (آیا ندید که آنان در هر وادی سرگردانند؟)؛ دره‌ای عمیق، و سقوط در هاویه‌ی جهنم، و گمراهی و انحراف از حقیقت، و آنان سخنانی را بر زبان می‌رانند که انجام نمی‌دهند!

همواره می‌بینیم که عالم بی‌عمل گمراه مردم را به خوبی و ترک بدی دعوت می‌کند؛ ولی در عین حال، خود به نیکی عمل نمی‌کند؛ بلکه مال یتیم و زن‌های بی‌سرپرست را می‌خورد و از ضعیفان سوء استفاده و بهره‌کشی می‌کند و در راه خداوند جهاد نمی‌کند: «وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»⁵¹ (آنان را از مردم دیگر، حتی از مشرکان به زندگی این جهانی حریص‌تر خواهی یافت، و بعضی از کافران دوست دارند که هزار سال در این دنیا زیست کنند، در حالی که عمر طولانی، عذاب خدا را از آنان دور نخواهد ساخت، که خدا به اعمالشان بینا است).

48 - شعرا: 221 تا 223.

49 - شعرا: 224.

50 - شعرا: 225.

51 - بقره: 96.

وفي النهاية إذا جاء العذاب تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا، ولكن هيهات لقد حقت الكلمة و ﴿يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً، يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً، لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً﴾. ومن قبل ﴿قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ﴾، و﴿قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾.

ويتهيء الأمر بالعذاب ..

﴿فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.

العنكبوت: علماء الضلالة الخونة، ونسجهم مجادلتهم للمرسلين، وسفستهم واهنة ضعيفة، فهل من متذكر فيخلص نفسه من شباكهم الضعيفة، ويستفيق من لدغة العنكبوت، والمخدر الذي دفعته في جسمه، ويلتفت إلى الله فيتبع الحق ويعرض عن الباطل وأهله ويلتفت أن القوة بيد الله جميعاً.

در نهایت، هنگامی که عذاب می‌آید، افرادی که پیروی می‌شدند، از کسانی که آنها را پیروی می‌کردند، بیزاری می‌جویند؛ ولی هیهات که کلمه و سخن به حقیقت پیوست: «يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً»⁵² (روزی که ظالم دستان خود را به دندان گزد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود، در پیش گرفته بودم * وای بر من، کاش فلانی را دوست نمی‌گرفتم * پس از آنکه قرآن برای من نازل شده بود، مرا از پیرویش بازمی‌داشت و این شیطان همواره آدمی را تنها می‌گذارد).

در حالی که پیش‌تر: «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ»⁵³ (گفتند: ما تو و یارانت را به فال بد گرفته‌ایم. گفت: فال نیک و بد شما نزد خدا است؛ بلکه اینک شما مردمی فریب خورده هستید) و «قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ»⁵⁴ (خاندان لوط را از قریه‌ی خود بیرون کنید که آنان دعوی پاک‌ی می‌کنند).

و وضعیت با عذاب به پایان می‌رسد....

﴿فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ

52 - فرقان: 27 تا 29.

53 - نمل: 47.

54 - نمل: 56.

بَيِّنَاتٍ وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيَّتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»⁵⁵ (همه را به گناهشان فرو گرفتیم: بر بعضی بادهای ریگبار فرستادیم، بعضی را فریاد سهمناک فرو گرفت، بعضی را در زمین فرو بردیم، بعضی را غرقه ساختیم در حالی که خداوند به آنها ستم نمی‌کرد، آنها خود به خویشتن ستم کرده بودند * مثل آنان که سوای خدا را دوستان می‌گیرند، مثل عنكبوت است که خانه‌ای بساخت و کاش می‌دانستند هر آینه، سست‌ترین خانه‌ها، خانه‌ی عنكبوت است).
عنكبوت، علمای گمراهی خیانت‌کار می‌باشد و تار و پودشان همان جدال‌شان با فرستادگان و سفسطه‌ی سست و ضعیف آنان است. آیا کسی هست که پند گیرد و خود را از دام ضعیف آنان برهاند و از نیش عنكبوت و مُخدری که وارد جسمش کرده است، رها گردد، متوجه خداوند شود، حق را پیروی کند و از باطل و اهلش روی گرداند و متوجه شود که همه‌ی نیروها از آن خداوند است و به دست او می‌باشد؟

إضاءة من كلمات المرسلين مع المعذبين

تکذیب الرسالات الإلهية عادة اعتاد عليها بنو آدم، فلم يستقبل قوم رسولهم بالأحضان، بل هم على الدوام يستقبلونه بالاستهزاء والسخرية والتهكم، وأخيراً القتل والتهجير، وليس هذا الأمر بالصدفة، أو أنه جاء من الفراغ، بل هو نتيجة حتمية للصدام الذي يحصل عادة بين المرسل وقومه المنحرفين عن الصراط المستقيم، فهو يحاول الإصلاح ونشر القسط والعدل والرحمة، وأن يصبغ القوم بصبغة الله ويعيدهم إلى فطرة الله، وكبراء القوم من العلماء غير العاملين والمترفين يحاولون جاهدين الإبقاء على الباطل مستشرباً في المجتمع الذي يتبعهم، بعد أن أوهموه أنهم هم الحق، وأن صبغتهم هي الصبغة الصحيحة، لا أنهم عارضوا بها صبغة الله، وأن الفطرة الملوثة التي لوثوها بآرائهم الباطلة هي الفطرة الصحيحة.

وهكذا يهين العلماء غير العاملين - في المجتمع الذي استخفوه - قاعدة منكوسة ترى المقاييس مقلوبة والحق باطلاً والباطل حقاً والمعروف منكراً والمنكر معروفاً.

روشنگری از سخنان فرستادگان با عذاب‌شدگان

تکذیب رسالت‌های الهی، مقوله‌ای است که فرزندان آدم به آن دچار بوده‌اند. هیچ قومی، از فرستاده‌ی خودشان با آغوش باز استقبال نکرد؛ بلکه همیشه با ریشخند و مسخره کردن و استهزا و در نهایت نیز با کشتن و تبعید کردن، از او استقبال می‌کردند. این مسأله‌ای نیست اتفاقی یا بی‌مقدمه به

وجود آمده باشد، بلکه نتیجه‌ی حتمی برخوردی است که به طور معمول بین فرستاده و مردم او که از راه مستقیم منحرف شده‌اند، حاصل می‌شود. او سعی در اصلاح و انتشار عدل و داد و رحمت می‌نماید و اینکه قومش را به رنگ خدایی درآورد و به فطرت خداوند بازگرداند؛ ولی بزرگان قوم یعنی علمای بی‌عمل و راحت‌طلب‌ها، با جدیت تلاش می‌کنند تا جامعه‌ای که از آنان پیروی می‌کند، بر باطل باقی بماند؛ البته پس از اینکه برای آنان این توهم را به وجود آوردند که آنان بر حق هستند و رنگ‌شان، همان رنگ صحیح می‌باشد و فطرت آلوده‌شان که با نظرات باطلشان آلوده شده است، همان فطرت صحیح می‌باشد؛ نه اینکه آنها کسانی هستند که با رنگ خدایی به مخالفت برخاسته‌اند!

اینچنین است که علمای بی‌عمل در جامعه‌ای که به خواری‌اش کشانیده‌اند، قاعده‌ی وارونه‌ای را پایه‌ریزی می‌کنند که مقیاس‌ها را وارونه می‌بیند؛ حق را باطل، و باطل را حق، و معروف را منکر، و منکر را معروف می‌بینند.

وفي ميدان المواجهة بين المرسلين وعلماء الضلالة غير العاملين والمترفين والمجتمع الذي استخفوه، ينبري كل مرسل لينذر قومه لعلهم يتذكرون، ويذكرهم بأيام الله لعلهم يتعظون، ويعظهم بالأمثال لعلهم ينتبهون ويستيقظون، وينبههم بالحكمة والآيات لعلهم يهتدون، وها نحن ندخل ميدان المواجهة بين نوح وقومه فيها هم قوم نوح يبكتونه ويستهزئون به ﴿قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾، ثم يهددونه بالقتل ﴿قَالُوا لئن لم تنته يا نُوح لتكونن من المرجومين﴾، ماذا يفعل نوح لهؤلاء القوم المنكوسين الذين لا يجدون جواباً لكلماته المباركة وحكمته، إلا الاستهزاء والسخرية والتهكم ثم التهديد بالقتل، ومع ان فيهم علماء ولكن علماء غير عاملين علماء ضلالة، بدل أن يستعملوا العلم لمعرفة الحق، استعملوه للمجادلة والسفسطة وإضلال الناس وإبعادهم عن نوح ودعوته الحققة، ﴿قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ * فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾، هذا بعد أن علم نوح من الله سبحانه ﴿أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾، لم تنفعهم كلمات نوح، كأنهم أموات لا يسمعون قوله لهم: ﴿يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، ﴿إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾، ﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ﴾، ﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾.

در میدان مواجهه‌ی فرستادگان و علمای بی‌عمل گمراه و خوش‌گذران‌ها و جامعه‌ای که خوار و ذلیلش کرده‌اند، فرستاده فریاد برمی‌آورد تا قومش را انذار دهد، شاید آنان یادآور شوند، و روزهای خداوند را به یادشان می‌آورد، تا شاید پند گیرند، و با مثال‌ها به آنان پند می‌دهد، تا شاید متوجه و بیدار شوند، و آنان را با حکمت و آیات یادآور می‌شود، شاید هدایت شوند. حال ما وارد عرصه‌ی رویارویی نوح با قومش می‌شویم. آنان قومی هستند که او را نکوهش می‌کنند و مسخره‌اش می‌نمایند:

«قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»⁵⁶ (گفتند: ای نوح، با ما جدال کردی و بسیار هم جدال کردی، اگر راست می‌گویی، آنچه به ما وعده داده‌ای را برایمان بیاور). سپس او را به کشتن تهدید می‌کنند «قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ»⁵⁷ (گفتند: ای نوح، اگر دست برداری، به طور قطع سنگ‌سار خواهی شد). نوح با این قوم وارونه‌شده چه کند؟ کسانی که پاسخی برای سخنان مبارک و حکمتش ندارند، جز اینکه استهزا و مسخره کنند، ریشخند زنند و سپس به کشتن تهدیدش نمایند. با اینکه در میان آنان علمایی وجود دارد؛ ولی آنها علمای بی‌عمل و علمای گمراهی هستند و به جای اینکه از علم برای شناختن حقیقت استفاده کنند، برای جدال و سفسطه و گمراه کردن مردم و دور کردن آنها از نوح ودعوت حقش بهره می‌جستند. «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَوْمِي كَذِبُونَ * فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»⁵⁸ (گفت: ای پروردگار من، قوم من مرا تکذیب می‌کنند * میان من و آنها راهی برگشای و مرا و مؤمنان همراه مرا رهایی بخش) و این، پس از آن بود که نوح از سوی خداوند سبحان دانست: «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»⁵⁹ (از قوم تو جز آن گروه که ایمان آورده‌اند، دیگر ایمان نخواهند آورد؛ از کردار آنان اندوهگین مباش). کلمات نوح برای آنان سودی نداشت؛ گویی مردگانی هستند که سخن او خطاب به خودشان را نمی‌شنوند: «يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»⁶⁰ (گفت: ای قوم من، گمراهی را در من راهی نیست، و من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان هستم) و «إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ»⁶¹ (گفت: من برای شما بیم‌دهنده‌ای آشکار هستم) و «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْيَوْمِ»⁶² (من از عذاب روز دردناک بر شما بیمناکم) و «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»⁶³ (من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم).

وعجيب أمر الناس فإذا كان الملوك يخافون على ملكهم الديني الباطل، وإذا كان العلماء غير العاملين يخافون على مناصبهم الدينية، فعلى ماذا يخاف الناس؟ هل يعقل أن إنساناً يسلم قياده إلى علماء الضلالة كأنه دابة مربوطة يقودها صاحبها أينما يشاء؟ هل يعقل أن الإنسان يرضى أن يكون تابعاً لأئمة الضلال حتى يردوه في الجحيم؟ وهل يظن أنه إذا قال يوم القيامة أنا تابع مستضعف سينفعه هذا العذر؟ في ذلك اليوم يتبرأ أئمة الضلال من أتباعهم، قال تعالى: ﴿قَالَ وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ﴾. وقال تعالى: ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ * وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ﴾.

56 - هود: 32.

57 - شعرا: 116.

58 - شعرا: 117 و 118.

59 - هود: 36.

60 - اعراف: 61.

61 - هود: 25.

62 - هود: 26.

63 - اعراف: 59.

کار مردم جای تعجب دارد؛ اگر پادشاهان نسبت به فرمان‌روایی باطل دنیایی خود بیمناک باشند و علمای بی‌عمل از جایگاه‌های دینی خود در هراس، مردم از چه چیزی می‌ترسند؟! آیا عاقلانه است که انسان، رهبری خودش را به علمای گمراهی دهد، گویی حیوانی است که افساری دارد و صاحبش آن را هر جا که بخواهد، می‌برد؟! آیا عاقلانه است که انسان از این خوشنود باشد که پیروی امامان گمراهی باشد، تا او را وارد جهنم کنند؟! آیا گمان می‌کند اگر در روز قیامت بگوید: من دنباله‌روی ضعیف بودم، این عذرتراشی برایش سودی خواهد داشت؟! در حالی که در این روز، امامان گمراهی از پیروهای خود بیزاری می‌جویند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ»⁶⁴ (همه در پیشگاه خدا حاضر آیند. ناتوانان به آنان که گردنکشی می‌کردند، گویند: ما پیرو شما بودیم، آیا اکنون می‌توانید ما را به کار آید و اندکی از عذاب خدا را از ما دفع کنید؟ گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود، ما نیز شما را هدایت می‌کردیم. حال، ما را راه خلاصی نیست، برای ما یکسان است چه بیتابی کنیم، چه شکیبایی ورزیم).

حق تعالی می‌فرماید: «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ * وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ»⁶⁵ (آنگاه که پیشوایان، عذاب را بنگرند و از فرمان‌بران خویش بیزاری جویند و پیوند میان ایشان گسسته گردد * و آن پیروان گویند: کاش بار دیگر بازمی‌گشتیم تا از آنها بیزاری جویم).

ولكن هيهات بعد اللتيا والتي، فلا بد لهم أن يذوقوا عذاب الخزي في الحياة الدنيا، ثم جهنم وبئس الورد المورد يوم القيامة. ويهدد نوح قومه: ﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾، ولا ينفع الإنذار والتهديد ويبقى الظلم لخليفة الله في أرضه نوح، وتكذبه إلى آخر لحظة، ﴿كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾، ﴿وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾، ﴿وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى﴾.

وتكون النتيجة في هذه الحياة الدنيا العذاب، وهو بالنسبة لقوم نوح الغرق، لأنهم لوثوا كل شيء وأفسدوا كل شيء .. جاء الماء ليهلكهم وليطهر الأرض من آثامهم، ﴿وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ﴾، ﴿ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ﴾، ووقف نوح كما وقف صالح وشعيب من بعده، متأوهاً على قومه متحسراً عليهم: ﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾، ﴿فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾.

ولی هیهات از این اما و اگرها! چاره‌ای نیست از اینکه آنان عذاب خوارکننده را در زندگی دنیا

64 - ابراهیم: 21.

65 - بقره: 166 و 167.

بچشند، سپس وارد جهنم شوند و در روز قیامت، چه بد وارد شدنی دارند!
 نوح قومش را تهدید می‌کند: «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ»⁶⁶ (به زودی خواهید دانست که عذاب بر چه کسی رسد و خوارش سازد و عذاب جاوید بر که فرود آید). انذار و تهدید سودی ندارد و بر خلیفه‌ی خداوند در زمین -نوح- ستم پابرجا است و حتی تا آخرین لحظه او را تکذیب می‌کنند. «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ»⁶⁷ (پیش از اینها قوم نوح تکذیب کرده بودند؛ بنده‌ی ما را تکذیب کردند و گفتند: دیوانه است و به دشنامش راندند) ، «وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»⁶⁸ (و پیش از این، قوم نوح را فروگرفتیم، که قومی نافرمان بودند) و «وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى»⁶⁹ (و پیش از آنها قوم نوح را، که ستم‌کارتر و سرکش‌تر بودند).

نتیجه در این زندگی دنیا، عذاب بود که در مورد قوم نوح، غرق شدن می‌باشد؛ چرا که آنها همه چیزها را آلوده و هر چیزی را فاسد کرده بودند.... آب آمد تا آنان را هلاک کند و زمین را از گناهان آنان پاکیزه نماید. «وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ»⁷⁰ (و کسانی را که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند غرقه کردیم، پس بنگر که عاقبت بیم داده شدگان چگونه بود) ، «ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِيْنَ»⁷¹ (و آن دیگران را غرقه ساختیم). نوح ایستاد همان طور که صالح و شعیب پس از او ایستادند، در حالی که بر قومش آه می‌کشید و حسرت می‌خورد: «فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»⁷² (از آنان روی برگردانید و گفت: ای قوم من، رسالت پروردگارم را به شما رسانیدم و اندرزتان دادم؛ ولی شما نیک‌خواهان را دوست ندارید) و «فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ»⁷³ (چگونه بر مردمی کافر اندوهگین شوم؟).

66 - هود: 39.

67 - قمر: 9.

68 - ذاریات: 46.

69 - نجم: 52.

70 - یونس: 73.

71 - شعرا: 66.

72 - اعراف: 79.

73 - اعراف: 93.

إضاءة من المعجزة والعذاب

في الحلقة الأولى من الإضاءات قلت: إن الأنبياء يأتون ليرشدوا الناس إلى فطرة الله التي فطر الناس عليها، ثم يتركونهم يختارون بين الحق الذي جاءوا به أو الباطل الذي عليه الناس وكبرائهم من علماء الضلالة، وعادة بداية دعوة المرسلين تستند إلى شخصياتهم التي عرفهم بها قومهم واتصافهم بمكارم الأخلاق وصدق الحديث وأداء الأمانة، ولكن الناس - وحتى القرييين من المرسلين - ولأنهم نكسوا فطرتهم لا يستطيعون معرفة الحق الذي جاء به المرسلون، فتبدأ المسألة بطلب الدليل على الرسالة، فيأتي الرسول بالأدلة الكافية ليعلم الناس أنه صادق، ولكنهم يماطلون ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾، ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ﴾، ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾، ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾.

روشنگری از معجزه و عذاب

در جلد اول روشنگری‌ها گفتم: پیامبران می‌آیند تا مردم را به سوی فطرتی که خداوند آنها را بر آن سرشته است، راهنمایی کنند. سپس آنان را رها می‌کنند تا بین حقی که آورده‌اند یا باطلی که مردم و بزرگان آنها از علمای گمراه بر آن هستند، یکی را برگزینند. به طور معمول آغاز دعوت فرستادگان متکی بر شخصیت آنها می‌باشد. آنچه قومشان آنان را با آن می‌شناختند و متصف بودن آنان به بالاترین خصایص اخلاقی و راستی در سخن و ادای امانت. ولی مردم و حتی نزدیکان فرستادگان، به دلیل اینکه فطرت خود را وارونه نموده‌اند، نمی‌توانند حقی را که فرستادگان آورده‌اند، بشناسند. بنابراین مسئله با درخواست دلیل بر رسالت آغاز می‌شود و فرستاده، دلایل کافی می‌آورد تا مردم صدق دعوت او را بشناسند؛ ولی آنها تعلل می‌کنند. ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾⁷⁴ (و گفتند: چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نشده است؟)، ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ﴾⁷⁵ (و نادان‌ها گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید؟ یا معجزه‌ای بر ما نمی‌آید؟)، ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾⁷⁶ (و می‌گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر او نازل نمی‌شود؟) و ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾⁷⁷ (و کافران می‌گویند: چرا از جانب پروردگارش آیتی بر او نازل نمی‌شود؟).

74 - انعام: 37.

75 - بقره: 118.

76 - یونس: 20.

77 - رعد: 7.

ما هي الآية المطلوبة؟! آية علمية، آية روحية ملكوتية، آية مادية!!!

الحقيقة، إن الناس يختلفون في الآية المطلوبة والدالة على صدق المرسل عندهم، فبعضهم يعتبر العلم والحكمة هو الآية، وبعضهم يعتبر الآيات الملكوتية التي يراها الإنسان بنفسه أو يراها عدد من الناس يمتنع تواطؤهم على الكذب هي الآية المطلوبة، ومن هذه الآيات الملكوتية الكشف في اليقظة والرؤيا الصادقة في المنام، أما ما تبقى من الناس فيعتبرون الآية المادية هي الدليل لا غيرها، وهؤلاء بالحقيقة منكوسون ماديون، وفي الغالب حتى لو جاءت الآية المادية لا يؤمنون إلا قليل منهم على شك وريبة في الغالب، وبين يديك رسالات الأنبياء.

آيه و نشانه‌ای که دنبالش هستند، چیست؟! نشانه‌ی علمی، نشانه‌ی روحانی ملکوتی، نشانه‌ی مادی!!!

حقيقت این است که مردم در آیه و نشانه‌ی مطلوبشان و دلیل بر راستی فرستادگان اختلاف نظر دارند؛ برخی از آنان علم و حکمت را نشانه می‌دانند و برخی از آنان آیات و نشانه‌های ملکوتی را معتبر می‌دانند؛ آیاتی که خود انسان ببیند یا تعدادی از مردم ببینند به طوری که تبانی کردن آنها بر دروغ امکان‌پذیر نباشد را آیه‌ای که مورد نظرشان است، می‌دانند. از جمله این نشانه‌های ملکوتی، مکاشفه در بیداری و رؤیای صادقه در خواب می‌باشد. اما بقیه‌ی مردم، فقط نشانه‌های مادی را دلیل می‌دانند و نه چیز دیگر. این افراد در حقیقت کسانی هستند که بر اثر مادی‌گرایی، وارونه شده‌اند و اغلب نیز حتی اگر نشانه‌ی مادی بیاید، جز عده‌ی اندکی، کسی از آنها ایمان نمی‌آورد و اغلبشان در شک و تردید به سر می‌برند. رسالت‌های پیامبران پیش روی شما قرار دارند.

وعلى كل حال، نتعرض هنا إلى هذه الآيات على التوالي:

در هر حال، در اینجا به ترتیب به این آیات و نشانه‌ها می‌پردازیم:

الآية العلمية: ﴿وَيُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾.

ولعل أهم مائز لدعوات المرسلين هو العلم والحكمة وحسن التدبير، ولكن أكثر الناس لا يميزون بين الحكمة الإلهية التي ينطق بها المرسلون وبين السفسطة التي يعارضهم بها علماء الضلالة قطاع طريق الله سبحانه وتعالى، وعدم التمييز ليس بسبب صعوبة تمييز الحكمة كما يدعي أو يتوهم بعض الناس، بل إن أهم أسباب هذا الخلط هو أن الناس لوثوا فطرتهم وأصبحوا كالأعمى لا يميزون بين الخمر واللبن أو بين سفه الشيطان وحكمة الله سبحانه وتعالى، ويا للأسف فهذا حال معظم الناس في كل زمان.

نشانه‌ی علمی:

«وَيُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»⁷⁸ (و کتاب و حکمتشان بیاموزد اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند). شاید علم و حکمت و حُسن تدبیر، مهم‌ترین وجه تمایز دعوت‌های فرستادگان باشد؛ ولی بیشتر مردم بین حکمت الهی که فرستادگان از آن سخن می‌گویند و سفسطه‌ای که علمای گمراهی - راهزنان راه خداوند سبحان و متعال به واسطه‌ی آن، با ایشان مخالفت می‌کنند، تمایزی قایل نمی‌شوند. این عدم تمایز آن گونه که برخی مردم ادعا می‌کنند یا متوهم شده‌اند، به دلیل سخت بودن تشخیص حکمت نمی‌باشد، بلکه مهم‌ترین دلیل این خلط و در هم آمیختگی این است که مردم، فطرت خود را آلوده کرده و مانند نابینایی شده‌اند که بین شراب و شیر یا بین بی‌خردی شیطان و حکمت خداوند سبحان و متعال تمایزی قایل نمی‌شوند و با کمال تأسف وضعیت بیش‌تر مردم در هر زمان، این گونه است!

وکمثال لتوضیح الحال التي وصل إليها المسلمون، إن محمداً (ص) جاء بالقران كمعجزة، والمسلمون جميعاً على هذا القول، ولكن من الذي يميز أن القرآن آية معجزة؟ فلو جاء اليوم محمد بن عبد الله (ص) ونزل إلى الأرض ومعه سورة قرآنية جديدة، جاء بها من الله سبحانه وتعالى، فهل يستطيع المسلمون أن يميزوا هذه السورة ويقطعون أنها من الله سبحانه وتعالى؟ وبالتالي يثبت عندهم أن هذا الشخص الذي جاء بها هو محمد (ص)، أقول وبلا تردد إن معظم المسلمين غير قادرين على التمييز وسواء منهم العلماء أم الجهلاء، إلا إذا كان هناك مسلمون لم يلوثوا فطرتهم، يستطيعون أن يميزوا هذه السورة ويعرفون أنها آية من الله سبحانه، وبالتالي فإن الذي جاء بها ليس شخصاً اعتيادياً.

إذن، فالنتيجة المتحصلة أن محمداً بن عبد الله (ص) لو جاء بالقرآن اليوم لكفر به معظم المسلمين ولم يؤمنوا به، ولقالوا ساحر وكذاب.

به عنوان مثال، وضعیتی که مسلمانان به آن رسیده‌اند، توضیح داده می‌شود: محمد k قرآن را به عنوان معجزه آورد و همه‌ی مسلمانان این را پذیرفته‌اند؛ ولی چه کسی می‌تواند تشخیص دهد که قران، آیه و نشانه‌ای معجزه‌گونه است؟ اگر امروز محمد بن عبدالله k بیاید و به زمین فرود آید و همراه او سوره‌ی قرآنی جدیدی باشد که از سوی خداوند سبحان و متعال آورده است، آیا مسلمانان می‌توانند این سوره را تشخیص دهند و یقین نمایند که از سوی خداوند سبحان و متعال می‌باشد؟ و در نتیجه برایشان ثابت شود که شخصی که آن را آورده است، همان محمد k می‌باشد؟ بی هیچ تردیدی می‌گویم: بیشتر مسلمانان از چنین تمایز دادنی، ناتوان هستند؛ چه علما باشند و چه جاهلان؛ مگر مسلمان‌هایی که فطرت خودشان را آلوده نکرده باشند؛ آنها این توانایی را دارند که این سوره را تشخیص بدهند و

بفهمند که آیه‌ای از جانب خداوند سبحان است و در نتیجه فردی که این سوره را آورده است، فردی عادی و معمولی نمی‌باشد.

بنابراین نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که اگر امروز محمد بن عبدالله «ک» قرآن را بیاورد، بیشتر مسلمانان به ایشان کافر می‌شوند و به او ایمان نمی‌آورند و می‌گویند: جادوگر و دروغ‌گو.

الآية الملكوتية:

هناك سؤالان مهمان يطرحان نفسيهما في هذا المقام:

1. ما هي الآية الملكوتية؟

2. على من تكون هذه الآيات الملكوتية حجة؟

نشانه‌ی ملکوتی:

دو پرسش در این جایگاه مطرح می‌شود:

1- نشانه‌ی ملکوتی چیست؟

2- این نشانه‌ی ملکوتی برای چه کسی حجت و دلیل می‌باشد؟

والجواب: إن الآيات الملكوتية كثيرة جداً منها الآفاقية الملكوتية ومنها الأنفسية، قال تعالى: ﴿سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾، أي قيام القائم بالحق ومن هذه الآيات:

أنور البصيرة واطمئنان القلب والسكينة، إذا كان الإنسان على فطرة الله التي فطر الناس عليها لم يلوثها أو أنه عاد إليها بعد تذكره وانتباهه من الغفلة.

بالفراسة والتوسم في الآفاق والأنفس.

ت الرؤيا الصادقة في النوم.

ت الرؤيا الصادقة في اليقظة (الكشف) ومنها:

1) الرؤيا الصادقة في الصلاة.

2) الرؤيا الصادقة في الركوع.

3) الرؤيا الصادقة في السجود.

4) الرؤيا الصادقة في السنة بين النوم واليقظة.

5) الرؤيا الصادقة عند قراءة القرآن.

6) الرؤيا الصادقة عند السير إلى أبي عبد الله الحسين (ع).

7) الرؤيا الصادقة عند الدعاء والتضرع إلى الله سبحانه وتعالى.

8) الرؤيا الصادقة في أضرحة الأئمة والأنبياء (ع) والمساجد والحسينيات وغيرها كثير.

پاسخ: نشانه‌های ملکوتی در واقع بسیار هستند؛ از جمله، نشانه‌های آفاقی ملکوتی و نشانه‌های نفسانی می‌باشند. خداوند متعال می‌فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»⁷⁹ (زودا که آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است)؛ یعنی قیام قائم، حق است. از جمله‌ی این نشانه‌ها عبارت است از:

الف- نور بصیرت، اطمینان قلبی، و آرامش و وقار؛ البته اگر انسان بر فطرت خداوندی باشد که مردم را بر آن سرشته است و آن را آلوده نکرده باشد یا اینکه پس از به یاد آوردن و بیدار شدنش از خواب غفلت، به آن فطرت بازگردد.

ب- دیدن باطن افراد و توهم (شناخت با فراست و تیزبینی) در آفاق و آنفس.

ت- رؤیای صادقه در خواب.

ث- رؤیای صادقه در بیداری -مکاشفه- که عبارت است از:

1- رؤیای صادقه در نماز.

2- رؤیای صادقه در رکوع.

3- رؤیای صادقه در سجده.

4- رؤیای صادقه در چُرت بین خواب و بیداری.

5- رؤیای صادقه هنگام خواندن قرآن.

6- رؤیای صادقه هنگام رفتن خدمت ابا عبدالله امام حسین ۷.

7- رؤیای صادقه هنگام دعا و تضرع به درگاه خداوند سبحان و متعال.

8- رؤیای صادقه در ضریح‌های امامان و پیامبران و مساجد و حسینیه‌ها و بسیاری موارد

دیگر.

وكل هذه الأنواع من الكشف والرؤيا الصادقة هي آيات إلهية لأنها لا تكون إلا بأمر الله وبمشيئة الله سبحانه وتعالى، ويقوم بها ملائكة الله سبحانه وتعالى وعباده الصالحون، الذين لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون. فهذه الآيات حجة بالغة لله سبحانه وتعالى على عباده، لأنها كلماته التي يكلم بها الناس، فمن كذب بها فقد كذب الله سبحانه وتعالى، وهذا أعظم أنواع الكفر والتكذيب، قال تعالى: ﴿سُنُّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾.

أي الآفاق الملوكوتية والملكية وفي النفس الإنسانية، ليتبين لهم أنه الحق، أي قيام القائم (ع)، كما جاء في الروايات عنهم (ع)؛ لأن الناس يكذبون به ولا يصدقونه.

همه‌ی انواع این مکاشفه‌ها و رؤیاهای صادقانه‌های الهی است؛ چرا که فقط با دستور خداوند و به خواست و مشیت خداوند سبحان و متعال صورت می‌پذیرند و انجام این‌ها را فرشتگان خدای سبحان و متعال و بندگان شایسته‌ی او عهده‌دار می‌باشند؛ کسانی که از سخن او پیشی نمی‌گیرند و تنها به فرمان او عمل می‌کنند. این نشانه‌ها، دلیل رسا و حجت بالغه‌ی خداوند سبحان و متعال بر بندگان است؛ چرا که کلمات او هستند که به واسطه‌ی آنها با مردم سخن می‌گوید. کسی که اینها را تکذیب کند، خداوند سبحان و متعال را تکذیب کرده است، و این، از بزرگ‌ترین انواع کفر و تکذیب محسوب می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: «سُنُّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»⁸⁰ (زودا که آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است).

یعنی آفاق ملکوتی و ملکی و در نفس انسانی؛ تا برایشان روشن شود که او حق است؛ یعنی قیام قائم⁷؛ همان طور که در روایات از ائمه^β نقل شده است؛ چرا که مردم او را تکذیب می‌کنند و او را تصدیق نمی‌نمایند.

والله سبحانه وتعالى يعتبر أن معظم الناس غافلون ومعرضون عن الآيات النفسية والآفاقية، ولهذا يكون الكفر بالرسالات الإلهية نتيجة حتمية وحصيلة نهائية لا بد منها، ﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾، ﴿وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾، ﴿وَأَتَيْنَاهُم آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾.

وفي النهاية يهدد الله سبحانه وتعالى هؤلاء القوم الذين لا يؤمنون بالآيات النفسية والآفاقية وخصوصاً علماء الصلابة الذين يسفسطون ويجادلون لإبطال حجة هذه الآيات الإلهية، ويتوعددهم الله سبحانه وتعالى:

﴿وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾، ﴿وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴾، ﴿إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ﴾، ﴿وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ﴾.

خداوند سبحان و متعال می‌داند که بیشتر مردم غافل‌اند و از نشانه‌های نفسانی و آفاقی روی‌گردان هستند و به همین دلیل، کُفر به رسالت‌های الهی، نتیجه‌ی حتمی و محصول نهایی است که از آن گریزی نمی‌باشد. «وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ»⁸¹ (و حال آنکه بسیاری از مردم از آیات ما غافل‌اند) ، «وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ»⁸² (و به زندگی دنیا خوشنود و راضی شده و به آن آرامش یافته‌اند، و آنان که از آیات ما غافل‌اند) و «وَأَتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ»⁸³ (آیات خویش را بر آنان رسانیدیم؛ ولی از آن روی‌گردان بودند).

در نهایت، خداوند سبحان و متعال این قومی را که به نشانه‌های نفسانی و آفاقی ایمان نمی‌آورند، تهدید می‌کند؛ مخصوصاً علمای گمراهی؛ کسانی که سفسطه‌بافی می‌کنند و برای ابطال حجت و دلیل بودن این نشانه‌های الهی جدال می‌کنند. خداوند سبحان و متعال به آنان وعده می‌دهد: «وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»⁸⁴ (و آنان که در رد آیات ما می‌کوشند و می‌خواهند ما را به عجز آورند، آنان جهنمیان هستند) ، «وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ»⁸⁵ (انان که به آیات ما می‌تازند تا ما را ناتوان سازند، آنها حاضرشدگان در عذاب هستند) ، «إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ»⁸⁶ (در آیات ما مکر و خدعه می‌کنند. بگو: مکر خدا سریع‌تر است، رسولان ما خدعه‌ها و بداندیشی‌های شما را می‌نویسند) و «وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ»⁸⁷ (و آنان که به آیات ما می‌تازند تا ما را ناتوان سازند، برایشان عذابی است از بالای دردآور).

فهذه الآيات حجة دامغة سواء على أصحابها أم على الناس القريبين منهم والمعاشرين لهم، أو على الأقل فهي على غير أصحابها إن لم تكن حجة لكثرتها، فهي سبب يحفزهم بقوة للبحث في الدعوة الإلهية وتصديق الرسول الذي أرسل بها، ولكن مع الأسف معظم الناس سيقون غافلين عن الآيات الملكوتية حتى تخرج دابة الأرض تختم جباههم بأنهم كافرون بآيات الله، ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾.

81 - یونس: 92.

82 - یونس: 7.

83 - حجر: 81.

84 - حج: 51.

85 - سبأ: 38.

86 - یونس: 21.

87 - سبأ: 5.

این آیات و نشانه‌ها، حجت و دلیلی قاطع و غیر قابل انکار می‌باشد؛ هم برای بینندگانشان و هم برای کسانی که به ایشان نزدیک هستند و با آنها معاشرت دارند. اگر هم برای غیر از بینندگانشان با وجود بسیار بودنشان، دلیل نباشد، حاقل عامل نیرومندی است که آنان را به شدت تشویق می‌کند تا در مورد دعوت الهی و فرستاده‌ای که آنها را آورده است، تحقیق و جست‌وجو کنند؛ ولی متأسفانه بیشتر مردم از نشانه‌های ملکوتی غافل‌اند، تا اینکه «دَابَّةُ الْأَرْضِ» (جنبنده‌ی زمین) خروج کند و بر پیشانی آنان نشانه بگذارد که آنها به نشانه‌های خداوند کافر می‌باشند. «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»⁸⁸ (چون سخن بر ایشان محقق گردد، برایشان جنبنده‌ای از زمین بیرون می‌آوریم که با آنان سخن بگوید که این مردم به آیات ما یقین نمی‌آوردند).

الآية الجسمانية (المادية):

وهي آخر العلاج و آخر العلاج الكي، مع إن الكي للحيوان لا للإنسان.

وعادة تكون بطلب وإلحاح من الناس، بعد أن اعتذروا بأعذار واهية عن عدم التصديق بالمرسلين والأدلة الدامغة التي واجهوهم بها، والآيات الأنفسية والآفاقية العظيمة التي أظهرها الله سبحانه وتعالى في خلقه، لتصديق دعوة أوليائه ورسله الذين أرسلهم لإصلاح الفساد، ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَنْزِيلًا آيَةً كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾.

وفي هذه المرحلة الأخيرة من الآيات، أي مرحلة الآية المادية، يكون العذاب مرافقاً للآية، قال تعالى: ﴿هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. فبمجرد التكذيب بهذه الآية واتخاذ موقف مضاد ينزل العذاب، ﴿هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ﴾.

نشانه‌ی جسمانی (مادی):

این آخرین درمان است و آخرین درمان، داغ کردن می‌باشد؛ با اینکه داغ کردن مخصوص حیوان است و نه انسان!

معمولاً این نشانه‌ها با درخواست و اصرار مردم صورت می‌پذیرند؛ البته پس از اینکه با عذر و بهانه‌های واهی برای عدم تصدیق فرستادگان، عذرتراشی کردند و دلایل قاطع و کوبنده‌ای که به وسیله‌شان با آنها روبه‌رو شدند و نشانه‌های آنفوسی و آفاقی بزرگی که خداوند سبحان و متعال برای آفریده‌ها آشکار فرمود را نپذیرفتند، تا دعوت اولیا و فرستادگانشان را که برای اصلاح فساد ارسال

فرموده است، تایید و تصدیق کنند. «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»⁸⁹ (و نادانان گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ یا معجزه ای بر ما نمی آید؟ پیشینیان نیز اینچنین سخنانی می گفتند. دل هاشان همانند یکدیگر است. ما برای آنان که به یقین رسیده اند، آیات را بیان کرده ایم).

این مرحله ی پایانی نشانه ها می باشد؛ یعنی مرحله ی آیه و نشانه ی مادی، و عذاب، همراه با این نشانه است. خداوند متعال می فرماید: «هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوْهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»⁹⁰ (این ماده شتر خدا برایتان نشانه ای است، رهایش کنید تا در زمین خدا بچرد و هیچ آسیبی به او نرسانید که عذابی دردآور شما را فرا خواهد گرفت) و به مجرد تکذیب این نشانه و برگرفتن جایگاهی بر ضد آن، عذاب، فرستاده خواهد شد: «هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوْهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ»⁹¹ (این ماده شتر خداوند و نشانه ای است برای شما. بگذاریدش تا در زمین خدا بچرد و به بدی میازایدش که به زودی عذاب شما را فرو گیرد).

والحقیقة أن المتوقع هو الإعراض عن الآیة المادية، كما حصل الإعراض عن الآیات الأنفسیة والآفاقیة الملکوتیة، لأن المکذبین بملکوت السماوات وبغیب الله سبحانه وتعالی وبکلمات الله فی الرؤیا الصادقة حتماً هم أناس منکوسون، قال تعالی: ﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلًّا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴾.

وهؤلاء حقت عليهم كلمة العذاب لأنهم كذبوا كلمات الله وردوا أيدي المرسلين إلى أفواههم ولم يستمعوا كلماتهم وحكمتهم، ﴿وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ * إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾، فعند هؤلاء كل آية مؤولة جن .. سحر .. أو أي شيء آخر حتى يروا العذاب الأليم، ﴿وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾، ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾.

وفي النهاية وعندما يقف المكذبون على حافة جهنم، يتذكرون كيف واجهوا المرسلين واتهموهم بأنهم سحرة، فيأتيهم النداء لينبهم إلى عاقبتهم المخزية: ﴿أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾.

حقیقت این است که آنچه انتظار می رود، روی گردانیدن از نشانه ی مادی می باشد؛ همان طور که از

89 - بقره: 118.

90 - اعراف: 73.

91 - هود: 64.

نشانه‌های نفسانی و آفاقی ملکوتی روی‌گردانی حاصل شد؛ از این رو که تکذیب‌کنندگان ملکوتِ آسمان‌ها و غیب خداوند سبحان و متعال و کلمات خداوند در رؤیای صادق، به طور قطع و یقین انسان‌های وارونه شده‌ای هستند. خداوند متعال می‌فرماید: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ»⁹² (آن کسانی را که به ناحق در زمین سرکشی می‌کنند، زودا که از آیات خویش روی‌گردان سازم، چنان که هر آیتی را که ببینند ایمان نیاورند و اگر طریق هدایت ببینند آن را برنگیرند و اگر طریق گمراهی ببینند از آن راه بروند؛ زیرا اینان آیات را دروغ انگاشتند و از آن غفلت ورزیدند).

اینها کسانی هستند که کلمه‌ی عذاب بر آنها محقق شده است؛ به این دلیل که کلمات خداوند را تکذیب نمودند و انگشت سکوت بر دهان فرستادگان نهادند و سخنان و حکمت‌شان را نشنیدند. «وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتُكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ * إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ»⁹³ (و از آنان که آیات خدا را تکذیب می‌کنند مباش که در زمره‌ی زیان‌کنندگان باشی * کسانی که سخن پروردگار تو در باره‌ی آنان تحقق یافت، ایمان نمی‌آورند * هر چند هر گونه معجزه‌ای بر آنان آشکار شود تا آنگاه که عذاب دردآور را بنگرند). در این هنگام است که همه‌ی نشانه‌ها با جن... سحر... یا هر چیز دیگری تأویل می‌شود؛ تا اینکه عذاب دردناک را ببینند. «وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ»⁹⁴ (و گفتند: هر آیه و نشانه‌ای برای ما بیاوری تا ما را با آن جادو کنی، هرگز مؤمن به تو نخواهیم بود) و «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ»⁹⁵ (و اگر آیه و نشانه‌ای ببینند، روی بگردانند و گویند: جادویی است پیوسته).

در نهایت و هنگامی که کافران بر لبه‌ی جهنم می‌ایستند، به یاد می‌آورند که چگونه با فرستادگان برخورد کردند و آنان را به جادوگر بودن متهم نمودند. ندایی بر ایشان می‌آید تا آنان را متوجه عاقبت خوارکننده‌شان نماید: «أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ»⁹⁶ (آیا این جادو است؟! یا شما نمی‌بینید؟!).

92 - اعراف: 146.

93 - یونس: 95 تا 97.

94 - اعراف: 132.

95 - قمر: 2.

96 - طور: 15.

إضاءة من أسباب العذاب

العذاب الإلهي لأمة ما في زمن ما أمر عظيم لا يكون إلا بعد أن تذهب الأمة بالانحراف العقائدي والتشريعي بعيداً، وينكس معظم أبنائها ويمسون يرون المقاييس مقلوبة، (يرون المنكر معروفاً والمعروف منكراً)، وبعد أن يرسل رسول يبين للناس الانحراف والباطل الذي تواضعوا على قبوله والعمل به، ثم يكذب أبناء الأمة الرسول ويعرضوا عنه لا مبالين أو مستهزئين. إذن فأسباب العذاب هي الانحراف والفساد، إضافة إلى رفض أي محاولة إصلاح لهذا الانحراف وتكذيب رسل الله سبحانه وتعالى.

روشنگری از دلایل و موجبات عذاب

عذاب الهی برای هر امتی و در هر زمانی، رخداد بزرگی است که فقط پس از این اینکه امت به سوی انحرافات عمیق عقایدی و تشریعی رفته باشند، واقع می‌گردند؛ هنگامی که بیشترشان وارونه شده، مقیاس‌ها را وارونه می‌بینند (منکر را معروف و معروف را منکر می‌بینند). همچنین پس از این رخ می‌دهد که فرستاده‌ای، فرستاده می‌شود تا برای مردم انحراف و باطلی را که پذیرفته‌اند و به آن عمل می‌کردند، بیان کند و سپس اعضای این جامعه، فرستاده را تکذیب می‌کنند، از او روی‌گردان می‌شوند و به او اعتنایی نمی‌کنند یا به مسخره کردن و استهزا روی می‌آورند. بنابراین، علت وقوع عذاب، انحراف و فساد، مضاف بر نپذیرفتن هر گونه تلاشی برای اصلاح این انحراف، و تکذیب فرستادگان خداوند سبحان و متعال می‌باشد.

والانحراف العقائدي أو التشريعي في أي أمة، لا يمكن أن يحصل إلا إذا تصدى له علماء الدين في تلك الأمة، لأن عامة الناس لا يمكن أن يقوموا بحرف الشريعة وإقناع غيرهم بقبول هذا التحريف، ولما كان التحريف لا يتسنى لغير العلماء، فلا بد أن يكون المحرف منهم عادة، بل هو غالباً كبيرهم الذي إليه يرجعون، ثم يحافظ على هذا الانحراف جماعة من هؤلاء العلماء غير العاملين في الفترة التي تلي هذا التحريف. أما الفساد الأخلاقي فهو عادة يستشري بين الناس مع وجود الطاغوت المفسد، وخلق الساحة من العلماء الربانيين المخلصين أو قلتهم وقلة من ينصرهم، بل ووجود العلماء غير العاملين المنكبين على الشهوات والذين بسيرتهم المخزية يحرفون الناس عن الصراط المستقيم، بل ويسببون نفور كثير من الناس من الدين، ورفضهم تعاليم الأنبياء والأوصياء، لأنهم يظنون أنها تعاليم هؤلاء العلماء الفاسدين، وهؤلاء الذين ينفرون من الدين، أهون بكثير من أولئك الذين يقلدون هؤلاء العلماء الفاسدين، ويتابعونهم في انحرافهم دونما محاولة نقد أو نظر في هذا الانحراف، بل دون أي محاولة اعتراف بهذا الواقع المخزي لهؤلاء العلماء

الفاستدين، وان كان واقعهم بيناً جلياً لا يحتاج إلى البحث والنظر لمعرفة، وهؤلاء المقلدون عميان لا يرون إلا ما يرى علماءهم غير العاملين الفاستدين، ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾.

امكان ندارد انحراف عقایدی یا تشریحی در هر امتی به وجود آید، مگر اینکه علمای دین در آن امت عهده‌دار این موضوع باشند؛ چرا که امکان ندارد عامه‌ی مردم در شریعت تحریف ایجاد کنند و دیگران را بتوانند در پذیرفتن این تحریف، قانع نمایند. حال که انحراف از طرف غیرعلمای امکان‌پذیر نیست، وجود داشتن تحریف‌کننده از میان آنان، عادی است و حتی در اغلب موارد، بزرگ آنان می‌باشد؛ کسی که به سوی او رجوع می‌کنند و پس از آن، گروهی از این علمای بی‌عمل در مدت زمانی که این تحریف صورت می‌گیرد، از آن محافظت می‌نمایند. اما فساد اخلاقی، سنتی است که با وجود طاغوت فسادگر و خالی شدن میدان از علمای ربّانی مخلص و یا کم شدن آنها و کم شدن یاریگرانشان و حتی با وجود داشتن علمای بی‌عمل که در شهوت‌ها فرو غلتیده‌اند، رواج پیدا می‌کند؛ کسانی که با رفتار خوارکننده‌ی خود، مردم را از راه مستقیم بازمی‌دارند و حتی باعث بیزار شدن تعداد بسیاری از مردم از دین و نپذیرفتن آموزه‌های پیامبران و اوصیا، می‌شوند؛ چرا که مردم گمان می‌کنند این آموزه‌ها، آموزه‌های این علمای فاسد می‌باشد. کسانی که از دین بیزار می‌شوند، بسیار ساده‌تر از افرادی هستند که از این علمای فاسد تقلید و از انحرافشان دنباله‌روی می‌کنند، بدون اینکه هیچ نقد یا نظری در مورد این انحراف داشته باشند و حتی بدون هیچ تلاشی برای اعتراف به این واقعیت خوارکننده برای علمای فاسد؛ هر چند واقعیت آنان روشن و واضح باشد و به کنکاش و نظریه‌پردازی برای شناختش نیازی وجود نداشته نباشد. این تقلیدکنندگان نابینا، چیزی جز آنچه علمای بی‌عمل فاسدشان می‌بینند، نمی‌بینند. ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾⁹⁷ (و چون به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه، ما از آیینی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم اگر چه شیطان آنها را به عذاب آتش فراخوانده باشد).

ومع هذا الواقع الجاهلي لا نحتاج إلى الكثير لنعرف النتيجة التي يقصها علينا القرآن، وهي تكذيب المصلحين المرسلين من الله سبحانه تعالى: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

با وجود چنین واقعیت جاهلانهای، به چیز زیادی نیاز نداریم تا نتیجه‌ای که قرآن برای ما بیان می‌کند را بشناسیم؛ یعنی تکذیب فرستادگان اصلاح‌گر از سوی خداوند سبحان و متعال: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا

إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»⁹⁸ (نوح را بر قومش به رسالت فرستادیم. گفت: ای قوم من، الله را بپرستید، شما را خدایی جز او نیست، من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم * مهتران و بزرگان قومش گفتند: ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم * گفت: ای قوم من، گمراهی را در من راهی نیست، و من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیان هستم).

وتتوالى الرسالات ويتكرر موقف العلماء غير العاملين ومقلديهم من الأنبياء والمرسلين (ع) ﴿وَأِلَى عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا.....﴾ ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ برسالته ﴿مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ﴾ علماء متكبرون يظنون أن كل من لا يواكب مسيرتهم في السفسطة الشيطانية سفيه ﴿وَأِنَّا لَنَنْظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، ﴿وَأِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا.....﴾، ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾، ﴿وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾.

رسالت‌ها پی در پی می آیند و موضع گیری علمای بی عمل و تقلیدکنندگان آنها نسبت به پیامبران و فرستادگان (ع) تکرار می شود. «وَأِلَى عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا....» (و به سوی عاد، برادرشان هود را فرستادیم....) ، «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (بزرگانی که کافر شدند گفتند) - به رسالت او کافر شدند «مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ» (از قومش گفتند: ما تو را در سفاهت و بی خردی می بینیم)؛ بزرگان متکبر گمان می کنند هر کسی که در مسیرشان در سفسطه‌ی شیطانی‌شان، آنها را همراهی نکند، سفيه و نادان است. «وَأِنَّا لَنَنْظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»⁹⁹ (و پنداریم که از دروغگویان باشی * گفت: ای قوم من، در من نشانی از بی خردی نیست، و من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیان هستم). «وَأِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا....»¹⁰⁰ (و بر قوم ثمود، برادرشان صالح را....) . «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»¹⁰¹ (مهتران قومش که گردنکشی می کردند به زبون شدگان قوم که ایمان آورده بودند گفتند: آیا می دانید که صالح از جانب پروردگارش آمده است؟ گفتند: ما به آنچه به آن فرستاده شده است، ایمان داریم * گردنکشان گفتند: ما به کسی که شما ایمان آورده اید، کافر هستیم). «وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ»¹⁰² (و لوط آنگاه که به قوم خود گفت: چرا کاری زشت می کنید که هیچ کس از مردم جهان پیش از

98 - اعراف: 59 تا 61.

99 - اعراف: 66 و 67.

100 - اعراف: 73.

101 - اعراف: 75 و 76.

102 - اعراف: 80.

شما انجام نداده است؟).

حتى الطواغيت ربما ترق قلوبهم لحال يتيم جائع أو أرملة مكسورة الجناح، وهؤلاء الشاذون علماء الضلالة غير العاملين وأتباعهم أصحاب الجمعيات اللاخيرية وغيرهم - لعنهم الله وأخزاهم وأظهر عارهم في هذه الحياة الدنيا وكللهم به على رؤوسهم العفنة - يقومون باستغلال الأرملة والمساكين لتحصيل الأموال وجمعها ثم نهبها باسم هؤلاء المظلومين المستضعفين، وإذا أعطوهم منها فالقليل وبأساليب رخيصة، والله إنني لأستحي أن أصرح بها، وأعجب كيف يفعلها هؤلاء الأراذل قوم لوط في هذا الزمان، فأحدهم سود الله وجهه في الدنيا والآخرة عمره ناهز الستين، تأتيه امرأة فيغلق عليها الباب ويدعوها إلى الفاحشة باسم المتعة، والآخر يتزوج فتاة في العشرين وعمره ناهز السبعين، وهؤلاء الشاذون عبيد الشهوات يركبون أحدث السيارات ويضعون الحرس، ولا أدري مما يخاف هؤلاء الجبناء علماء الضلالة الخونة، ويسكنون بيوتاً فارهة مؤثثة بأرقى أثاث.

چه بسا دل طاغوتیان به حال یتیم گرسنه یا بیوه زن و بی سرپرست به رحم آید، ولی این علمای گمراهی بی عمل منحرف و پیروانشان از مجامع و هیأت های نزدیک به آنها و سایرین که خداوند لعنت و خوارشان کند و ننگ و عارشان را در این زندگی دنیا آشکار نماید و تاج متعفن بر سرهای گندیده شان نهد، از بیوه زنان و بینوایان سوء استفاده می کنند تا اموالی به دست آورند و گردآوری کنند و سپس آنها را به نام این ستمدیدگان ضعیف، غارت و چپاول نمایند؛ اگر مقداری هم به آنان بدهند، اندک، آن هم با روش های پست و حقیر خواهد بود. به خدا سوگند، من حتی از بیان کردن چنین چیزی، حیا دارم. تعجب می کنم چگونه این اراذل قوم لوط در زمانه ی ما، چنین عملی را انجام می دهند! یکی از آنان که خداوند صورتش را در دنیا و آخرت سیاه کند، در حالی که عمرش به شصت سال می رسد، خانمی نزدش آمد؛ درب را به روی او بست و او را به نام مُتعه به زنان و کار زشت دعوت می نماید. دیگری با دختری بیست ساله ازدواج می کند، در حالی که عمرش نزدیک به هفتاد سال می باشد. این منحرفان بندگان حقیر شهوت، اتومبیل های آخرین سیستم سوار می شوند و نگهبان استخدام می کنند. نمی دانم این علمای گمراهی ترسو و خیانت کار از چه چیزی هراس دارند در حالی که در خانه های بزرگ با مبلمان های گران قیمت و گران ترین اثاثیه ها زندگی می کنند.

هؤلاء هم أتباع معاوية (لعنه الله) وبقية آل أبي سفيان، ورسول الله منهم براء و إن ادعوا الانتساب إليه (ص)، وجواب هؤلاء المنكوسين وجواب قوم لوط واحد لمن يدعوهم إلى الإصلاح وهو: ﴿أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾. ﴿وَالِي مَدِينٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا﴾، ﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾، يستعملون مع شعيب (ع) الإغراء بالمال

والمداهنة والمدح الرخيص، بل والتذلل والظهور بصورة الحمل الوديع، ﴿أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ﴾، ﴿إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾، يؤكدون بقوة نحن على يقين من رشدك وحلمك وتصرفاتك، ولكن بعد لحظات لما لم ينفع المدح الرخيص والإغراء مع شعيب (ع)، ابتدأت مرحلة جديدة ﴿قَالَ الْمَلَأُ﴾ الملاء علماء السوء أعداء الأنبياء على الدوام ﴿الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾.

اینها دنباله‌های معاویه که خداوند لعنتش کند، و باقی‌ماندگان خاندان ابو سفیان می‌باشند و رسول خدا از اینها بیزار است، هر چند ادعای انتساب به ایشان را داشته باشند. پاسخ این افراد وارونه شده و پاسخ قوم لوط به کسی که آنان را به اصلاح دعوت می‌کند، یکسان است: «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْطَهَرُونَ»¹⁰³ (آنها را از قریه‌ی خود برانید که آنان مردمی هستند که پاکیزگی می‌جویند). «وَأِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا»¹⁰⁴ (و بر مردم مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم). «قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ»¹⁰⁵ (گفتند: ای شعیب، آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد که ما آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند، ترک گوئیم، یا در اموال خود آنچه‌مان را که خود می‌خواهیم تصرف نکنیم؟! به راستی تو مردی بردبار و خردمند هستی). با شعیب اینگونه برخورد می‌کنند: فریب‌کاری با مال، و چرب‌زبانی و چاپلوسی پست و حقیرانه؛ حتی با فروتنی و با ظاهری آرام و ملایم «أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ» (آیا نمازت تورا فرمان می‌دهد) «إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ» (به راستی که تو بردبار و خردمند هستی). قاطعانه تأکید می‌کنند که ما به حکمت و خرد و صبر تو و رفتارهای تو یقین داریم، ولی پس از لحظاتی که چاپلوسی پست و حقیرانه‌شان و فریب دادن شعیب سودی ندارد، مرحله‌ی جدیدی آغاز می‌شود: «قَالَ الْمَلَأُ» (بزرگان گفتند)، بزرگان، همان علمای بی‌عمل هستند که دشمنان همیشگی پیامبران می‌باشند. «الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا»¹⁰⁶ (که سرکشی و تکبر پیشه کرده بودند، گفتند: ای شعیب، تو و کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند از قریه‌ی خویش می‌رانیم مگر آنکه به آیین ما باز گردید).

103 - اعراف: 82.

104 - اعراف: 85.

105 - هود: 87.

106 - اعراف: 88.

إضاءة من مقدمات العذاب

إذا تمت أسباب العذاب، وكذب الرسول واستهزأ به القوم وخصوصاً علماء السوء ومقلديهم العميان، بدأت مرحلة جديدة وهي مقدمات العذاب، وهي كمقدمات العاصفة الهوجاء التي تبدأ بنسيم طيب يركن إليه الجاهل ويظن انه سيدوم، ولكن بعد لحظات تصل الريح العاصف التي تدمر كل شيء ياذن ربها، ﴿فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾.

بداية العذاب بإقبال الدنيا على أهلها الذين كذبوا الرسل، ﴿فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ وذلك لسببين:

روشنگری از مقدمات عذاب

هنگامی که دلایل و موجبات عذاب کامل و فرستاده تکذیب شد و مردم -مخصوصاً علمای بی عمل و مقلدان کوردلشان- او را به سخره گرفتند، مرحله‌ی جدیدی آغاز می‌شود: مقدمات عذاب؛ درست مانند مقدمات طوفان سهمگینی که ابتدا با نسیم خوش‌آیندی که نادان به آن تکیه می‌کند و گمان می‌کند استمرار دارد، آغاز می‌شود، ولی پس از لحظاتی به تند بادی تبدیل می‌شود که با اجازه‌ی پروردگارش همه چیزها را از زیر و رو می‌کند. ﴿فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾¹⁰⁷ (درب‌های هر چیزی را به رویشان گشودیم تا از آنچه یافته بودند شادمان گشتند، پس به ناگاه فرو گرفتیمشان و همگان نومید گردیدند).

شروع عذاب، رو کردن دنیا به اهلس که فرستادگان را تکذیب نموده‌اند، می‌باشد. ﴿فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (درب‌های هر چیزی را به رویشان گشودیم)؛ به دو دلیل:

الأول هو إغراقهم في الشهوات والملذات وزخرف الدنيا بعد أن ركنوا إليه، وأمسى هو مبلغهم من العلم لا يعدونه إلى سواه، وليزدادوا غفلة إلى غفلتهم ﴿وَأْمَلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾.

والثاني ليعظم عذابهم النفسي، لما ينزل بهم العذاب الإلهي الدنيوي، وذلك عندما يفارقون الدنيا التي أقبلت عليهم واستقبلوها بالأحضان، ﴿فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا﴾، دونما تفكر أو تدبر لحالهم المخزي، وهم يرزحون تحت ظل طاغوت محتل متسلط، وكأنهم لم يسمعوا الحديث القدسي: (يا ابن عمران، إذا رأيت الغنى مقبلاً فقل ذنب عجلت عقوبته)، وهكذا الغافلون دائماً يظنون أن الدنيا التي أقبلت عليهم مكافأة لهم، والنعمة والنعيم ثمناً لأنعابهم، وهي في الحقيقة النسيم الذي يسبق العاصفة!! وهي في الحقيقة ذنب عجلت عقوبته!!

اول: غرق شدن آنها در شهوات و خوشی‌ها و زینت‌های دنیا، البته پس از آنکه به آن تکیه کردند و دنیا نهایت بهره‌ی علمی آنان شد تا آنجا که فراتر از آن چیزی را نبینند و غفلتی بر غفلت‌هایشان اضافه کنند. «وَأْمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ»¹⁰⁸ (و به آنها مهلت دهم، که تدبیر من استوار است).

دوم: تا هنگامی زمانی که عذاب الهی دنیوی بر آنها فرستاده می‌شود، عذاب نفسانی آنان افزایش یابد؛ یعنی هنگامی که از دنیایی که به آنان رو کرده است و با آغوش باز از آن استقبال کرده‌اند، جدا می‌شوند: «فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا» (به چیزهایی که به آنان داده شد است، شادمان شدند)؛ بدون اینکه نسبت به وضعیت ننگ‌آورشان تفکر و تعقلی داشته باشند، در حالی که زیر سایه‌ی طاغونِ إِشْغَالِکَرِ مَسْلُطِ نَاتُوا شده‌اند و گویا این حدیث قدسی را شنیده‌اند: «يَا ابْنَ عِمْرَانَ، إِذَا رَأَيْتَ الْغَنَى مُقْبِلًا فَقُلْ: ذُنُوبٌ عَجَلَتْ عُقُوبَتَهُ» (ای فرزند عمران! آن هنگام که دیدی بی‌نیازی به تو روی آورد، بگو: گناهی است که عقوبتش نزدیک شده است). اینچنین در غفلت همیشگی به سر می‌برند و گمان می‌کنند دنیایی که به آنها رو کرده است، پاداش آنان، و این نعمت و آسایش، حاصل دسترنج‌شان می‌باشد؛ ولی در واقع نسیم پیش از طوفان و گناهی است که عقوبتش فرار سیده است!!¹⁰⁹

أحمد الحسن

26 صفر 1425 هـ.ق

النجف الأشرف

والحمد لله رب العالمين

108 - اعراف: 183.

109 - 29 فروردین 1383 هـ.ش (مترجم).

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع) / العدد (40)

إضاءات من دعوات المرسلين

(عليهم السلام)

الجزء الثالث - القسم الأول

السيد أحمد الحسن

الطبعة الأولى

1438 هـ - 2017 م - 1396 ش

لمعرفة المزيد حول موضوع اليماني يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي:

www.almahdyoon.org

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين.

إضاءات من مسيرة يوسف (ع)

يوسف (ع) نبي مرسل إلى بني إسرائيل وغيرهم، وقد أقر رسالته وآمن به بعض أهل مصر، ومنهم بعض أفراد العائلة الحاكمة، وهذا مؤمن آل فرعون يُدَّكر فرعون مصر وملاه في زمن رسالة موسى (ع) بيوسف (ع) ورسالته ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾.

وها هو يوسف (ع) يصدع بدعوته في أصعب الظروف وهو في السجن: ﴿يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ ، بل ويتعرض لدين الملك بشدة دون أن يكون للسجن وإحاطة زبانية فرعون به أي تأثير يجعل يوسف (ع) على الأقل ليتأ أو مداهاً في تحطيم الأصنام البشرية التي ألهها المصريون، بل ها هو يحمل فأسه ويحطم الأصنام البشرية كما حطم جده إبراهيم (ع) أصنام الحجارة ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

روشنگری‌هایی از مسیر یوسف (ع)

یوسف ۷ پیامبری فرستاده شده (مُرسل) به سوی بنی اسرائیل و سایرین می‌باشد. برخی از مردم مصر به رسالتش اقرار نمودند و به او ایمان آوردند و حتی برخی از آنان، از خاندان حکومتی نیز بودند. این مؤمن آل فرعون است که فرعون مصر و بزرگان او در زمان رسالت موسی ۷ را به یوسف ۷ و رسالتش یاد آور می‌شود. «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ»¹¹⁰ (و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس از او دیگر پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف کار شک‌آورنده را اینگونه گمراه می‌سازد).

این یوسف ۷ است که در سخت‌ترین شرایط یعنی زندان، دعوتش را پی می‌گیرد: «يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»¹¹¹ (ای هم‌زندانی‌ها، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله آن خداوند واحد

110 - یوسف: 34.

111 - یوسف: 39.

قهقار؟) و حتی با شدت به دین پادشاه متعرض می‌شود، بدون اینکه زندان و احاطه داشتن نیروهای پلیسی فرعون بر او، کوچک‌ترین تأثیری بر او داشته باشد تا یوسف را در موقعیتی قرار دهد که حداقل در شکستن بت‌های بشرگونه که مصریان به عنوان خدا برگرفتند، نرمی یا سستی به خرج دهد؛ بلکه او را تبرش را به دوش می‌کشد و بت‌های بشری را در هم می‌شکند، همان طور که جدش ابراهیم بت‌های سنگی را در هم شکست. «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»¹¹² (شما غیر از خداوند یکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدرانتان آنها را اینگونه خوانده‌اید و خداوند حتی بر اثبات آنها نازل نکرده است، نمی‌پرستید. هیچ حکمی جز حکم خدا نیست. فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

والحقیقة أن الله سبحانه وتعالى لم يتعرض في القرآن لدعوة يوسف (ع) كني مرسل داع إلى التوحيد ويطلب من قومه الإيمان به، كما تعرض لباقي دعوات الأنبياء، بل إن هذه الجهة تكاد تكون غير ملحوظة في سرد مسيرة يوسف (ع) إلا بقدر قليل يبين رسالة يوسف (ع) من الله وأنها رسالة إبراهيمية، فلا نجد في القرآن كيف أن يوسف (ع) دعا قومه، وكيف جادلهم، وماذا ردوا عليه وما هو حال المؤمنين بيوسف (ع)، وما هو ... وما هو ... أسئلة كثيرة ربما تجد أجوبتها في القرآن إذا كان الأمر يتعلق بالأنبياء المذكورين في القرآن غير يوسف (ع)، ومع إن سورة طويلة في القرآن اختصت في سرد مسيرة النبي المرسل يوسف (ع).

حقیقت این است که خداوند سبحان و متعال آنگونه که به دعوت‌های سایر پیامبران β پرداخته است، به دعوت یوسف به عنوان نبی فرستاده شده که دعوت‌کننده به سوی توحید است و از قومش ایمان آوردن به آن را درخواست می‌کند، نپرداخته است؛ بلکه گویی این جنبه در حکایت کردن مسیر یوسف قریباً به چشم نمی‌خورد، مگر به اندازه‌ای اندک که بیان می‌کند رسالت یوسف از سوی خداوند است و اینکه رسالتی ابراهیمی می‌باشد. در قرآن نمی‌بینیم که یوسف چگونه قومش را دعوت می‌کند و به چه ترتیبی با آنان به بحث و جدال می‌پردازد، آنها چه پاسخی به او می‌دهند و وضعیت مؤمنین به یوسف چگونه می‌باشد و چه... و چه... پرسش‌های بسیاری که چه بسا اگر مربوط به پیامبران ذکر شده در قرآن غیر از یوسف باشند، پاسخشان را در قرآن خواهیم یافت؛ با این وجود، سوره‌ای طولانی در قرآن به حکایت روند حرکت پیامبر مرسل -یوسف- اختصاص دارد.

فلماذا ترك القرآن التعرض لتفاصيل رسالة يوسف (ع) كما تعرض لتفاصيل رسالات الأنبياء (ع)؟

والجواب: إن سرد القصص في القرآن يراد منه أن يتعظ الناس ولا يعيدوا الكرة مرة بعد أخرى، فموسى (ع) تذكر قصته في القرآن أكثر من مرة، وكل مرة يراد منها إعطاء صورة للقارئ تختلف عن سابقتها، وبهذا تكتمل عنده الصورة، بل ويصبح يعرف موسى (ع) إذا رآه من الأمام أو الجانب أو الخلف، والهدف القرآني ليس موسى بن عمران (ع) بعينه، بل الذي يأتي ويمثل موسى (ع)، وفي قصة يوسف (ع) فإن الهدف هو النبوة، بل بالخصوص الرؤيا، وكونها طريقاً لوحي الله سبحانه وتعالى، فالمراد لفت الانتباه إلى علاقة الرؤيا بيوسف الآتي، يوسف آل محمد (المهدي)، بل وان الملام (العلماء غير العاملين) سيقولون عنها أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ، كما أن ملاً فرعون ﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ﴾.

چرا قرآن توضیح تفصیل رسالت یوسف را به آن صورت که جزئیات رسالت‌های سایر پیامبران را بیان فرموده، ترک گفته است؟!

و پاسخ: منظور از حکایت کردن داستان‌ها در قرآن، درس گرفتن مردم و تکرار نکردن دوباره‌ی آن برخوردارها می‌باشد. داستان موسی چندین جا در قرآن ذکر شده است و در هر مرتبه شکلی را برای خواننده تداعی می‌کند که با صورت پیشین تفاوت دارد؛ به این ترتیب تمام ترکیب برای خواننده کامل می‌شود و حتی تا آنجا پیش می‌رود که اگر موسی را از پیش رو یا از کنار یا از پشت سر ببیند، او را خواهد شناخت. هدف قرآن، خود شخصیت موسی بن عمران نمی‌باشد؛ بلکه کسی است که می‌آید و تمثیلی از موسی می‌باشد. در داستان یوسف، هدف، نبوت و پیامبری و علی‌الخصوص رؤیا است و اینکه راهی برای وحی خداوند سبحان و متعال می‌باشد. بنابراین منظور، توجه دادن به ارتباط رؤیا با یوسفی که خواهد آمد -یوسف آل محمد (مهدی)- می‌باشد؛ اما بزرگان -علمای بی‌عمل- در مورد آن خواهند گفت: خواب‌های پریشان است؛ همان طور که بزرگان فرعون چنین گفتند «قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ»¹¹³ (گفتند: اینها خواب‌های آشفته است و ما را به تعبیر این خواب‌ها، آگاهی نیست). اینها روشنگری‌هایی است «... آيَةٌ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ»¹¹⁴ (... نشانه‌ای ساختیم؛ آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست؟).

إضاءة من رؤيا يوسف (ع)

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾

الأحد عشر كوكباً إخوة يوسف (ع)، والشمس والقمر يعقوب وأم يوسف راحيل. رآهم يوسف في الرؤيا ساجدين له، فما هو هذا السجود، وكيف وقع، وهل يصح السجود لغير الله، وإذا كان لا يصح فما معنى سجودنا للكعبة وهي حجارة، وما معنى سجود الملائكة لآدم وهو إنسان مخلوق، وما معنى سجود إخوة يوسف ويعقوب وهو نبي، وأم يوسف ليوسف (ع)؟!

المرتکز في الأذهان عن السجود هو وضع الجبهة على الأرض، أو الانحناء ووضعها على شيء منخفض عنها، والمراد منه هو بيان الخضوع والتذلل والطاعة للمسجود له، وربما كان السجود بالإيماء له بالرأس أو حتى برموش العين، كما هو حال العاجز عنه بالصلاة.

روشنگری از رؤیای یوسف (ع)

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾¹¹⁵ (أنگاه که یوسف به

پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که سجده‌ام می‌کنند).

یازده ستاره، برادران یوسف، و خورشید و ماه، یعقوب و راحیل -مادر یوسف- می‌باشند. یوسف آنان را در رؤیا دید که برای او سجده می‌گذارند. این سجده چیست؟ چگونه رخ داد؟ و آیا سجده برای غیر خداوند صحیح است؟ اگر صحیح نیست، پس معنای سجده‌ی ما برای کعبه چیست، در حالی که کعبه از سنگ می‌باشد. معنای سجده‌ی فرشتگان به آدم چه بود؛ در حالی که او انسانی آفریده‌شده بود. سجده‌ی برادران یوسف و یعقوب -که پیامبر بود- و مادر یوسف برای یوسف چه معنایی دارد؟! آنچه از سجده در ذهن‌ها متبادر می‌شود، قرار دادن پیشانی بر روی زمین، یا خم شدن و قرار دادن پیشانی بر چیزی پایین‌تر از آن می‌باشد، و مراد از سجده، بیان خضوع و فروتنی و اطاعت از کسی است که برایش سجده می‌شود. چه بسا سجده تنها با اشاره‌ی با سر یا با پلک‌ها به او انجام شود؛ همان‌طور که وضعیت فرد ناتوان از سجده در نماز، اینگونه است.

والحقيقة، أن الإنسان الخاضع للذليل لله والمطيع لأمر الله ساجد في كل أحواله، نائماً وقائماً وقاعداً وماشياً. والإنسان الذي لا يخضع لله ولا يتذلل لله ولا يطيع أمر الله، ليس بساجد وإن وضع جبهته على الأرض. فالسجود الحقيقي - إذن - هو الطاعة وامتثال الأمر الإلهي، وربما تم دون وضع الجبهة على الأرض، وربما لا يتم بوضع الجبهة على الأرض.

فإبليس لم يرفض السجود لله، (بل له سجدة ستة آلاف عام)، ولكنه رفض أن تكون قبلته في السجود لله آدم (ع)، فهو في حقيقة أمره متكبر على الله وليس بخاضع ولا متذلل ولا مطيع لأمر الله. وهو من الساجدين لله الذين حق عليهم العذاب؛ لأنه لم يتخذ القبلة التي أمره الله أن يتخذها، ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾.

حقیقت این است که انسان، خاضع و ذلیل خداوند است و در تمامی حالاتش سجده‌گزار او و مطیع فرامین الهی می‌باشد؛ در حالت خوابیده، ایستاده، نشسته و راه رفتن. انسانی که برای خداوند خضوع نمی‌کند و برای خداوند خوار و ذلیل نمی‌شود و از دستور او اطاعت نمی‌کند، سجده‌گزار نیست؛ هرچند پیشانی‌اش را بر زمین بنهد. بنابراین، سجده‌ی واقعی، اطاعت و گردن نهادن به دستورات الهی می‌باشد؛ چه بسا بدون قرار دادن پیشانی بر زمین به طور کامل انجام شود و چه بسا با وجود قرار دادن پیشانی بر زمین، به خوبی به انجام نرسد.

ابلیس سجده برای خداوند را ترک نکرد «بلکه سجده‌ای داشت که شش هزار سال به طول انجامید»¹¹⁶؛ ولی اینکه در سجده‌اش برای خداوند، آدم ۷ قبله‌گاه او باشد را نپذیرفت و در واقع، او نسبت به خداوند تکبر ورزید و خاضع و ذلیل و اطاعت‌کننده از دستور خداوند نمی‌باشد. او جزو سجده‌گزارانی برای خداوند است که عذاب بر ایشان قطعی شده است؛ چرا که آن قبله‌ای را که خداوند دستور برگرفتنش را به او داده بود، نپذیرفت. ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾¹¹⁷ (آیا نمی‌بینی که هر کس در آسمان‌ها و هر کس که در زمین است، و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم، خدا را سجده می‌کنند؟ و بر بسیاری عذاب محقق شده است، و هر که را خدا

116 - قسمتی از خطبه‌ی امیر المؤمنین □ که می‌فرماید: «... پس عبرت گیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله‌اش را که روشن نیست بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سالهای جهان دیگر، در برابر ساعتی تکبر ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی همسنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که فرشته‌ای را با آن گناه بیرون راند، به بهشت اندرون نبرد؛ چرا که حکم او در میان اهل آسمان و اهل زمین یکسان است. بین خداوند و احدی از آفریدگانش هیچ گونه نزدیکی و قرابتی در مباح کردن چیزی که خداوند بر جهانیان حرام کرده است، وجود ندارد.» نهج البلاغه: ج 2 ؛ خطبه‌های امام علی □: ص

خوار سازد هیچ کرامت‌بخشی نخواهد داشت؛ زیرا خداوند هر چه بخواهد همان می‌کند).

فهؤلاء الذين حق عليهم العذاب يوصفون بأنهم يسجدون لله، ولكنه ليس سجوداً حقيقياً، لأنهم لم يطيعوا الله في السجود له سبحانه من حيث يريد وإلى القبلة التي أمرهم بها. وباختصار، فإن المطيع لأمر أحد طاعة مطلقة فهو عبد ساجد لهذا المطاع، ولذا قال تعالى: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾، أي عبدوا علماءهم غير العاملين؛ لأنهم أحلوا لهم الحرام وحرّموا عليهم الحلال فأطاعوهم.

وعن أبي بصير، قال: (سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله (عز وجل): ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾، فقال: أما والله ما دعوهم إلى عبادة أنفسهم ولو دعوهم إلى عبادة أنفسهم لما أجابوهم ولكن أحلوا لهم حراماً وحرّموا عليهم حلالاً فعبدوهم من حيث لا يشعرون). وعن أبي عبد الله (ع): (من أطاع رجلاً في معصية فقد عبده).

این کسانی که عذاب بر آنها محقق شده است، با صفت سجده‌گزار برای خداوند، توصیف شده‌اند؛ ولی نه سجده‌ای حقیقی؛ چرا که در سجده‌ی برای خداوند سبحان، آن گونه که خداوند می‌خواهد از او اطاعت نمی‌کنند و به سوی قبله‌ای که آنها را به آن دستور فرموده است، سجده به جا نمی‌آورند. به طور خلاصه، کسی که به طور کامل از فرمان شخص دیگر اطاعت کند، بنده‌ی سجده‌گزار این اطاعت‌شونده محسوب می‌گردد. از همین رو خداوند متعال می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ»¹¹⁸ (آخبار و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند)؛ یعنی علمای بی‌عمل خودشان را عبادت کردند؛ چرا که آنها حرام را برایشان حلال، و حلال را حرام نمودند و آنها نیز اطاعت کردند. از ابو بصیر نقل شده است: از ابا عبدالله⁷ در خصوص این سخن خداوند عزوجل پرسیدم: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ» (حبرها و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند)؟ فرمود: «به خدا سوگند آنها را به عبادت خویشتن دعوت نکردند که اگر می‌کردند، مردم اجابتشان نمی‌نمودند ولی حلال را بر آنان حرام کردند و حرام را حلال و به این صورت، آنها را پرستیدند، به گونه‌ای که خود احساس نمی‌کردند»¹¹⁹. و از ابا عبدالله امام صادق⁷ روایت شده است که فرمود: «کسی که مردی را در در معصیتی اطاعت کند، او را پرستیده است»¹²⁰.

118 - توبه: 31.

119 - کافی: ج 2 ص 398 ح 7.

120 - کافی: ج 2 ص 398 ح 8.

فمن يعص الله فهو ليس عابداً ولا ساجداً لله بقدر تلك المعصية، فإذا كانت المعصية متعلقة بالقبلة التي يتوجه إليها حال سجوده وطاعته (أي أنه اتخذ قبلة غير القبلة التي أمره الله بها)، فإنه في كل عمله عاصٍ وليس عابداً ولا ساجداً لله، (ولا تزيده سرعة السير إلا بعداً)، قال تعالى: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾.

بنابراین کسی که خداوند را معصیت کند، به اندازه‌ی آن گناه و معصیت، پرستش‌کننده و سجده‌گزار خداوند نمی‌باشد و اگر این سرپیچی و نافرمانی مربوط به قبله‌ای باشد که در وضعیت سجده و اطاعتش، به او رو می‌کند (یعنی قبله‌ای غیر از قبله‌ای که خداوند به او دستور داده است، برگزیند) چنین فردی در تمام اعمالش سرپیچی‌کننده و گناهکار است؛ نه عبادتی می‌کند و نه سجده‌ای برای خداوند می‌گزارد «و سرعت رفتن، جز به دور شدن او نمی‌افزاید»¹²¹. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»¹²² (هر که پس از آشکار شدن راه هدایت با پیامبر مخالفت ورزد و راهی غیر از راه مؤمنان پیش گیرد، به آن سوی که پسند او است بگردانیمش و به جهنمش رسانیم، و جهنم بد سرانجامی است).

فهمكذا إنسان تولى الشر والشيطان والظلمة، ليس على جادة الطريق التي توصل إلى الهدف، بل مستدبراً القبلة التي توصله إلى الله فتكون سرعة سيره (سجوده وعبادته وطاعته المدعاة) سبباً في إيصاله إلى هاوية الجحيم لأن كل أعماله (سجوده، عبادته، طاعته) يستقبل بها قبلة لم يأمره الله بها، بل نهاه الله عن استقبالها فيكون سجوده، عبادته طاعته، كلها مبنية على المعصية والذنب فتكون معاصياً وذنوباً.

فلا صام ولا صلى، بل أذنب وعصى ﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ * وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ * ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ * أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ * ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ﴾، أي إن الأولى هو التصديق بولي الله وحجته وخليفته سبحانه (الرسول سواء كان نبياً أو وصياً)، والصلاة معه، وهي الولاية لولي الله؛ لأنها ولاية الله والسجود لولي الله، أي طاعته؛ لأنه سجود لله وطاعة لله، ودون الخضوع لولي الله لا تنفع الأعمال الظاهرية.

اینچنین انسانی، ملازم شرارت، شیطان و ظلمت می‌گردد و در مسیر راهی که به هدف منجر می‌شود، قرار ندارد؛ بلکه از قبله‌ای که او را به خداوند می‌رساند، روی‌گردان شده است و در نتیجه سرعت رفتنش -سجده، پرستش و اطاعت مورد ادعای او- تنها عاملی برای رسانیدن او به هاویه‌ی جحیم می‌شود؛ چرا که تمامی اعمالش (سجده، عبادت و اطاعتش) رو به قبله‌ای بوده که خداوند به آن

121 - طلحة بن زيد می‌گوید: از امام صادق □ شنیدم که می‌فرمود: «عمل‌کننده‌ی بدون بصیرت، مانند سیر کننده در مسیر اشتباهی است که سرعت حرکتش جز به دور شدن او نمی‌افزاید». کافی: ج 1 ص 43 ح 1.

122 - نسا: 115.

فرمانی نداده است و حتی خداوند، او را از رو کردن به آن، باز داشته است. بنابراین سجده‌ی او، پرستش او و اطاعت او، جملگی بر سرپیچی و گناه بنا نهاده شده است و در نتیجه، او فردی گناهکار و معصیت‌کار محسوب می‌گردد.

پس نه نمازی خواند و نه روزه‌ای گرفت، بلکه گناه کرد و سرپیچی نمود. «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى * وَلَكِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّى * ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى * أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ * ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ»¹²³ (پس نه تصدیق کرده است و نه نماز گزارده است * اما تکذیب کرده و روی برگردانیده است * آنگاه خرامان نزد کسانش رفته است * برای تو سزاوار است، پس سزاوار است * باز هم برای تو سزاوار است، پس سزاوار است)؛ یعنی آنچه شایسته و سزاوار است، تصدیق و تایید کردن ولیّ خداوند و حجّت او و جانشین او سبحان و متعال (یعنی فرستاده، چه نبی باشد و چه وصی) و نماز خواندن با او می‌باشد؛ یعنی ولایت ولیّ خداوند؛ چرا که همان ولایت خداوند می‌باشد، و سجده برای ولیّ خداوند یعنی اطاعت از او؛ چرا که سجده برای خداوند و اطاعت از خداوند محسوب می‌گردد. بدون خضوع و وفروتنی در برابر برای ولیّ خدا، اعمال ظاهری، هیچ سودی در بر نخواهد داشت.

عَنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، قَالَ: (نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ، فَقَالَ (ع): هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّهَمُونَ وَمَوَدَّتْهُمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ، ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ آيَةَ: ﴿فَأَجْعَلْ أَفْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾، ولم ينفع كفار قريش (الأحناف المنحرفين) حجهم بيت الله، ومع أنهم كانوا يلبنون، فإن تلبيتهم عند الله لم تعد التصفيق والتصفير، لأنها هكذا كانت تسمعها الملائكة وهكذا ترفع ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾.

وكذلك من يصلي ولم يتخذ القبلة التي أمره الله بها، فلا تعدو صلاته التصفيق والتصفير، وحجه كذلك عند الله.

فُضِّلَ از ابو جعفر امام باقرؑ روایت می‌کند: ایشان به مردمی که دور کعبه طواف می‌کردند، نگاهی کرد و فرمود: «در جاهلیت نیز این گونه طواف می‌کردند. به آنان دستور داده شده است که دور آن طواف کنند و سپس به سوی ما بار سفر بندند و ولایت و دوستی خود را به ما اعلام کنند و یاری خود را بر ما عرضه دارند». سپس این آیه را قرائت فرمود: «فَأَجْعَلْ أَفْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»¹²⁴ (دل‌های مردمان چنان کن که به سوی آنها متمایل گردد)¹²⁵. حج خانه‌ی خداوند توسط کفار قریش (پیروان دین حنیف منحرف‌شده) به حال آنان سودی نمی‌بخشید، با اینکه لیبیک و تلبیه می‌گفتند¹²⁶؛ ولی تلبیه آنان نزد خداوند، چیزی فراتر از

123 - قیامت: 13 تا 35.

124 - ابراهیم: 37.

125 - کافی: ج 1 ص 392 ح 1.

126 - در جاهلیت و قبل از اسلام، لیبیک گفتن قریش این گونه بود: «لیبیک اللهم لیبیک، لیبیک لا شریک لک، تملکه وما ملک» (لیبیک، خداوندا لیبیک. لیبیک، تو شریکی نداری. مالک آن هستی و آنچه در اختیار تو است). لیبیک گفتن کنانه به این صورت بود: «لیبیک

کف زدن و سوت کشیدن نبود؛ چرا که فرشتگان آن را اینگونه می‌شنیدند و اعمالشان، اینچنین بالا می‌رفت. «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»¹²⁷ (و نمازشان نزد خانه‌ی کعبه جز صفیر کشیدن و دست زدن هیچ نبود؛ پس به پاداش انکارتان عذاب را بچشید).

کسی که نماز می‌خواند در حالی که قبله‌ای را که خداوند به آن دستور داده را برنگرفته است نیز به همین گونه می‌باشد؛ نمازش از کف زدن و سوت زدن فراتر نمی‌رود و حجتش نیز از نظر خداوند به همین صورت می‌باشد.

فإذا علمنا أن الله لم ينظر إلى الأجسام منذ خلقها ، فلا يكون سجود الأجسام إلا مرشداً ودليلاً يدل على الحقيقة ويشير إليها، وهذه الحقيقة هي الطاعة وامثال الأمر الصادر من الله سبحانه وتعالى، فإذا كان لسجود الأجسام قبلة وهي الكعبة، فلا بد أن يكون لسجود الأرواح قبلة، وقبلة الأرواح هو ولي الله (حجة الله على خلقه) فبطاعته يطاع الله وبمعصيته يعصى الله، ولذلك كان الأمر للملائكة (الأرواح) هو السجود لآدم (الإنسان الكامل). والإسلام والسجود واحد، فالإسلام هو التسليم، والتسليم هو الطاعة المطلقة، فالمسلم هو المسلم لله سبحانه وتعالى، وهذا التسليم (السجود) لا بد له من قبلة فقبلته هو ولي الله (حجته على خلقه)، فليس بمسلم حقيقي من أعرض عن قبلة التسليم التي فرضها الله وهي (حجة الله) المتمثلة بخليفة الله في أرضه.

اللهم لبيك، اليوم يوم التعريف، يوم الدعاء والوقوف» (لبيك، خداوندا لبيك. روز، امروز، شناخت و روز دعا و وقوف است). لبيك گفتن بنی اسد نیز این گونه بود: «لبيك اللهم لبيك، يا رب أقبلت بنو أسد أهل التواني والوفاء والجد إليك» (لبيك، خداوندا، لبيك. پروردگارا! بنی اسد که اهل به کمال رسانیدن و وفا هستند و نیرومند، به تو روی می‌آورند). لبيك گفتن بنی تمیم به این صورت بود: «لبيك، اللهم لبيك، لبيك لبيك عن تميم قد تراها قد أخلقت أثوابها وأثواب من وراءها، وأخلصت لربها دعاءها» (لبيك، خداوندا لبيك. لبيك لبيك از سوی تمیم که می‌بینی، ثواب‌هایش و ثواب‌های افرادی که پیش‌تر بوده‌اند و دعا را برای پروردگارشان خالص نموده‌اند، خلق کرده‌ای). لبيك گفتن قیس عیلان اینگونه بود: «لبيك، اللهم لبيك، لبيك أنت الرحمن، أنتك قيس عيلان راجلها والركبان» (لبيك، خداوندا لبيك. لبيك، تو رحمان هستی. قیس عیلان نزد تو آمدند؛ پیاده و سواره). لبيك گفتن ثقیف اینگونه بود: «لبيك اللهم، إن ثقیفاً قد أتوك وأخلفوا المال، وقد رجوك» (لبيك بارالها. ثقیف نزد تو آمدند و مال را رها کردند در حالی که چشم امید به تو دارند). لبيك گفتن هذیل اینگونه بود: «لبيك عن هذيل قد ادلجوا بليل في ابل وخيل» (لبيك، از سوی هذیل. در شب و بر روی شتر و اسب، کوچ کردند). لبيك گفتن ربیعہ اینگونه بود: «لبيك ربنا لبيك لبيك، إن قصدنا إليك» (لبيك، پروردگار ما، لبيك، لبيك، ما فقط قصد تو را نموده‌ایم و برخی از آنان نیز می‌گفتند: «لبيك عن ربیعة، سامعة لربها مطیعة» (لبيك از سوی ربیعہ، شنوندگان پروردگارشان و مطیعان او). حمیر و همدان می‌گفتند: «لبيك عن حمير و همدان، والحليفين من حاشد وألهان» (لبيك از سوی حمیر و همدان. دو همپیمان از حاشد و الهان). لبيك گفتن آزد اینگونه بود: «لبيك رب الأرباب، تعلم فصل الخطاب، لملك كل مئاب» (لبيك، پروردگار پروردگاران. تو فصل‌الخطاب را می‌دانی. هر ثوابی از آن پادشاه است). لبيك گفتن مَذْحَج اینگونه بود: «لبيك رب الشعري، ورب اللات والعزى» (لبيك، پروردگار شعری. و پروردگار لات و عزى). لبيك گفتن کنده و حضموت اینگونه بود: «لبيك لا شريك لك، تملكه أو تهلكه، أنت حكيم فاتركه» (لبيك، هیچ شریکی برای تو نیست. اختیار حفظ یا از بین بردنش را داری. تویی حکیم، پس او را رها کن). لبيك گفتن غسان اینگونه بود: «لبيك رب غسان راجلها والفرسان» (لبيك، پروردگار غسان. پیاده و سواره‌شان). لبيك گفتن بجیله اینگونه بود: «لبيك عن بجيلة في بارق ومخيلة» (لبيك از بجیله در بارق و مخیله). لبيك گفتن قضاة اینگونه بود: «لبيك عن قضاة، لربها دفاعة، سمعاً له وطاعة» (لبيك از قضاة. پشتیبان پروردگارش. به او گوش می‌سپاریم و از او اطاعت می‌کنیم). لبيك گفتن جذام اینگونه بود: «لبيك عن جذام ذي النهي والأحلام» (لبيك از جذام؛ آن صاحبان نبوت و رؤیایها). تاریخ یعقوبی: ج 1 ص

و اگر بدانیم که خداوند از زمانی که عالم اجسام را آفرید به آن نگاه نکرده است¹²⁸، سجده به سوی اجسام چیزی جز راهنما و هدایتگری که به حقیقت راهنمایی می‌کند و به آن اشاره دارد، نمی‌باشد؛ این حقیقت، همان اطاعت و گردن نهادن به دستوری است که از سوی خداوند سبحان و متعال صادر می‌شود. حال اگر برای سجده‌ی اجسام، قبله‌ای باشد که همان کعبه است به طور قطع برای سجده‌ی ارواح نیز باید قبله‌ای وجود داشته باشد؛ قبله‌گاه ارواح همان ولیّ خداوند (حجت خداوند بر آفریده‌هایش) می‌باشد. با اطاعت از او، خداوند اطاعت می‌شود و با سرپیچی از او، خداوند معصیت می‌شود. از همین رو فرمان به ملائکه (ارواح) سجده بر آدم (انسان کامل) بود.

اسلام و سجده گزاردن، یکی است. اسلام همان تسلیم شدن و تسلیم شدن همان اطاعت مطلق می‌باشد. مسلمان، کسی است که تسلیم خداوند سبحان و متعال باشد و این تسلیم شدن (سجده‌گزاری) باید قبله‌ای داشته باشد، و قبله‌اش نیز همان ولیّ خداوند (حجت او بر آفریده‌هایش) می‌باشد. کسی که از قبله‌ی تسلیم شدن (یعنی حجت خدا که در جانشین و خلیفه‌ی خداوند در زمینش متمثل می‌گردد) که خداوند واجب فرموده است، روی‌گردان شود، مسلمان حقیقی محسوب نمی‌گردد.

روی الشيخ أبو جعفر الطوسي رحمه الله بإسناده إلى الفضل بن شاذان عن داود بن كثير قال: قلت لأبي عبد الله (ع): (أنتم الصلاة في كتاب الله (عز وجل) وأنتم الزكاة وأنتم الحج؟ فقال: يا داود نحن الصلاة في كتاب الله (عز وجل)، ونحن الزكاة ونحن الصيام ونحن الحج، ونحن الشهر الحرام ونحن البلد الحرام، ونحن كعبة الله ونحن قبله الله ونحن وجهه الله، قال الله تعالى: ﴿فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾، ونحن الآيات ونحن البيئات، وعدونا في كتاب الله (عز وجل): الفحشاء والمنكر والبغى والخمر والميسر والأنصاب والأزلام والأصنام والأوثان والجبت والطاغوت والميتة والدم ولحم الخنزير، يا داود إن الله خلقنا فأكرم خلقنا وفضلنا وجعلنا أمناه وحفظته وخزانه على ما في السماوات وما في الأرض، وجعل لنا أصداداً وأعداءً، فسمانا في كتابه وكنى عن أسمائنا بأحسن الأسماء وأحبها إليه، وسمى أصدادنا وأعداءنا في كتابه وكنى عن أسمائهم وضرب لهم الأمثال في كتابه في أبيض الأسماء إليه وإلى عباده المتقين).

شيخ ابو جعفر طوسی 6 با سند خودش تا فضل بن شاذان از داوود بن كثير روایت می‌کند که گفت: به ابو عبدالله امام صادق 7 عرض کردم: آیا شما نماز ذکر شده در کتاب خداوند عزوجل هستید؟ آیا شما زکات هستید و شما حج هستید؟ ایشان 7 فرمود: «ای داوود! ما همان نماز در کتاب خداوند عزوجل هستیم، ما زکات هستیم، ما روزه هستیم، ما حج هستیم، ما ماه حرام هستیم، ما همان سرزمین هستیم، ما کعبه‌ی خداوند هستیم، ما قبله‌ی خداوند هستیم و ما وجه خداوند هستیم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ (پس به هر جای که رو کنید، وجه خدا همانجا است). ما آیات هستیم و ما نشانه‌های روشن هستیم و دشمن ما

128 - در تفسیر سوره‌ی فاتحه ملاصدرا آمده است: رسول خدا □ فرمود: «خداوند از زمانی که عالم اجسام را آفرید، به آن نگاه نکرد.»

در کتاب خداوند عزوجل، فحشا، منکر، ستم، شراب، قمار، بتها (انصاب)، تیرهای قرعه، بتها و بت‌های سنگی (اصنام و اوثان)، جبت و طاغوت، مردار و خون و گوشت خوک، می‌باشند. ای داوود! خداوند ما را خلق فرمود و آفرینش ما را با کرامت داد و به ما فضیلت عطا نمود و ما را امینان خود و حافظان و خزانه‌داران آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، قرار داد. برای ما مخالفین و دشمنانی قرار داد. ما را در کتابش نام برده است و نام‌های ما را بهترین نام‌ها و دوست داشتنی‌ترین‌ها نزد خودش، یاد کرده است. مخالفان و دشمنان ما را در کتابش نام برده و اسامی‌شان را ذکر کرده و در کتابش آنها را با بدترین و مغبوض‌ترین اسم‌ها از نظر خودش و بندگان پرهیزگارش، مثال زده است)¹²⁹.

قال تعالى: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ ، وليس لله وجه كالوجه، ومن اعتقد هذا فهو مجسم ككافر كفار قريش بل أشد كفراً. فالوجه هو ما يواجهه به، ووجه الحقيقة والكنه سبحانه وتعالى (هو) الذي واجهه به محمداً (ص) هو الذات المقدسة (الله) سبحانه وتعالى، أما وجه الذات المقدسة أو (الله) الذي واجهه به خلقه فهم حجج الله (ع)، فهم وجه الله وهم الأسماء الحسنى التي واجهه بهم الله الخلق فبمعرفتهم يعرف الله سبحانه وتعالى.

وكمثال فأنت تعرف الناس بوجوههم فتقول هذا فلان وهذا فلان إذا نظرت في وجوههم. وكذا الله سبحانه وتعالى، فأنت إذا نظرت إلى وجهه سبحانه وتعالى، (أي الأنبياء والأوصياء والمرسلين)، تعرفه سبحانه وتعالى، قال تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

واليد التي وضعت فوق أيدي المبايعين هي يد محمد (ص)، ومع ذلك قال تعالى عنها: (يَدُ اللَّهِ)؛ لأن محمداً (ص) هو الله في الخلق.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾¹³⁰ (مشرق و مغرب از آن خدا است؛ پس به هر جای که رو کنید، وجه خدا همانجا است. خدا فراخ رحمت و دانا است). خداوند وجه و صورتی مانند صورت‌های معمول ندارد و هر کس به چنین چیزی اعتقاد داشته باشد، برای خداوند جسم متصور شده است و همانند کفار قریش و حتی کافری بدتر از آنها می‌باشد. صورت یا وجه او، همان چیزی است که با آن روبه‌رو می‌شود. وجه حقیقت و کُنه او سبحان و متعال، «هو = او»، و آنچه به واسطه‌اش با محمدؐ روبه‌رو شد، ذات مقدس (الله) سبحان و متعال می‌باشد. اما وجه و صورت ذات مقدس یا «الله» که به واسطه‌ی آن با خلقتش روبه‌رو می‌شود،

129 - بحار الانوار: ج 24 ص 303.

130 - بقره: 115.

حجت‌های خداوند می‌باشند. آنها وجه الله و همان نام‌های نیکو (اسماء الحسنی) هستند که به واسطه‌ی آنان با آفریده‌هایش روبه‌رو شد و با شناخت آنان، خداوند سبحان و متعال شناخته می‌شود. به عنوان مثال، شما مردم را با صورت‌هایشان می‌شناسی و زمانی که به صورت‌هایشان نگاه می‌کنی، می‌گویی: این فلانی است و آن فلانی. خداوند سبحان و متعال نیز اینچنین است؛ هنگامی که به وجه و صورت او سبحان و متعال نگاه کنی (یعنی پیامبران، اوصیا و فرستادگان) او سبحان و متعال را می‌شناسی. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَّا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»¹³¹ (آنان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا روی دست‌هایشان است و هر که بیعت بشکند، به زیان خود شکسته است و هر که به آن بیعت که با خدا بسته است وفا کند، او را مزدی کرامند دهد).

دستی که بالای دستان بیعت‌کنندگان قرار داده شد، دست حضرت محمدؐ بود؛ با این حال خداوند متعال در مورد آن می‌فرماید «يَدُ اللَّهِ» (دست خداوند)؛ چرا که محمدؐ الله در خلق می‌باشد.

فَأَيْنَمَا تَتَّجِهُونَ فَإِن قِبَلتكم إِلَى اللَّهِ هِيَ وَجْهَ اللَّهِ (ولي الله وحجته على خلقه)؛ لَأَنَّ رُوحَهُ لَا تَقِيدُ بِقَيْدِ الْأَجْسَامِ فَهِيَ مَوْجُودَةٌ وَمَحِيطَةٌ بِكُمْ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ، شَرْقًا وَغَرْبًا شَمَالًا وَجَنُوبًا، بَلْ لَوْ تَفْقَهُونَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ لَعَرَفْتُمُ الْحَقِيقَةَ، قَالَ مُحَمَّدٌ (ص) هُمُ الطَّعَامُ الَّذِي تَأْكُلُونَ وَالْمَاءُ الَّذِي تَشْرَبُونَ وَالْهَوَاءُ الَّذِي تَنْفَسُونَ، قَالَ عِيسَى (ع): (أَنَا خَبِزَ الْحَيَاةِ) ، وَآلُ مُحَمَّدٍ هُمُ مُوسَى وَهَامَانَ وَهَمُ إِبْرَاهِيمَ وَنَمْرُودَ وَهَمُ نَارِ إِبْرَاهِيمَ وَهَمُ بَرْدَهَا وَسَلَامَهَا. فَقَلْبُ ابْنِ آدَمَ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصْبَاعِ الرَّحْمَنِ ، وَآلُ مُحَمَّدٍ هُمُ الرَّحْمَنُ فِي الْخَلْقِ وَهَمُ صَنَائِعِ اللَّهِ وَالْخَلْقِ صَنَائِعِ لَهُمْ، وَخَلَقَهُمُ اللَّهُ، وَمِنْهُمْ (ع) خَلَقَ الْخَلْقَ ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

به هر سمتی که رو کنید، قبله‌ی شما به سوی خداوند، وجه الله (ولی خداوند و حجت او بر خلقش) می‌باشد؛ چرا که روح او با قید و بند اجسام، مُقید نمی‌شود. او موجود است و از تمام جهات بر شما احاطه دارد؛ از شرق و غرب و شمال و جنوب. اگر در این کلمات به نیکی تدبّر کنید، حقیقت را خواهید شناخت؛ آل محمدؐ همان غذایی است که می‌خورید، آبی است که می‌نوشید و هوایی است که تنفس می‌کنید. عیسیؑ می‌فرماید: «من نان زندگانی هستم»¹³². آل محمدؐ همان موسی و هامان هستند، همان ابراهیم و نمروود هستند. آنها آتش ابراهیم هستند و خنکی و سلامتی آن نیز می‌باشند. قلب فرزند آدم، بین دو انگشت از انگشتان رحمان است¹³³ و آل محمدؐ، رحمان در خلق هستند. آنها آفریدگان خداوند و مخلوقات، آفریدگان آنان می‌باشند. خداوند آنها را آفرید و از آنها مخلوقات را

131 - فتح: 10.

132 - کتاب مقدس - مجمع کنیسه‌های شرقی: ص 307.

133 - رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «قلب فرزند آدم بین دو انگشت از انگشتان رحمان قرار دارد». شرح اصول کافی: ج 1 ص

خلق نمود. «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»¹³⁴ (در خور تعظیم است خداوند، آن بهترین آفرینندگان).

إذن، فهو أحسن الخالقين وغيره خالقون، ولكنه خالق مطلق، لا يحتاج إلى غيره وهم يحتاجون إليه سبحانه، فعيسى (ع) يخلق ولكنه فقير إلى الله ﴿وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

بنابراین او بهترین آفرینندگان است و غیر او آفرینندگان دیگری نیز وجود دارند؛ ولی او خالق مطلق است که به غیر خودش نیازی ندارد و دیگران به او سبحان و متعال نیازمند می‌باشند. عیسی می‌آفریند؛ ولی خود فقیر و نیازمند به درگاه خداوند است. (و فرستاده‌ای به سوی بنی اسرائیل، که: من از سوی پروردگارتان برایتان نشانه‌ای آورده‌ام. برایتان از گل چیزی چون پرند می‌سازم و در آن می‌دمم، به اذن خدا پرنده‌ای شود، و کور مادرزاد را و برص گرفته را شفا می‌دهم و به فرمان خدا مرده را زنده می‌کنم و به شما می‌گویم چه خورده‌اید و در خانه‌های خود چه ذخیره کرده‌اید. در اینها نشانه‌ای است برای شما، اگر مؤمن باشید).¹³⁵

وكذلك محمد وآل محمد (ع)، فإصبعي الرحمن هما الشيطان والملك، وقلب الإنسان بينهما، فالشيطان يوسوس ويضل، والملك يرشد ويهدي، والشياطين والملائكة موجودون ومتقومون بآل محمد، وآل محمد موجودون ومتقومون بـمحمد (ص)، ومحمد (ص) موجود ومتقوم بالله، وأيضاً الكل موجودون ومتقومون بالله. فأينما تولوا وجوهكم فثم آل محمد (ع) لأنهم وجه الله ﴿فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾.

محمد و آل محمد (ع) نیز اینچنین هستند. دو انگشت رحمان، شیطان و ملک است و قلب انسان بین این دو می‌باشد. شیطان وسوسه می‌کند و گمراه می‌نماید و ملک راهنمایی و هدایت می‌کند. شیاطین و فرشتگان وجود دارند و به واسطه‌ی آل محمد استوار هستند. آل محمد وجود دارند و به واسطه‌ی محمد استوار هستند و محمد وجود دارد و قائم به خداوند می‌باشد. همچنین همگی وجود دارند و به واسطه‌ی الله قوام یافته‌اند. به هر سو رو کنید، آل محمد آنجا هستند؛ چرا که ایشان وجه الله می‌باشند. «فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (پس به هر جای که رو کنید، وجه خدا آنجا است).

إذا تبين هذا نعود إلى سجود يعقوب وأم وإخوة يوسف إلى يوسف (ع).

فيوسف (ع) يرى في المنام: ﴿أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ وتحققت الرؤيا في هذا العالم الجسماني هكذا: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.

فيوسف (ع) بعد أن رفع أبويه على العرش سجدوا له وتحققت الرؤيا، أي إن يوسف (ع) بعد أن بين مقام والديه وكونهما أصحاب الحق بالملك الإلهي والعرش الرباني، خروا له سجداً، إعظاماً لمقامه واعترافاً بأن يوسف (ع) هو خليفة الله وحجته على عباده، فالسجود ليوسف (ع) كونه قبلة إلى الله، فيه يعرف الله، والسجود ليوسف (ع) أي طاعة يوسف والإلتزام بأمره هو طاعة الله، قال الصادق (ع): (كَانَ سُجُودُهُمْ ذَلِكَ عِبَادَةً لِلَّهِ).

يوسف ۷ در رؤیا می بیند: «أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که سجده ام می کنند) و این رؤیا در عالم جسمانی اینچنین به حقیقت پیوست: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»¹³⁶ (و پدر و مادر را بر تخت فرا برد و همه در برابر او به سجده درآمدند. گفت: ای پدر، این است تعبیر آن خواب پیشین من، که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است و چقدر به من نیکی کرده است آنگاه که مرا از زندان برهانید و پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم فساد کرده بود، شما را از بادیه به اینجا آورد. پروردگار من به هر چه اراده کند دقیق است، که او دانا و حکیم است).

پس از اینکه یوسف ۷ پدر و مادرش را بالای تخت برد، او را سجده کردند و رؤیا محقق شد. یعنی پس از اینکه یوسف ۷ جایگاه پدر و مادرش را آشکار و روشن نمود و اینکه آن دو به فرمان الهی و عرش ربّانی صاحبان حق هستند، سجدهکنان به درگاهش افتادند؛ به جهت بزرگداشت جایگاه او، و اعترافی به اینکه یوسف ۷ خلیفه و جانشین خداوند، و حجت او بر بندگانش می باشد. بنابراین سجده برای یوسف ۷ از این رو است که او قبله ای به سوی خداوند است و از طریق او خداوند شناخته می شود و سجده برای یوسف ۷ به معنای اطاعت از یوسف، و گردن نهادن به فرامین او، همان اطاعت از خداوند می باشد. امام صادق ۷ می فرماید: «سجدهی آنان عبادتی برای خداوند بود»¹³⁷.

136 - یوسف: 100.

137 - بحار الانوار: ج 12 ص 319.

ويجدر الالتفات إلى أن يعقوب (ع) نبي ولم يسجد ولم ينصاع لطاعة يوسف (ع) إلا بأمر الله، كما أن الملائكة سجدوا لآدم وانصاعوا لطاعته بأمر الله، وكما انصاع أبو طالب (ع) لطاعة ابن أخيه وربيه محمد (ص) لما بعث، مع إن أبا طالب (ع) وصي من أوصياء إبراهيم (ع)، وكان الحجّة من الله على محمد (ص) قبل أن يبعث، وكما سجد يحيى (ع) وهو في بطن أمه إلى عيسى (ع) وهو في بطن أمه، وليس في هذا شرك كما يتوهم من يجهل الحقيقة، لأننا نسجد إلى الكعبة وهي حجر، لأن الله أمرنا بذلك، فماذا تريدون أن يفعل الملائكة إذ أمرهم الله أن يسجدوا لآدم ويجعلوه قبلتهم إلى الله، وآدم نبي وهو الطريق لمعرفة الله، وكذا ماذا تريدون من يعقوب (ع) أن يفعل إذ أمره الله أن يسجد ليوسف (ع) ويجعله قبلته إلى الله، هل تريدون من يعقوب (ع) وهو نبي أن يعصي أمر الله ويخضع لثلة من الأعراب العجاف (الوهابيين وأشباههم)؟! الذين لم يفقهوا آية من كتاب الله، وهم يصرخون: هذا شرك هذا شرك. فأين أنتم من تسليم أصحاب رسول الله لما بدّل الله القبلة، فبمجرد أن أدار رسول الله وجهه داروا وجوههم معه.

بايد به اين توجه داشته باشيم كه يعقوب پیامبر است و سجده نمی‌کند و به اطاعت از يوسف کردن نمی‌نهد مگر به فرمان خداوند؛ همان طور که فرشتگان بر آدم سجده کردند و به فرمان خداوند، به دستورات او گردن نهادند و همان طور که ابوطالب به او امر برادر زاده و فرزند خوانده اش محمد هنگامی که مبعوث شد، گردن نهاد؛ با وجود اینکه ابوطالب از اوصیای حضرت ابراهیم، و پیش از مبعوث شدن حضرت محمد حجت خداوند بر او بود. و همان طور که يحيی در حالی که در شکم مادرش بود به عیسی که او نیز در شکم مادرش بود، سجده گزارد. آن گونه که برخی جاهلان به حقیقت، متوهم شده‌اند، این شرک محسوب نمی‌شود؛ چرا که ما به کعبه‌ای که از سنگ است، سجده می‌کنیم؛ از آن رو که خداوند به ما چنین دستوری داده است. از ملائکه انتظار انجام دادن چه کاری را دارید، آن هنگام که خداوند به آنها دستور داد به آدم سجده کنند و او را قبله‌ی خود به سوی خداوند قرار دهند؟! آدم، پیامبر و راه شناخت خداوند می‌باشد. همچنین از يعقوب چه انتظاری دارید آن هنگام که خداوند به او فرمان می‌دهد که يوسف را سجده گزارد و او را قبله‌ی خودش به سمت خداوند قرار دهد؟! آیا انتظار دارید که يعقوب پیامبر فرمان خداوند را نافرمانی کند و برای گروهی از اعراب پست و بی‌ارزش (وهابی‌ها و امثالشان) خضوع و فروتنی کند؟! کسانی که حتی آیه‌ای از کتاب خداوند را نمی‌فهمند در حالی که بانگ می‌زنند: این شرک است، این شرک است. شما کجا بودید وقتی رسول خدا قبله را تغییر داد، یارانش تسلیم او بودند و به مجرد اینکه رسول خدا صورتش را برگرداند، به همراه او صورتشان را برگردانیدند.

قال الباقر (ع): (وذلك أن رسول الله (ص) لما كان بمكة أمره الله تعالى أن يتوجه نحو البيت المقدس في صلاته ويجعل الكعبة بينه وبينها إذا أمكن وإذا لم يتمكن استقبال البيت المقدس كيف كان فكان رسول الله (ص) يفعل ذلك طول مقامه بها ثلاثة عشر سنة، فلما كان بالمدينة وكان متعبداً باستقبال بيت المقدس استقبله وانحرف عن الكعبة سبعة عشر شهراً أو ستة عشر شهراً، وجعل قوم من مردة اليهود يقولون: والله ما درى محمد كيف صلى حتى صار يتوجه إلى قبلتنا ويأخذ في صلاته بهدانا ونسكنا، فاشتد ذلك على رسول الله (ص) لما اتصل به عنهم وكره قبلتهم وأحب الكعبة فجاءه جبرائيل (ع)، فقال له رسول الله (ص): يا جبرائيل لوددت لو صرفني الله تعالى عن بيت المقدس إلى الكعبة فقد تأذيت بما يتصل بي من قبل اليهود من قبلتهم، فقال جبرائيل: فاسأل ربك أن يحولك إليها فإنه لا يردك عن طلبتك ولا يخيبك من بغيتك فلما استتم دعاءه صعد جبرائيل ثم عاد من ساعته فقال: اقرأ يا محمد: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ الآيات. فقالت اليهود عند ذلك: ﴿مَا وَلَاَهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا﴾، فأجابهم الله أحسن جواب فقال: ﴿قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾، وهو يملكهما، وتكليفه التحول إلى جانب كتحويله لكم إلى جانب آخر ﴿يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، هو مصلحتهم وتؤديهم طاعتهم إلى جنات النعيم.

امام باقر ۷ می فرماید: «هنگامی که رسول خدا K در مکه بود، خداوند متعال به او دستور داد که در نمازش به سمت بیت المقدس رو کند و اگر امکان داشته باشد، کعبه را بین خودش و بیت المقدس قرار دهد و اگر امکان پذیر نبود به هر صورت که باشد به سمت بیت المقدس رو کند. رسول الله K این عمل را طی سیزده سال اقامتش در آنجا انجام می داد. هنگام که در مدینه بود و عبادتش را باید رو به بیت المقدس به جا می آورد، این عمل را انجام داد و به مدت هفده یا شانزده ماه به کعبه رو نمی کرد. گروهی از خودبزرگبینان یهود اینگونه می گفتند: به خدا قسم، نمی دانیم چگونه است که محمد به سوی قبله ما نماز می خواند و در نمازش هدایتها و اعمال ما را برگرفته است؟ این موضوع بر رسول خدا K گران آمد. وقتی این مطلب به او رسید و قبله آنان بر او ناپسند آمد و کعبه را دوست می داشت، ناگاه جبرئیل ۷ آمد. رسول خدا K به او فرمود: ای جبرئیل! دوست داشتیم خداوند متعال مرا از بیت المقدس برگراند و به سمت کعبه نماید، که من از آنچه از یهودیان در مورد قبله شان به من رسیده است، اذیت شدم. جبرئیل عرض کرد: از پروردگارت درخواست کن تا آن را برای تغییر دهد که او درخواست تو را رد نمی کند و تمنای تو را بی پاسخ نمی گذارد. وقتی دعای ایشان کامل شد، جبرئیل بالا رفت و در همان ساعت بازگشت و عرض کرد: ای محمد! بخوان: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾¹³⁸ (ما رو کردن تو به اطراف آسمان را می بینیم. تو را به سوی قبله ای که می پسندی می گردانیم. پس روی به جانب مسجدالحرام کن و هر کجا که باشید روی خود را به آن سو کنید) تا آخر آیات. در این هنگام یهودیان گفتند: «ما وَلَاَهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا» (چه چیز آنها را از قبله ای که به آن رو می کردند،

برگردانید؟) **خداوند به آنان بهترین پاسخ را داد و فرمود: «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ»** (بگو: مشرق و مغرب از آن خداوند است) **و او مالک آنها است و مکلف کردن خداوند به تغییر دادن به سویی همانند تغییر دادن شما به هر سوی دیگر است.** «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»¹³⁹ (و خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می کند). **این به صلاح آنان است و اطاعتشان آنها را به سوی نعمت های بهشت می برد.**

فقال أبو محمد (ع) : (وجاء قوم من اليهود إلى رسول الله (ص) فقالوا: يا محمد هذه القبلة بيت المقدس قد صليت إليها أربع عشر سنة ثم تركتها الآن أفحماً كان ما كنت عليه فقد تركته إلى باطل فإنما يخالف الحق الباطل، أو باطلاً كان ذلك فقد كنت عليه طول هذه المدة ؟ فما يؤمننا أن تكون الآن على باطل؟ فقال رسول الله (ص): بل ذلك كان حقاً وهذا حق يقول الله: قل لله المشرق والمغرب يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم إذا عرف صلاحكم يا أيها العباد في استقبال المشرق أمركم به، وإذا عرف صلاحكم في استقبال المغرب أمركم به، وإن عرف صلاحكم في غيرهما أمركم به، فلا تنكروا تدبير الله في عباده وقصده إلى مصالحكم فقال رسول الله (ص): لقد تركتم العمل في يوم السبت ثم عملتم بعده سائر الأيام، ثم تركتموه في السبت ثم عملتم بعده أفتركتم الحق إلى باطل أو الباطل إلى حق أو الباطل إلى باطل أو الحق إلى باطل؟ فقال رسول الله (ص): بل ترك العمل في السبت حق والعمل بعده حق، فقال رسول الله (ص): فكذلك قبلة بيت المقدس في وقته حق ثم قبلة الكعبة في وقته حق فقالوا: يا محمد أفبدا لربك فيما كان أمرك به بزعمك من الصلاة إلى بيت المقدس حتى نقلك إلى الكعبة ؟

فقال رسول الله (ص): ما بدا له عن ذلك فإنه العالم بالعواقب والقادر على المصالح لا يستدرك على نفسه غلطاً، ولا يستحدث رأياً يخالف المتقدم، جل عن ذلك، ولا يقع عليه أيضاً مانع يمنع من مراده، وليس يبدؤ وإلا لما كان هذا وصفه، وهو (عز وجل) متعال عن هذه الصفات علواً كبيراً. ثم قال لهم رسول الله (ص): أيها اليهود أخبروني عن الله، أليس يمرض ثم يصح، ويصح ثم يمرض؟ أبدا له في ذلك؟ أليس يحيى ويميت؟ أبدا له في كل واحد من ذلك؟ فقالوا: لا، قال: فكذلك الله تعبد نبيه محمداً بالصلاة إلى الكعبة بعد أن تعبد بالصلاة إلى بيت المقدس، وما بدا له في الأول، ثم قال: أليس الله يأتي بالشتاء في أثر الصيف والصيف في أثر الشتاء؟ أبدا له في كل واحد من ذلك؟ قالوا: لا، قال رسول الله (ص): فكذلك لم يبدؤ له في القبلة، قال: ثم قال: أليس قد ألزمتكم في الشتاء أن تحترزوا من البرد بالثياب الغليظة وألزمتكم في الصيف أن تحترزوا من الحر؟ فبدا له في الصيف حتى أمركم بخلاف ما كان أمركم به في الشتاء؟ قالوا: لا،

قال رسول الله (ص): فكذلك الله تعبدكم في وقت لصالح يعلمه بشيء، ثم تعبدكم في وقت آخر لصالح آخر يعلمه بشيء آخر، وإذا أطعتم الله في الحالين استحققتم ثوابه، وأنزل الله: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾، يعني إذا توجهتم بأمره فثم الوجه الذي تقصدون منه الله وتأملون ثوابه. ثم قال رسول الله (ص): يا عباد الله أنتم كالمرضى، والله رب العالمين كالطبيب فصالح المرضى فيما يعلمه الطبيب ويدبره به، لا فيما يشتهي المريض ويقترحه، ألا فسلموا الله أمره تكونوا من الفائزين فقيل: يا ابن رسول الله فليَم أمر بالقبلة الأولى؟ فقال: لما قال الله (عز وجل): ﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا﴾ وهي بيت المقدس ﴿إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ﴾، إلا لنعلم ذلك منه وجوداً بعد أن علمناه سيوجد، وذلك أن هوى أهل مكة كان في الكعبة فأراد الله أن يبين متبع محمد (ص) من مخالفه بإتباع القبلة التي كرهها، ومحمد (ص) يأمر بها، ولما كان هوى أهل المدينة في بيت المقدس أمرهم بمخالفتها والتوجه إلى الكعبة ليعين من يوافق محمداً فيما يكرهه فهو مصدقه وموافقه. ثم قال: وإن كانت لكعبة إلا على الذين هدى الله إنما كان التوجه إلى بيت المقدس في ذلك الوقت كبيرة إلا على من يهدي الله فعرف أن الله يتعبد بخلاف ما يريد المرء ليعتلى طاعته في مخالفة هواه).

ابو محمد ی فرماید¹⁴⁰: «گروهی از یهودیان نزد رسول خدا K آمدند و گفتند: ای محمد! این قبله، بیت المقدس است که چهارده سال رو به آن نماز گزاردی و الآن آن را ترک نمودی. آیا قبله ای که رو به آن نماز می خواندی، حق بود و اکنون آن را به سمت باطل ترک کردی؟! که در این صورت با اهل حق مخالفت می نمایی. یا قبله ای اول باطل بود در حالی که تو در طول این مدت بر این قبله نماز می خواندی؟! چه چیزی باعث اطمینان ما می شود که اکنون بر باطل نباشی؟ رسول خدا K فرمود: قبله ای اول حق بود و این قبله نیز حق است. خداوند می فرماید: «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» (بگو: مشرق و مغرب از آن خداوند است) «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (و خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می کند). ای بندگان! اگر صلاحتان را در رو نمودن به سمت مشرق بدانند، شما را به آن دستور می دهد و اگر صلاحتان را در رو نمودن به سمت مغرب بدانند، شما را به آن دستور می دهد و اگر صلاحتان را در غیر این دو بدانند، شما را به آن دستور می دهد. پس تدبیر خداوند را در میان بندگانش انکار نکنید و هدف او مصالح شما می باشد. رسول الله K فرمود: عمل در روز شنبه را ترک گفتید و در بقیه روزها به آن عمل کردید، سپس آن را در شنبه ترک کردید و بعد از آن عمل نمودید، آیا شما حق را به سمت باطل ترک نمودید یا باطل را به سمت حق و یا باطل را به سمت باطل ترک کردید یا حق را با انجام دادن حق؟! چه می گوئید؟ این سخن حضرت محمد K و پاسخ او به شما است. آنان عرض کردند: ترک کردن عمل در روز شنبه حق بود و عمل کردن بعد از آن نیز حق. رسول الله K فرمود: به همین صورت، قبله ای بیت المقدس در زمان خودش حق بود و قبله ای کعبه نیز در وقتش حق. آنان عرض کردند: ای محمد! آیا در دستور پروردگارت بدا و تغییری ایجاد شد؟ همان نماز خواندنت به سمت بیت المقدس تا اینکه تو را به سوی کعبه نمود؟ رسول الله K فرمود: در این خصوص برای او بدا

به وجود نیامد؛ که او دانای به عاقبت کارها است و بر مصالح توانا، و اشتباهی در کارش وجود ندارد و نظری ندارد که با نظر قبلی اش مخالف باشد؛ خداوند بسی برتر و بالاتر از آن است. همچنین برای او مانعی وجود ندارد که او را از مقصودش باز دارد. او آغاز نمی کند که در غیر این صورت چنین چیزی ویژگی او نمی بود، او عزوجل از این صفات بسی بالاتر و برتر است. سپس رسول خدا K به آنان فرمود: ای یهودیان! در مورد خداوند به من خبر دهید. آیا این گونه نیست که او بیمار می کند و پس از آن سلامتی می دهد، و او به سلامت می دارد و پس از آن بیمار می کند؟ آیا در این مورد بدا و تغییری برایش ایجاد می شود؟ آیا او زنده نمی کند یا نمی میراند؟! آیا در همه ی این موارد برایش بدا و تغییر ایجاد می شود؟ گفتند: خیر. ایشان K فرمود: پس به همین ترتیب خداوند پیامبرش محمد را مکلف کرد که پس از اینکه به سمت بیت المقدس نماز خواند، رو به کعبه نماز بگذارد و بدا و تغییری در حکم نخستین، حاصل نشده است. سپس فرمود: آیا خداوند پس از تابستان، زمستان، و تابستان را پس از زمستان نمی آورد؟ آیا در همه ی اینها بدا و تغییری برایش می باشد؟ عرض کردند: خیر. رسول الله K فرمود: به همین صورت در موضوع قبله نیز بدا و تغییری برایش ایجاد نشده است. راوی می گوید: سپس ایشان K فرمود: آیا شما را در زمستان ملزم نمود که از سرما با لباس گرم دوری کنید و شما را در تابستان ملزم نمود که از گرما به دور باشید؟ آیا در تابستان بدا و تغییری ایجاد شده است که شما را خلاف آنچه در زمستان امر کرده، فرمان داده است؟ عرض کردند: خیر. رسول الله K فرمود: اینچنین است که خداوند در زمانی شما را به دلیل مصلحتی که خود می داند، به چیزی مکلف می کند، سپس در زمانی دیگر شما را به چیزی دیگر به جهت مصلحتی که می داند، مکلف می نماید. اگر در هر دو صورت از خداوند اطاعت کنید، مستحق ثواب ایشان خواهید شد. خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَئَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»¹⁴¹ (مشرق و مغرب از آن خدا است؛ پس به هر جای که رو کنید، وجه خدا آنجا است. خدا فراخ رحمت و دانا است)؛ یعنی اگر به دستور او توجه کنید، آنجا همان وجه خداوند است که از آنجا او را قصد می کنید و امید ثوابش را دارید. سپس رسول الله K فرمود: ای بندگان خداوند! شما مانند بیماران هستید و خداوند، پروردگار جهانیان، مانند پزشک. صلاح بیمار در آنچه پزشک می داند و به واسطه ی آن، تدبیر می کند، می باشد؛ نه در آنچه خواست بیمار است و از خود می بافد. به گوش، که تسلیم دستور او باشید تا از رستگاران گردید. گفته شد: ای فرزند رسول الله! چرا به قبله ی اول دستور داده شد؟ فرمود: زمانی که خداوند عزوجل فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا» (قبله ای که بر آن بودی را فقط به این جهت قرار دادیم که) - همان بیت المقدس - «إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ»¹⁴² (کسی که از پیامبر پیروی می کند را از کسانی بر پاشنه ی خود و بر عقیده ی خود باز می گردند، بدانیم)؛ جز اینکه چنین چیزی را از آن، دریابیم؛ چیزی است که پس از وجود داشتنش، آن را خواهیم دانست. این موضوع از آن جهت بود که زمانی که میل و کشش اهل مکه به کعبه بود، خداوند اراده فرمود که پیروان محمد K را از مخالفین او با متابعت و پیروی از قبله ای که آن را خوش نمی داشتند، مشخص سازد و محمد K را به چنین چیزی دستور داد، و هنگامی که میل و کشش مردم مدینه در بیت المقدس بود، به خلاف آن فرمان داد و اینکه به کعبه رو کنند، تا کسی که با محمد موافقت دارد و او را تصدیق می کند، به واسطه ی آنچه از آن کراهت دارد، آشکار گردد. سپس فرمود: این مسأله ای سخت و بزرگ بود مگر بر کسانی که خداوند آنان را هدایت فرموده بود. رو کردن به سوی بیت المقدس در آن زمان، مسأله ای سخت و گران بود مگر برای کسانی که خداوند هدایت شان کرده بود. در نتیجه دانست که خداوند به خلاف آنچه خواست بنده است، فرمان می دهد، تا

141 - بقره: 115.

142 - بقره: 143.

اطاعت از خودش را در مخالفت با هوا و هوسش بیازماید»¹⁴³.

إضاءة من فاتحة سورة يوسف

قال تعالى: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ *﴾ .

في هذه الآيات تفتتح مسيرة يوسف (ع) إلى الله، أنها تذكير من الله العليم الحكيم ليوسف (ع) بحقيقته التي ارتقاها في عالم الذر وغفل عنها بسبب حجاب الجسد لما خلقه الله وأنزله إلى هذا العالم الظلماني (عالم الأجسام)، قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾ ، أي إنكم كنتم في عالم الذر مخلوقين وامتحنكم الله ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾ .

روشنگری از آغاز سوره یوسف

خداوند متعال می‌فرماید: (آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که سجده‌ام می‌کنند * گفت: ای پسرکم، رؤیایت را برای برادرانت حکایت مکن، که تو را حيله‌ای می‌اندیشند؛ زیرا شیطان آدمیان را دشمنی آشکار است * و به این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تعبیر خواب‌ها را به تو می‌آموزد و همچنان که نعمت خود را پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود، بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می‌کند، که پروردگارت دانا و حکیم است).¹⁴⁴

در این آیات مسیر یوسف به سوی خداوند آغاز می‌شود. این آیات، یک یادآوری است از سوی خداوند دانای حکیم برای یوسف از حقیقتی که در عالم ذر به آن ارتقا پیدا کرده و به دلیل وجود حجاب جسد از هنگامی که خداوند او را آفرید و به این عالم ظلمانی (عالم اجسام) فرود آورد، از آن غافل شد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾¹⁴⁵ (شما از پیدایش نخست آگاهید؛

143 - بحار الانوار: ج 4 ص 105 تا 107.

144 - یوسف: 4 تا 6.

145 - واقعه: 62.

چرا به یادش نمی‌آورید؟؛ یعنی شما در عالم ذر آفریده شده بودید و خداوند شما را امتحان نمود. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»¹⁴⁶ (و آنگاه که پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را برخودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. گواهی می‌دهیم تا در روز قیامت نگویید ما از آن بی‌خبر بودیم * یا نگویید پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسلی بودیم پس از آنها. آیا به سبب کاری که باطل‌کنندگان کرده بودند ما را به هلاکت می‌رسانی؟).

وفي دعاء يوم الغدير الذي رواه عمارة بن الجوين أبي هارون العبدی، قال أبو عبد الله الصادق (ع): (... فمَنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ سَجَدَ وَشَكَرَ اللَّهَ (عَزَّ وَجَلَّ) مِائَةَ مَرَّةٍ، وَدَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ بَعْدَ رَفْعِ رَأْسِهِ مِنَ السُّجُودِ، الدُّعَاءُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، وَأَنَّكَ وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ، وَلَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَكَ كُفْوًا أَحَدٌ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ. يَا مَنْ هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ، كَمَا كَانَ مِنْ شَأْنِكَ أَنْ تَفَضَّلْتَ عَلَيَّ بِأَنَّ جَعَلْتَنِي مِنْ أَهْلِ أَجَابَتِكَ وَأَهْلِ دِينِكَ وَأَهْلِ دَعْوَتِكَ، وَوَفَّقْتَنِي لِذَلِكَ فِي مَبْتَدَأِ خَلْقِي تَفَضُّلاً مِنْكَ وَكَرَمًا وَجُودًا، ثُمَّ أَرَدْتَ الْفَضْلَ فَضْلاً، وَالْجُودَ جُودًا، وَالْكَرَمَ كَرَمًا، رَأْفَةً مِنْكَ وَرَحْمَةً إِلَيَّ أَنْ جَدَدْتَ ذَلِكَ الْعَهْدَ لِي تَجْدِيدًا بَعْدَ تَجْدِيدِكَ خَلْقِي، وَكُنْتَ نَسِيًّا مَنْسِيًّا نَاسِيًّا سَاهِيًّا غَافِلًا.

146 - اعراف: 172 و 173. در این آیه پاسخی وجود دارد به کسی است که می‌گوید: گناه کسی که اسلام و رسالت‌های آسمانی به او نرسیده است، مانند کسی که در سرزمین‌های ناشناخته‌ی آفریقا یا در گوشه و کنارهای زمین یا در سرزمینی دور از سرزمین فرستادگان □ زندگی می‌کند، چیست؟ پاسخ این است که آیه‌ی اول ثابت می‌کند که امتحان همه‌ی مردم به پایان رسید و هر کدام از آنها جایگاه خود را برگرفت و وضعیت و استحقاقش روشن شد. آیه‌ی دوم بیان می‌کند که آنها با پیروی کردن از گمراهی پدرانشان در این زمین، یا اینکه در سرزمینی زندگی می‌کردند که پیامبری بر آن قدم نگذاشته و حق به آن نرسیده و کسی آن را نرسانیده است، معذور نمی‌باشند؛ چرا که خداوند به آنان می‌فرماید: من شما را در عالم ذر آزمودم و وضعیت و استحقاق شما را دانستم. پس نگویید: «إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» (پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسلی بودیم پس از آنها. آیا به سبب کاری که باطل‌کنندگان کرده بودند ما را به هلاکت می‌رسانی؟) (اعراف: 173)؛ به عبارت دیگر خداوند به آنان می‌فرماید: من دانایم هستم، که اگر پیامبران و اوصیا و فرستادگان نزد شما می‌آمدند و تبلیغ‌کنندگان، رسالت‌های آسمان را به شما می‌رسانیدند، باز هم ایمان نمی‌آوردید و تصدیق نمی‌کردید. «وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ» (و اگر خدا خبری در آنان می‌یافت، شنوایشان می‌ساخت و حتی اگر هم آنها را شنوا ساخته بود باز هم برمی‌گشتند و رویگردان می‌شدند) (انفال: 23). اما کسی که می‌گوید: چرا آنان در مقوله‌ی رسیدن ابلاغ، با کفاری که در سرزمین رسالت‌ها زندگی می‌کردند، مساوی نیستند؟ پاسخ این است که تبلیغ به آنان، فضیلتی است نسبت به کسی که فضیلت را نمی‌پذیرد و مستحقش نمی‌باشد؛ در حالی که از پیش می‌دانستیم که او به طور قطع و یقین آن را نمی‌پذیرد و اگر به آنها عرضه می‌شد، همین نتیجه حاصل می‌شد. اما اشکالی ندارد که بر برخی از آنها عرضه شود تا بیان شود که سایرین نیز همانند همین گروهی هستند که حق بر ایشان عرضه شد و قبولش نکردند. بنابراین عرضه به برخی از آنها به جهت اتمام حجت است و عذری برای کسی که بگوید: «إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ» (پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسلی بودیم پس از آنها) باقی نمی‌ماند؛ چرا که بر همانندهای آنها حق عرضه شد و آنان گمراهی پدرانشان را بر هدایت فرستادگان برگزیدند. «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» (به این ترتیب، پیش از تو به هیچ قریه‌ای بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه متنعمانش گفتند: ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و به اعمال آنها اقتدا می‌کنیم) (زخرف: 23) و حتی گمراهی پدرانشان را هدایت و حق دیدند «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ» (نه، بلکه می‌گویند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما از پی آنها هدایت‌یافته‌ایم) (زخرف: 22).

فأقمت نعمتك بأن ذكرتني ذلك ومننت به علي وهديتني له فليكن من شأنك يا الهي وسيدي ومولاي، أن تتم لي ذلك ولا تسلبنيه حتى تتوفاني على ذلك، وأنت عنى راض، فانك أحق المنعمين أن تتم نعمتك علي، اللهم سمعنا وأجبنا داعيك بمنك فلك الحمد، غفرانك ربنا واليك المصير، آمنا بالله وحده لا شريك له، وبرسوله محمد (ص) وصدقنا وأجبنا داعي الله واتبعنا الرسول في موالاته مولانا ومولى المؤمنين، أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عبد الله وأخي رسوله، والصديق الأكبر، والحجة على بريته، المؤيد به نبيه ودينه الحق المبين، علما لدين الله، وخازنا لعلمه، وعيبة غيب الله، وموضع سر الله، وأمين الله على خلقه، وشاهده في بريته. اللهم إننا سمعنا مناديا ينادي للإيمان أن آمنوا بربكم، فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الأبرار، ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد. إنا يا ربنا بمنك ولطفك أجبنا داعيك، واتبعنا الرسول وصدقناه وصدقنا مولى المؤمنين، وكفرنا بالجبت والطاغوت، فولنا ما تولينا، واحشرنا مع أئمتنا إنا بهم مؤمنون موقنون ولهم مسلمون. آمنا بسرهم وعلائيتهم، وشاهدتهم وغائبهم، وحيهم، ورضينا بهم أئمة وقادة وسادة، وحسابنا بهم بيننا وبين الله دون خلقه لا نبتغي بهم بدلا، ولا نتخذ من دونهم وليجة، وبرئنا إلى الله من كل من نصب لهم حربا من الجن والإنس من الأولين والآخريين، وكفرنا بالجبت والطاغوت والأوثان الأربعة وأشياعهم وأتباعهم وكل من والاهم من الجن والإنس من أول الدهر إلى آخره (...).

در دعای روز غدیر که عمار بن جوین ابو هارون عبدی روایت کرده است، امام صادق ۷ می فرماید: «... کسی که دو رکعت نماز بخواند، سپس سجده گزارد و صد مرتبه شکر خداوند عزوجل را بگوید و پس از بالا آوردن سرش از سجده، این دعا را بخواند:

بارالها! از تو درخواست می کنم به اینکه ستایش تنها برای تو است، یگانه ای و شریکی نداری. تو که یکتا و یگانه و بی نیازی، نه می زایی و نه زاده می شوی و هیچ کسی کفو و همتای تو نمی باشد، و اینکه محمد بنده و فرستاده تو است؛ درود تو بر او و خاندانش! ای کسی که هر روز در کاری هستی؛ همان طور که از جمله کارهای تو این است که مرا جزو اهل اجابت خود و اهل دینت و اهل دعوت خودت قرار دادی و به این ترتیب در آغاز آفرینشم از روی بخشش و گرم و جودت، به من توفیق عطا فرمودی. سپس از سر لطف و رحمت و مهربانی ات، پس از فضیلتی، فضیلتی دیگر، و پس از بخششی، بخششی دیگر، و به دنبال گرمی، گرمی دیگر را به دنبال آوردی، تا زمانی که این عهد را پس از تجدید آفرینشم، برایم تجدید نمودی در حالی که من بسیار فراموش کار، سهل انگار و غافل بودم. تو با یاد آوردن آن بر من، نعمتت را استوار فرمودی و با آن بر من منت نهادی و مرا به آن، هدایت نمودی. خدای من، آقای من و مولای من! در شأن تو است که این نعمت را بر من تمام کنی و آن را از من مگیری تا آن هنگام که مرا بر آن، بازگردانی؛ درحالی که از من راضی و خوشنود هستی. تو شایسته ترین نعمت دهندگانی که نعمتت را بر من تمام کنی. بارخدا! دعوت کننده ات را

شنیدیم و با منت تو، او را اجابت نمودیم؛ پس ستایش تنها برای تو است. پروردگارا! بخششت را خواستاریم در حالی که بازگشت به سوی تو است. به خداوندی ایمان آوردیم که یگانه است و شریکی ندارد و فرستاده‌اش محمدK، دعوت‌کننده به سوی خدا را تصدیق کردیم و پاسخ گفتیم، و در دوستی مولایمان و مولای مؤمنین، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالبؓ از فرستاده پیروی نمودیم؛ آن بنده‌ی خدا و برادر فرستاده‌اش، راست‌گوی بزرگ، حجت بر آفریدگانش، تایید‌کننده‌ی پیامبر و دین حق مبینش، علم و نشانه‌ای برای دین خدا، نگهدار علمش و صندوقچه‌ی علم خداوند، موضع سر خداوند و امین خداوند بر خلقش، و گواه و شاهد در بین آفریدگانش. «ای پروردگار ما، شنیدیم که منادی‌ای به ایمان فرامی‌خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم، پس ای پروردگار ما، گناهان ما را بپامرز و بدی‌های ما را از ما بزدای و ما را همراه نیکان بمیران * ای پروردگار ما، عطا کن به ما آنچه را که به زبان فرستادگانت به ما وعده داده ای و ما را در روز قیامت رسوا مکن که تو در وعده‌ی خویش خلاف نمی‌کنی». پس ای پروردگار ما! ما با منت و لطف تو دعوت‌کننده‌ات را اجابت نمودیم و از فرستاده پیروی و او را تصدیق نمودیم و مولای مؤمنین را نیز تصدیق نمودیم و به جبت و طاغوت کافر شدیم. پس آن کس را که ولایتش را پذیرفتیم، ولی ما قرار بده و ما را با امامان محشور کن؛ چرا که ما به آنان ایمان و یقین داریم و تسلیم آنها هستیم. به پنهان و آشکار ایشان ایمان داریم، و به حاضر و غایب و زنده‌ی آنان، و به آنان به عنوان امامان و رهبران و سروران، رضایت دادیم، اینکه حساب ما بین ما و بین خداوند، به واسطه‌ی آنان نه آفریده‌هایش باشد، هیچ کسی را به عوض آنها نمی‌پذیریم، و هیچ دوست و ولیجه‌ای غیر از آنان بر نمی‌گیریم. از تمام کسانی که دشمن آنها هستند و با ایشان سر جنگ دارند، از جن و انس، از اولین و آخرین، در پیشگاه خداوند برائت می‌جوییم، به جبت و طاغوت و بت‌های چهارگانه و پیروان و یاران آنها و همه‌ی کسانی که دوستشان دارند، از جن و انس، از ابتدای روزگار تا انتهایش، کافر شدیم....

وقوله (ع): (بعد تجدیدك خلقي): أي انك خلقتني في هذه الدنيا بعد أن خلقتني في الذر، وقوله (ع): (جددت ذلك العهد لي تجديداً): أي ذكّرْتني وجعلتني أقر بولاية أوليائك (الأنبياء والأوصياء (ع)) في هذه الدنيا كما أقررت بها لما خلقتني في الذر بفضلك.

فلماذا لا تتذكرون، وأيضاً لماذا لا تسعون إلى الله ليذكركم؟! وتتذكرون لما ترفع الحجب ويكشف للإنسان حقائق الملكوت كانباء الله (ع) ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾.

این سخن امامؑ: «بعد تجدیدك خلقي» (پس از تجدید آفرینش) یعنی تو مرا پس از اینکه در عالم ذر خلق فرمودی، در این دنیا آفریدی، و این سخن ایشانؑ: «جددت ذلك العهد لي تجديداً» «این عهد را برایم تجدید نمودی» یعنی به یادم آوردی و مرا در این دنیا اقرار کننده به ولایت اولیای تو (پیامبران و اوصیاء) قرار دادی؛ همان گونه که آن هنگام که مرا در عالم ذر خلق نمودی، با فضل تو به آن اقرار نمودم. پس چرا به یاد نمی‌آورید؟ و چرا تلاش نمی‌کنید و از خداوند نمی‌خواهیم که به یادتان بیاورد؟! حال آنکه آن هنگام که حجاب‌ها برداشته شود و همانند انبیا، حقایق ملکوت برای انسان کشف گردد، همه

به یاد می‌آورند. «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»¹⁴⁷ (به این ترتیب ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد).

وأيضاً الخطاب في أول سورة يوسف (ع) للرسول (ص) وهو خير خلق الله ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ ، أي إنك يا محمد (ص) أنزلت إلى هذا العالم، وحجت عنك حقيقتك وامتحنك الله بهذا الامتحان الثاني في هذا العالم، وكنت الفائز بالسباق مرة أخرى، بعد أن كنت الفائز بالسباق في الامتحان الأول في عالم الذر، قال تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

همچنین مخاطب در ابتدای سوره‌ی یوسف⁷، بهترین آفریده‌ی خداوند یعنی حضرت محمد^ص می‌باشد. «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»¹⁴⁸ (با این قرآن که به تو وحی کرده‌ایم، بهترین داستان را برای حکایت می‌کنیم، که تو پیش از این از بی‌خبران بودی)؛ یعنی تو ای محمد! به این عالم فرود آمدی و حقیقت تو از خودت پوشانیده شد و به این وسیله خداوند تو را در این دنیا در امتحان دوم، آزمود و تو بار دیگر، پیروز مسابقه شدی؛ پس از اینکه در امتحان اول و در عالم ذر در مسابقه، پیشی گرفتی و پیروز شدی. حق تعالی می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»¹⁴⁹ (و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است؛ ولی ما آن را نوری ساختیم تا هر یک از بندگانشان را که بخواهیم با آن هدایت کنیم و تو به راه راست راه می‌نمایی).

قال رسول الله (ص): (لم أكن أعلم ذلك حتى عرفنيه الآن جبرائيل (ع)، وما كنت أعلم شيئاً من كتابه ودينه أيضاً حتى علمنيه ربي، قال الله (عز وجل): ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ .

رسول خدا^ص فرمود: «آن را نمی‌دانستم، تا اینکه اکنون جبرئیل^ع مرا از آن باخبر نمود، و همچنین چیزی از کتاب و دینش نمی‌دانستم، تا اینکه پروردگارم به من آموخت. خداوند عزوجل می‌فرماید «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است)»¹⁵⁰.

147 - انعام: 75.

148 - يوسف: 3.

149 - شوری: 52.

150 - تفسیر امام عسکری: ص 641.

وَعَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: (سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْعِلْمِ أَهْوَى عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ، أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَأُونَهُ فَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ؟ قَالَ (ع): الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَأَوْجِبُ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ ثُمَّ قَالَ: أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَيَقْرُونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ؟ فَقُلْتُ: لَا أَدْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ. فَقَالَ لِي: بَلَى قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الرُّوحَ الَّتِي ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ، فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عَلِمَ بِهَا الْعِلْمَ وَالْفَهْمَ وَهِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ، فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا عَلَّمَهُ الْفَهْمَ).

از ابو حمزه روایت شده است که گفت: از ابا عبدالله (ع) از علم پرسیدم: آیا همان علمی است که عالم آن را از زبان مردان فرامی‌گیرد یا در کتاب نزد شما است و آن را می‌خوانید و از آن آگاه می‌شوید؟ فرمود: «این موضوع برتر و بالاتر از اینها است. آیا این سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است)». سپس فرمود: «یاران شما در مورد این آیه چه می‌گویند؟ آیا این طور می‌خواندند که در آن موقع (پیامبر) نمی‌دانست کتاب چیست و ایمان کدام است؟» گفتم: جانم به فدایت، نمی‌دانم چه می‌گویند». فرمود: «آری، در وضعیتی بود که نمی‌دانست کتاب چیست و ایمان کدام است، تا اینکه خداوند متعال روحی که در کتاب ذکر شده است را فرستاد و وقتی آن را به او وحی کرد آنگاه علم و فهم را با آن به او آموخت. این روحی است که خداوند متعال به هر که بخواهد عطا می‌فرماید که اگر آن را به بنده‌ای عطا فرماید، فهم را به او آموخته است»¹⁵¹.

إِذْنِ، فَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ (ع) مَمْتَحِنُونَ بِهَذَا الْعَالَمِ، فَكَمَا حَجَبَ غَيْرَهُمْ وَأَغْفَلَ عَنِ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانِ الْأَوَّلِ فِي عَالَمِ الذَّرِّ، حَجَبُوا (ع) لِيَكُونَ هَذَا الْإِمْتِحَانُ الثَّانِي عَادِلًا فَالْكَلِّ أَغْفَلُوا عَنِ عَالَمِ الذَّرِّ بِحِجَابِ الْجَسَدِ، وَالْمَطْلُوبُ تَجْرِيدُ الرُّوحِ بِمَرْتَبَةِ لِيَعْرِفَ الْإِنْسَانَ الْحَقِيقَةَ وَيَنْظُرَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ، وَقَدْ تَجَرَّدَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ، وَالْمَطْلُوبُ مِنَ الْكُلِّ التَّجَرُّدُ لِيَنْجَحُوا فِي الْإِمْتِحَانِ كَمَا أَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ وَتَعَالَى سَاوَى كُلِّ بَنِي آدَمَ فِي الْفِطْرَةِ لَتَمَّ كَلِمَتَهُ سَبَّحَانَهُ أَنَّهُ هُوَ الْعَادِلُ الْحَكِيمُ، فَالْكَلِّ مَفْطُورُونَ عَلَى مَعْرِفَةِ أَسْمَاءِ اللَّهِ سَبَّحَانَهُ، لِيَكُونُوا وَجْهَ اللَّهِ وَأَسْمَاءَهُ الْحَسَنِي، وَكُلٌّ مِنْ قَصْرٍ فَحِظُهُ ضَيِّعٌ.

إِذْنِ، فَهَذِهِ الرُّؤْيَا تَذَكِيرٌ لِيُوسَفَ (ع)، بَلْ وَتَذَكِيرٌ لِيَعْقُوبَ وَتَعْرِيفٌ لَهُ بِهَذَا الْإِبْنِ، فَهُوَ وَصِيهِ وَالْحِجَّةَ مِنْ بَعْدِهِ، كَحَالِ رُؤْيَا الْإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الَّتِي نَصَّتْ عَلَى إِمَامَةِ الرِّضَا مِنْ بَعْدِهِ.

بنابراین پیامبران و اوصیای در این عالم امتحان می‌شوند. همان طور که غیر از آنان از امتحان اول و ایمان اول در عالم ذر غافل شدند و بر آن پرده نهاده شده است، آنان نیز محبوب شده‌اند تا این امتحان دوم (برای همگان) عادلانه صورت پذیرد. بنابراین جملگی به واسطه‌ی حجاب جسد از عالم ذر غافل شدند و آنچه مطلوب است این است که روح به درجه‌ای از رهایی برسد تا انسان، حقیقت را بشناسد و در ملکوت آسمان‌ها نظاره کند. پیامبران و اوصیا آزاد و رها شدند و باید همه به چنین مرتبه‌ای برسند تا از این آزمون سربلند بیرون آیند. خداوند سبحان و متعال همه‌ی فرزندان آدم را بر فطرت یکسانی قرار داده است تا کلمه‌ی او سبحان و متعال که عادل و حکیم است، به پایان برسد؛ همگی بر فطرت شناخت نام‌های نیکوی خداوند سبحان سرشته شده‌اند، تا وجه خداوند و نام‌های نیکوی او گردند و هر کس کوتاهی ورزد، بهره‌اش را از ضایع و تباه است.

پس این رؤیا، یک یادآوری برای یوسف⁷ می‌باشد و حتی یک یادآوری برای یعقوب و معرفی و شناساندن این فرزند به او؛ اینکه او وصی و حجت پس او می‌باشد؛ مانند وضعیت رؤیای امام موسی بن جعفر که امامت امیر رضا را پس از آن، آشکار فرمود.

عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن أسباط، عن الحسين مولى أبي عبد الله، عن أبي الحكم، عن عبد الله بن إبراهيم الجعفري، عن يزيد بن سليط الزيدي، قال: (لقينا أبا عبد الله (ع) في طريق مكة ونحن جماعة، فقلت له: بأبي أنت وأمي أنتم الأئمة المطهرون والموت لا يعرى أحد منه فأحدث إلي شيئاً ألقيه إلى من يخلفني، فقال لي: نعم هؤلاء ولدي وهذا سيدهم وأشار إلى ابنه موسى (ع) وفيه العلم والحكم والفهم والسخاء والمعرفة بما يحتاج الناس إليه فيما اختلفوا فيه من أمر دينهم ...

از حسن موسی خشاب، از علی بن اسباط، از حسین غلام ابو عبدالله، از ابو الحكم، از عبدالله بن ابراهیم جعفری، از یزید بن سلیط زیدی چنین نقل شده است: «ما گروهی بودیم که در راه مکه با حضرت ابوعبدالله امام جعفر صادق⁷ ملاقات نمودیم. من به آن حضرت عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت گردد! شما امامانی هستید پاک و مطهر، و احدی را از مرگ گریزی نیست، بنابراین شما برای من مطلبی بیان کنید تا من آن را به کسانی که پشت سر دارم برسانم. حضرت به من فرمود: «آری، اینان پسران من می‌باشند و این است سید و سالار آنها - در حالی که به پسرش موسی⁷ اشاره می‌فرمود - در او است علم و حکم و فهم و سخاوت و دارای معرفت به آنچه مردم به آن نیاز دارند، در آنچه از امر دینشان در آن اختلاف می‌نمایند....

وقال يزيد: ثم لقيت أبا الحسن يعني موسى بن جعفر (ع) بعد فقلت له: بأبي أنت وأمي إني أريد أن تخبرني بمثل ما أخبرني به أبوك، قال: فقال: كان أبي (ع) في زمن ليس هذا مثله، قال يزيد فقلت: من يرضى منك بهذا فعليه لعنة الله، قال: فضحك، ثم قال: أخبرك يا أبا عمارة إني خرجت من منزلي فأوصيت في الظاهر

إلى بني فأشركتهم مع ابني علي وأفردته بوصيتي في الباطن ولقد رأيت رسول الله في المنام وأمير المؤمنين (ع) معه ومعه خاتم وسيف وعصا وكتاب وعمامة، فقلت له: ما هذا، فقال: أما العمامة فسلطان الله تعالى (عز وجل) وأما السيف فعزة الله (عز وجل) وأما الكتاب فنور الله (عز وجل) وأما العصا فقوة الله (عز وجل) وأما الخاتم فجامع هذه الأمور، ثم قال رسول الله (ص): والأمر يخرج إلى علي ابنك، قال ثم قال: يا يزيد إنها وديعة عندك فلا تخبر بها إلا عاقلاً أو عبداً امتحن الله قلبه للإيمان أو صادقاً ولا تكفر نعم الله تعالى وإن سئلت عن الشهادة فأدها فإن الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ ، وقال الله (عز وجل): ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ﴾ ، فقلت والله ما كنت لأفعل هذا أبداً.

يزید می گوید: سپس من حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر را پس از این واقعه دیدار کردم و گفتم: پدر و مادرم فدایت گردد! می خواهم به من خبری دهی به مانند همان چیزهایی که پدرت به من خبر داد. فرمود: «پدرم ۷ در زمانی بود که با این زمان تفاوت داشت». یزید گفت: عرض کردم: کسی که از تو چنین جوابی را بپسندد و قانع شود، لعنت خدا بر او باد! حضرت خندید و فرمود: «ای ابوعمار! من به تو خبر می دهم: از منزلم که بیرون آمدم، در ظاهر همه ی پسران خود و از جمله علی را وصی خویش قرار دادم ولی در باطن فقط علی را وصی نمودم. من رسول خدا α را در خواب دیدم در حالی که امیرالمؤمنین ۷ هم به همراه او بود، و انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه ای همراه داشت. من گفتم: اینها چیست؟ رسول اکرم فرمود: اما عمامه عبارت است از قدرت و سلطنت الهی، و اما شمشیر عبارت است از عزت الهی، و اما کتاب عبارت است از نور خدا، و اما عصا عبارت است از قوت خدا، و اما انگشتری عبارت است از جامع این امور. سپس رسول خدا α فرمود: امر (ولایت و امامت) به سوی پسرت علی خارج می شود». یزید گفت که حضرت فرمود: «ای یزید! این مطلب امانت است نزد تو، کسی را از آن خبردار مکن مگر مردی عاقل، یا بنده ای که خداوند دلش را در بوتهی ایمان آزمایش نموده است، یا مردی راستگو؛ و نعمت های خداوند متعال را کفران مکن، و اگر از تو خواستند که (به این مطلب) شهادت دهی، ادای شهادت کن چرا که خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾¹⁵² (خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید) و خدا می فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ﴾¹⁵³ (و ستمکارتر از کسی که گواهی خود را از خدا پنهان می کند کیست؟) گفتم: به خدا سوگند هرگز چنین نمی کنم.

قال: ثم قال أبو الحسن (ع): ثم وصفه لي رسول الله (ص) فقال: علي ابنك الذي ينظر بنور الله ويسمع بتفهيمه وينطق بحكمته يصيب ولا يخطئ ويعلم ولا يجهل وقد ملئ حكماً وعلماً وما أقل مقامك معه، إنما هو شيء كان لم يكن فإذا رجعت من سفرك فأصلح أمرك وأفرغ مما أردت فإنك منتقل عنه ومجاور غيره،

فاجمع ولدك وأشهد الله عليهم جميعاً وكفى بالله شهيداً. ثم قال: يا يزيد إني أؤخذ في هذه السنة وعلي ابنی سمي علي بن أبي طالب (ع) وسمي علي بن الحسين (ع)، أعطي فهم الأول وعلمه ونصره وردائه، وليس له أن يتكلم إلا بعد هارون بأربع سنين، فإذا مضت أربع سنين فاسأله عما شئت يجيبك إن شاء الله تعالى).

یزید گفت: سپس حضرت ابوالحسن موسیؑ فرمود: «در این حال رسول خدا α او را برای من توصیف نمود و فرمود: علی پسر تو کسی است که با نور خدا نظر می کند و با تفهیم خدا می شنود و با حکمت خدا سخن می گوید، درست و راست کار می کند و خطا نمی نماید، و امور را می داند و در امری به واسطه‌ی جهالت در نمی ماند. او سرشار از حکمت و فصل قضا و استواری در حکم، و لبریز از علم و دانش و درایت است. اما چقدر درنگ و توقف تو در این دنیا با او پس از این، کم است! این توقف به قدری کوتاه است که قابل شمارش نیست. پس چون از سفر بازگشتی به اصلاح امورت بپرداز و از هر چه می خواهی خود را فارغ ساز زیرا که تو از این دنیا در آستانه‌ی کوچ هستی و همنشین با غیر آن. پسرانت را گرد آور و خداوند را در این وصیت‌ها بر آنان گواه بگیر، و خداوند در گواهی و شهادت کافی است». سپس فرمود: «ای یزید مرا در این سال می گیرند و علی پسر من هم نام علی بن ابی طالب و هم نام علی بن الحسینؑ است که به او فهم و علم و نصرت و ردای عظمت امیرالمؤمنین داده شده است؛ و وی حق تکلم و اظهار ندارد مگر آن که چهار سال از مرگ هارون بگذرد. چون چهار سال سپری شد، از او هر چه می خواهی بپرس که ان شاء الله تعالی پاسخ تو را خواهد داد»¹⁵⁴.

﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾.

هذه الآية تبين أن الإنسان مفطور على الانجذاب إلى عالم الملكوت والرؤيا من هذا العالم القدسي، فالإنسان مفطور على تقبُّل الرؤيا وتصديقها والتفاعل معها، بل الرؤيا في كثير من الأحيان عبارة عن إخبار غيبي عما سيحصل في المستقبل، وهذا نراه في واقعنا، كما نراه ذُكر في القرآن والتوراة والإنجيل، فكل ما حصل في الملكوت حصل في الأرض. فأخوة يوسف إذا قص عليهم الرؤيا سيعلمون أنه خليفة الله ووصي يعقوب (ع) دونهم، وربما تعاد قصة ابني آدم لذا حدَّر يعقوب (ع) يوسف (ع) أن يقص الرؤيا على إخوته، لأنهم بهذا الخبر الآتي من ملكوت السماوات، سيعلمون من حال يوسف (ع) ما يسعر الحسد في نفوسهم ويجعلهم غرضاً للشيطان ليستفزههم بندائه ويعديهم بدائه.

﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾¹⁵⁵ (گفت: ای پسر من، رؤیایت را برای برادرانت حکایت مکن، که تو را حيله‌ای می اندیشند؛ زیرا شیطان آدمیان را دشمنی آشکار است). این آیه بیان می کند که انسان به طور فطری به عالم ملکوت گرایش دارد و رؤیا از این عالم قدسی

می‌باشد. بنابراین فطرت انسان بر پذیرفتن رؤیا و تصدیق آن و تعامل با آن، سرشته شده است. حتی در بیشتر اوقات، رؤیا عبارت است از اخبار غیبی از آنچه در آینده اتفاق می‌افتد و واقعیتی است که در زندگی روزمره شاهد آن هستیم و در قرآن، تورات و انجیل نیز می‌بینیم که از آن یاد شده است و هر چه در ملکوت حاصل می‌شود، در زمین به وقوع می‌پیوندد. وقتی برای برادران یوسف تعریف شد، فهمیدند که او - و نه خودشان - خلیفه و جانشین خداوند و وصی یعقوب^۷ می‌باشد و چه بسا داستان فرزندان آدم^۷ از سر گرفته شد. از همین رو یعقوب^۷ یوسف^۷ را بر حذر داشت از اینکه رؤیایش را برای برادرانش تعریف کند؛ چرا که آنان به واسطه‌ی این خبری که از ملکوت آسمان آمده است، از این لحظه به بعد در مورد یوسف^۷ چیزی را می‌دانند که آتش حسد را درونشان برمی‌افروزد و آنها را هدفی برای شیطان قرار می‌دهد تا با ندایش آنها را تحریک کند و گرفتار بیماری خودش کند.

لكن يعقوب (ع) الذي نهى يوسف عن قص الرؤيا أصبح شديد الاهتمام بيوسف (ع)، وكان هذا الاهتمام قرابة لله، لأن يوسف (ع) ولي من أولياء الله ووصي يعقوب (ع)، لكن هذا الاهتمام أمسى سبباً ليكون يوسف غرضاً لكيد إخوته ﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ ، فهم يرون أنهم أحق باهتمام يعقوب (ع) لأنهم أحق بخلافته من يوسف (ع)، ويرون أن اعتماد يعقوب (ع) على الرؤيا في تحديد وصيه يوسف (ع) ﴿ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ فلم يكونوا ليصدقوا بالرؤيا لأنها خالفت أهواءهم ولذا قرروا ﴿اقتلوا يوسف أو اطرحوه أرضاً يخل لكم وجهه أبيكم وتكونوا من بعده قوماً صالحين﴾ ، قوماً صالحين أرادوا أنهم يكونون أوصياء يعقوب (ع) وخلفاء الله في أرضه، فهنا تكررت قصة الحسد الأولى على هذه الأرض، قصة ابني آدم.

اما يعقوب (ع) که یوسف را از تعریف کردن رؤیا بازداشت، به یوسف^۷ اهتمام بسیاری می‌ورزید و این اهتمام، به قصد نزدیک شدن به خداوند بود؛ چرا که یوسف^۷ ولی از اولیا خداوند و وصی یعقوب^۷ بود. ولی این اهتمام خود، سببی شد تا یوسف هدف خدعه و نیرنگ برادرانش گردد. ﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾¹⁵⁶ (آنگاه که گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان محبوب‌تر از ما هستند؛ حال آنکه ما خود، گروهی نیرومندیم و پدرمان در گمراهی آشکاری است). آنها خود را مُحِق‌تر می‌دیدند تا مورد توجه یعقوب^۷ قرار گیرند؛ چرا که آنها برای جانشینی، سزاوارتر از یوسف^۷ می‌باشند و می‌پنداشتند که اعتماد یعقوب^۷ به رؤیا برای مشخص کردن وصی‌اش یعنی یوسف^۷، «ضلالِ مُبِينٍ» «گمراهی آشکار» می‌باشد؛ پس، از تصدیق‌کنندگان رؤیا نبودند؛ چرا که در تضاد با هوای نفسشان بود و به همین دلیل تصمیم گرفتند: «اقتلوا يوسف أو اطرحوه أرضاً يخل لكم وجهه أبيكم وتكونوا من بعده قوماً صالحين»¹⁵⁷ (یوسف را بکشید، یا او را در سرزمین دیگری بیندازید تا پدر، خاص شما گردد و از آن پس، مردمی

156 - يوسف: 8.

157 - يوسف: 9.

شایسته به شمار آید).. «قَوْمًا صَالِحِينَ» «مردمی شایسته» منظورشان این بود که آنها خود اوصیای یعقوب و جانشینان خداوند در زمینش هستند؛ و داستان حسادت اول در این زمین، تکرار شد: ماجرای فرزندان آدم.

وكذلك يوسف هو وصي الإمام المهدي (ع) وابنه، وإخوته هم علماء دين:

عن سدیر، قال: قال الإمام الصادق (ع): (إن في القائم سنة من يوسف، قلت كأنك تذكر خبره أو غيبته؟ فقال لي: وما تنكر هذه الأمة أشباه الخنازير أن أخوة يوسف كانوا أسباطاً أولاد أنبياء تاجروا بيوسف وبعوه وهم أخوته وهو أخوهم فلم يعرفوه حتى قال لهم: ﴿أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي﴾، فما تنكر هذه الأمة أن يكون الله (عز وجل) في وقت من الأوقات يريد أن يستر حجته عنهم لقد كان يوسف يوماً ملك مصر وكان بينه وبين والده مسيرة ثمانية عشر يوماً فلو أراد الله تبارك وتعالى أن يعرفه مكانه لقدر على ذلك والله لقد سار يعقوب وولده عند البشارة في تسعة أيام إلى مصر، فما تنكر هذه الأمة أن يكون الله (عز وجل) يفعل بحجته ما فعل بيوسف أن يكون يسير فيما بينهم ويمشي في أسواقهم ويطأ بسطهم وهم لا يعرفونه حتى يأذن الله (عز وجل) له أن يعرفهم نفسه كما أذن ليوسف (ع) حين قال لهم: ﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ * قَالُوا أَيْنَكْ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي﴾ .

وقال الإمام الباقر (ع): (إن صاحب هذا الأمر فيه سنة من يوسف ابن أمة سوداء، يصلح الله (عز وجل) أمره في ليلة واحدة) .

فكل ما جرى ليوسف يجري للمهدي الأول وصي الإمام المهدي (ع) واليماني الموعود.

به همین ترتیب، یوسف، همان وصی امام مهدی و فرزند او می باشد و برادرانش نیز همان علمای دین می باشند:

سدیر می گوید: امام صادق فرمود: «در قائم سنتی از یوسف وجود دارد». عرض کردم: گویا شما خبر او یا غیبتش را یاد می فرمایید؟ فرمود: «و آنچه این امت خوک نما انکار می کنند. برادران یوسف، نوادگان فرزندان پیامبران بودند، با این حال یوسف را چون متاعی تجاری دیدند و او را فروختند، در حالی که آنان برادرانش بودند و او هم برادرشان بود. آنها ایشان را نشناختند تا آن هنگام که خود به آنان گفت: «أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي» «من یوسف هستم و این هم برادر من». پس این امت چه چیزی را انکار می کنند؟ اینکه خداوند عزوجل در برهه ای از زمان بخواهد حجتش را از آنان پوشیده بدارد؟! روزگاری یوسف پادشاه مصر بود و بین او و پدرش، مسافت هیجده روز فاصله بود. اگر خداوند تبارک و تعالی می خواست که مکانش را به او بشناساند، این توانایی را داشت. به خدا سوگند! یعقوب و فرزندان او وقتی بشارت را شنیدند، نه روزه به مصر رسیدند. پس این امت چه چیزی را انکار

می‌کنند؟ اینکه خداوند عزوجل با حجتش همان کاری را انجام دهد که با یوسف انجام داد؟! اینکه بین آنان رفت و آمد می‌کند، در بازارهایشان راه می‌رود و پای بر زیرانداز آنها می‌گذارد؟! در حالی که آنها او را نمی‌شناسند؛ تا اینکه خداوند به ایشان اجازه دهد که خودش را به آنان بشناساند؛ همان گونه که به یوسف ۷ اجازه داد! آن هنگام که به آنان فرمود: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ * قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي»¹⁵⁸ (گفت: آیا می‌دانید از روی نادانی با یوسف و برادرش چه کردید؟ * گفتند: آیا به حقیقت تو یوسف هستی؟! گفت: من یوسفم، و این، برادر من است)¹⁵⁹.

امام باقر ۷ فرمود: «در صاحب این امر سنتی از یوسف وجود دارد. او فرزند کنیز سیه‌چرده است. خداوند عزوجل کارش را در یک شب اصلاح می‌کند»¹⁶⁰.

هر آنچه برای یوسف جریان یافت، برای مهدی اول، وصی امام مهدی ۷ و یمانی موعود نیز جاری خواهد بود.

﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ :

و هذه الآية تكررت مع عيسى (ع) فلما أراد علماء اليهود لعنهم الله قتله اعترض عليهم أحدهم ﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ﴾ لا تقتلوا عيسى (ع) وهذا ديدن علماء الدين غير العاملين في كل زمان يحاولون قتل الأنبياء والأوصياء لكي لا يتبعهم الناس وينجون من النار المستعرة في قلوب هؤلاء العلماء غير العاملين، ولكي يبقى الناس يتوهمون أن العلماء غير العاملين هم الطريق إلى الله بينما هم طريق إلى الشيطان و إلى جهنم بل هم جهنم، ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾.

وكما عادت هذه الآية مع علي (ع) وصي رسول الله وعادت مع وصي الإمام المهدي (ع)، فتدبروا يا أولي الأبواب فإن في قصصهم عبرة فاعتبروا بها وتعلموا منها، ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ ، فالامتحان كل مرة يعاد وكل مرة تفشلون وبين قولين ﴿اقْتُلُوا يُوسُفَ ... وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ﴾، وهكذا كل مرة ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾.

﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾¹⁶¹ (یکی از ایشان

گفت: اگر می‌خواهید کاری کنید، یوسف را مکشید، در عمق تاریک چاهش بیفکنید تا کاروانی او را برگیرد). این آیه با عیسی ۷ نیز تکرار شد؛ آن هنگام که علمای یهود که خداوند آنان را لعنت کند، خواستار

158 - یوسف: 89 و 90.

159 - کمال الدین . تمام النعمه شیخ صدوق: ص 144.

160 - کمال الدین . تمام النعمه شیخ صدوق: ص 329.

161 - یوسف: 10.

قتل او شدند، یکی از ایشان به آنان اعتراض نمود «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ» (یکی از ایشان گفت) عیسی را نکشید....

این رویه‌ی علمای بی‌عمل دین در تمام دوران‌ها می‌باشد که تلاش می‌کنند پیامبران و اوصیا را به قتل برسانند، تا مردم از آنان پیروی نکنند و از آتشی که در قلب‌های این علمای بی‌عمل شعله‌ور شده است، نجات پیدا نکنند؛ تا مردم در این توهم باقی بمانند که علمای بی‌عمل، همان راه به سوی خداوند هستند؛ در حالی که آنان، راه به سوی شیطان و به سوی جهنم و حتی خود جهنم می‌باشند. «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ»¹⁶² (و آنان را پیشوایانی ساختیم که مردم را به آتش دعوت می‌کنند و در روز قیامت، هیچ یاری نشوند).

همان طور که این آیه برای علی و وصی رسول خدا تکرار شد، با وصی امام مهدی نیز تکرار شد؛ ای صاحبان خرد! تدبّر کنید که در داستان‌های آنان، درسی نهفته است؛ از آن، عبرت بگیرید و از آن بیاموزید. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»¹⁶³ (در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است. این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیلی بر هر چیز است و برای آنها که ایمان آورده‌اند هدایت و رحمتی است). هر بار امتحان تکرار می‌شود و هر بار شکست می‌خورید و بین دو سخن در نوسان: «افْتُلُوا يُوسُفَ... وَالْقُوَّةُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» (یوسف را بکشید... و او را در عمق چاه افکنید) و در هر دفعه: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»¹⁶⁴ (هر گاه فرستاده‌ای آمد و چیزهایی آورد که مورد پسند نفس شما نبود سرکشی کردید، گروهی را دروغ‌گو خواندید و گروهی را کشتید).

متی تلتفتون إلى آيات الله ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلْسَّائِلِينَ﴾ ، الآن التفتوا فإنّ في قصة يوسف آيات للسائلين، سائلين الله تمام العقل، في سورة يوسف ذُكرت النبوة وليس الرسالة كما بيّنتُ، فسورة يوسف في مقام بيان المواجهة بين العبد وربّه، بين الرسول وربّه، وليست في مقام بيان مواجهة الرسول مع الناس، فهي في بيان النبوة لا في بيان الرسالة، ولذلك فهي آيات لسائلين الله تمام العقل، آيات لأولياء الله، آيات لأصحاب القائم (ع)، آيات للسائرين إلى الله، آيات في طريق الله لسائلين الله الهداية، وقد بيّن تعالى في أول سورة يوسف ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ ، أي ترتقون إلى السماء السابعة الكلية سماء العقل فتم عقولكم.

ولا يبعث نبي حتى يتم عقله، ويمسح القائم (ع) (وهو يد الله) على رؤوس أصحابه فتم عقولهم، أي يمسح على رؤوسهم بالعلم وتتم عقولهم إذا عملوا بهذا العلم وارتقوا في ملكوت السماوات إلى السماء السابعة،

162 - قصص: 41.

163 - يوسف: 111.

164 - بقره: 87.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

کی متوجه آیات و نشانه‌های خداوند خواهید شد؟ «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلِّسَائِلِينَ»¹⁶⁵ (در داستان یوسف و برادرانش، برای آنان که خواستارند، عبرت‌ها است). حال توجه کنید: در داستان یوسف، آیات و نشانه‌هایی برای آنان که خواهانند، وجود دارد؛ کسانی که تمام عقل را از خداوند خواستارند. همان طور که بیان کردم، در سوره‌ی یوسف نبوت مورد توجه قرار گرفته است و نه رسالت! پس سوره‌ی یوسف در جایگاه بیان رویارویی بنده و پروردگارش می‌باشد - بین فرستاده و پروردگارش - و نه در جایگاه بیان رویارویی فرستاده با مردم؛ بنابراین درصدد بیان نبوت می‌باشد و نه رسالت. از همین رو، نشانه‌هایی است برای کسانی که تمام عقل را از خداوند خواستار می‌باشند؛ نشانه‌هایی برای اولیای خداوند، نشانه‌هایی برای یاران قائم^۷، نشان‌هایی برای سیر کنندگان به سوی خداوند، نشانه‌هایی در طریق الهی برای آنان که هدایت را از خداوند خواهند. خداوند متعال در آغاز سوره‌ی یوسف بیان فرموده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»¹⁶⁶ (ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که شما به عقل درآیید)؛ یعنی به آسمان هفتم کلی که آسمان عقل است ارتقا یابید تا عقل‌هایتان کامل گردد.

پیامبری مبعوث نشد، مگر پس از کامل شدن عقلش. قائم^۷ (که دست خداوند است) روی سر یارانش دست می‌کشد و عقل‌هایشان کامل می‌شود؛ یعنی با علم بر سرشان دست می‌کشد و اگر به این علم عمل کنند و در ملکوت آسمان‌ها به آسمان ارتقا یابند، عقل‌هایشان کامل می‌شود. «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»¹⁶⁷ (او کسی است که شما را از خاک، سپس از نطفه، سپس از لخته‌ی خونی بیافریده است. آنگاه شما را که کودکی بودید از رحم مادر بیرون آورد تا به سن جوانی برسید و پیر شوید. بعضی از شما پیش از پیری بمیرید و بعضی به آن زمان معین می‌رسید و شاید به عقل دریاید).

إضاءة من قصة ابني آدم وإخوة يوسف (ع)

روشنگری از داستان فرزندان آدم و برادران یوسف (ع)

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لئن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ * فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ * مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾.

¹⁶⁸ (و خبر راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان، آنگاه که قربانی کردند، از یکیشان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را خواهم کشت. گفت: خداوند فقط قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد * اگر تو بر من دست گشایی تا مرا بگشایی، من بر تو دست نگشایم که تو را بگشیم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است می‌ترسم * می‌خواهم که هم گناه مرا به گردن گیری و هم گناه خود را تا از دوزخیان گردی که این است پاداش ستم‌کاران * نفسش او را به کشتن برادر ملزم نمود. پس او را کشت و از زیان‌کاران گردید * خداوند کلاغی را واداشت تا زمین را بکاود و به او بیاموزد که چگونه جسد برادر خود پنهان سازد. گفت: ای وای بر من، در پنهان کردن جسد برادرم از این کلاغ هم عاجزترم و در زمره‌ی پشیمانان درآمد * از این رو بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، کس دیگری را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی بر روی زمین بگشود، گویی همه‌ی مردم را کشته باشد و هر کس به او حیات بخشد، چون کسی است که همه‌ی مردم را حیات بخشیده باشد و به تحقیق فرستادگان ما همراه با دلایل روشن بر آنها مبعوث شدند، سپس بسیاری از آنها همچنان بر روی زمین از حدّ خویش تجاوز می‌کردند).

هابیل تقبل الله منه وأصبح وصي آدم (ع) وقابيل لم يتقبل الله منه، فحسد قابيل هابيل وهدهد بالقتل، فكان رد هابيل: ﴿لئن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾، وقتل قابيل هابيل ﴿فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾، ﴿فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴾، إذن ندم وخسارة لا دنيا ولا آخرة.

لم يكن الأوصياء (ع) ينظرون أن الدنيا شيء، لأنها لا تساوي عند الله جناح بعوضة، فمالهم وملك لا يبقى وذكر في الدنيا يفنى مع فنائها.

خداوند از هابیل پذیرفت و او صی آدم شد و از قابیل نپذیرفت؛ بنابراین قابیل به هابیل حسادت

ورزید و او را تهدید به قتل نمود. پاسخ هابیل اینگونه بود: «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (اگر تو بر من دست گشایی تا مرا بکشی، من بر تو دست نگشایم که تو را بکشم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است می ترسم). قابیل، هابیل را به قتل رسانید و «فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (پس او را کشت و از زیان کاران گردید) و «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» (و در زمره‌ی پشیمانان درآمد)؛ بنابراین هم پشیمان شد و هم زیان دید؛ نه دنیایی برایش ماند و نه آخرتی. در نظر اوصیاء دنیا هیچ چیز به حساب نمی‌آید؛ چرا که دنیا در نظر خداوند به اندازه‌ی بال پشه‌ای هم ارزش ندارد. پس مال و فرمانروایی‌شان باقی نمی‌ماند و یادشان نیز در دنیا، با از بین رفتن آن، از بین می‌رود.

وهذه الحالة (حالة ابني آدم) كم تكررت، ولذا قال تعالى: أتل، أي اقرأها عليهم وبينها لهم وعرفهم بها؛ لأنها حالة تتكرر في كل زمان ومع كل وصي، فهذا السامري ابن خالة موسى (ع) وقائد جيشه يحسده ويقتله، لأنه قتل قضية موسى (ع)، لما أضل بني إسرائيل، بل أراد ومن كان معه قتل هارون (ع) وصي موسى (ع)، ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاخَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنٌ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.

چه بسیار این وضعیت (وضعیت فرزندان آدم) تکرار شده است و به همین دلیل خداوند متعال می‌فرماید: «أَتَلُّ» (بخوان)؛ یعنی به آنان بگو و برایشان بیان کن و به آنان بشناسان؛ چرا که این وضعیتی است که در هر زمان و با هر وصی تکرار می‌شود. سامری پسر خاله‌ی موسی و رهبر سپاهش می‌باشد، ولی به او حسادت می‌ورزد و او را می‌کشد؛ از این جهت که با گمراه کردن بنی‌اسرائیل، عملکرد موسی را کشته است و حتی خودش و کسانی که با او همراهی می‌کردند، خواستند هارون و وصی موسی را نیز به قتل برسانند. «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاخَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنٌ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»¹⁶⁹ (چون موسی خشمگین و اندوهناک نزد قوم خود بازگشت، گفت: در غیبت من، چه بد جانشینانی بودید؛ چرا بر فرمان پروردگار خود پیشی گرفتید؟! و الواح را بر زمین افکند و سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید. هارون گفت: ای پسر مادرم، این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند، مرا دشمن کام مکن و در شمار ستم‌کاران میاور).

ومع هذا فإن موسى (ع) لما رجع لم يقتل السامري بل ﴿قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ﴾ ، وكأنهما هابيل وقابيل، حالة تتكرر مع كل وصي، فهذا يهوذا الاسخريوطي يريد قتل عيسى (ع) وتسليمه لعلماء بني إسرائيل، وهكذا مع كل وصي تجد قابيل وسامري ويهوذا الاسخريوطي، فمع علي (ع) تجد عمر حسده وقتله لما قتل قضيته واغتصب إمامته، والأوصياء (ع) ينظرون إلى هداية الناس وتعريفهم بالله، وهؤلاء قابيل والسامري ويهوذا الاسخريوطي وعمر ينظرون إلى الملك والذكر في هذه الدنيا الفانية الزائلة مع أهلها وذكرها.

با این حال وقتی موسی با زگشت، سامری را به قتل نرسانید؛ بلکه «قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ»¹⁷⁰ (گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: به من نزدیک مشوید). گویی این دو، هابیل و قابیل هستند؛ وضعیتی که با هر وصی تکرار می‌شود. این یهوذا اسخریوطی است که می‌خواهد عیسی را به قتل برساند و او را تسلیم علمای بنی‌اسرائیل نماید. اینچنین است که همراه هر وصی، قابیل و سامری و یهوذا اسخریوطی نیز دیده می‌شود. با علی عمر را می‌بینیم که به او حسادت می‌ورزد و با کشتن عملکرد علی و غصب امامتش، او را می‌کشد. نگاه اوصیاء به هدایت مردم است و اینکه خداوند را به آنان معرفی کنند؛ اما قابیل و سامری و یهوذا اسخریوطی و عمرها به حکومت نگاه می‌کنند و همچنین به یاد ماندن در این دنیای فانی، که خودش با اهلش و یادش از بین رفتنی است!

﴿وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ...﴾ في كل زمان اتل عليهم، أي في كل زمان تجدون ابني آدم، وصي مظلوم مهضوم مغصوب الحق مقتول شخصه أو شخصيته، وقاتل ملعون يغتصب حق الوصي، في كل زمان تتلى هذه الآية في أرض الواقع ولا يلتفت الناس ولا يتعضون ولا يتذكرون، بل تستمر الغفلة والجهل، ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾.

وكذا الحال مع يوسف (ع) وإخوته ﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَدْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾ . ﴿مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ بني إسرائيل: هم أولاد يعقوب (ع)، الأسباط والمراد منهم هنا الأوصياء (ع)، وفي هذه الأمة هم آل محمد (ع) المفضلون على العالمين: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ، ﴿كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾: أي على الأوصياء ﴿أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾، فمن قتل وصياً قتل كل الناس، لأن الوصي والنبی هو أبو الأمة وقائدها وإمامها، فالذي يقتل شخص أو شخصية الإمام، يقتل

الأمة، لأنه يتسبب في ضلالها وانحرافها، ومن نصر الوصي أو النبي وأظهر أمره وأيده وبين أمره للناس ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾.

«وَأْتَلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ....» (و خبر راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان)؛ یعنی همیشه برایشان بخوان. در هر زمانی، فرزندان آدم را می بینیم؛ وصی مظلوم پایمال شده که حقش غصب شده و خودش یا شخصیتش کشته شده است، و قاتل ملعونی که حق وصی را غصب می کند؛ در حالی که پند نمی گیرند، بلکه غفلت و جهالت همچنان ادامه دارد. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»¹⁷¹ (آنان به ظاهری از زندگانی دنیا آگاهند و از آخرت بی خبرند).

وضعیت یوسف و برادرانش نیز اینچنین است. «قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ»¹⁷² (گفت: اگر او را ببرید، غمگین می شوم و می ترسم که از او غافل شوید و گرگ او را بخورد). «مَنْ أَجَلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» (از این رو بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم): بنی اسرائیل، همان فرزندان یعقوب و ذریه اش، و منظور از آنان در اینجا، اوصیای می باشند؛ و در این امت، منظور آل محمد هستند که بر جهانیان برتری داده شده اند. «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»¹⁷³ (ای بنی اسرائیل، به یاد بیاورید نعمتی را که بر شما ارزانی داشتیم و شما را بر جهانیان برتری دادم). «كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» (بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم)؛ یعنی بر اوصیای «أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (که هر کس، کس دیگری را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی بر روی زمین بکشد، گویی همه مردم را کشته باشد)؛ یعنی کسی که یک وصی را بکشد، همه مردم را کشته است؛ چرا که وصی و پیامبر، پدر و رهبر و امام این امت می باشد. کسی که خود امام یا شخصیت امام را می کشد، امتی را کشته است؛ چرا که باعث گمراهی و انحراف آنها می شود. کسی که وصی یا پیامبری را یاری دهد و فرمان او را آشکار، و او را یاری، و امرش را برای مردم بیان کند «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (و هر کس به او حیات بخشد، چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد).

والرسل (ع) جاءوا بالبينات ومع ذلك فإن الناس قتلوهم، قتلوا أشخاصهم وشخصياتهم، واتبعوا كل مسرف متكبر ملعون ينتحل مقام الأوصياء (ع) كالسامري وأمثاله ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾، وكذا الحال مع وصي الإمام المهدي (ع) فمن أحياه فكأنما أحيانا الناس، كل أهل الأرض، لأنه بعث ليهدي أهل الأرض ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾، ومن قتل وصي الإمام المهدي (ع) فكأنما قتل الناس جميعاً، كأنما قتل محمداً وعلياً وفاطمة والأئمة والأنبياء والأوصياء والمرسلين (ع).

171 - روم: 7.

172 - يوسف: 13.

173 - بقره: 47.

فرستادگان β بینات و دلایل روشن آوردند و با این حال مردم آنان را کشتند -خودشان و شخصیت‌هایشان- و از هر زیاده‌خواه متکبرِ ملعونی که خود را منتسب به جایگاه و مقام اوصیا β می‌داند، پیروی نمودند؛ کسانی مانند سامری و امثال او «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» (و به تحقیق فرستادگان ما همراه با دلایل روشن بر آنها مبعوث شدند، سپس بسیاری از آنها همچنان بر روی زمین از حدّ خویش تجاوز می‌کردند). وضعیت وصی امام مهدی γ نیز اینچنین است؛ کسی که او را حیات بخشید، گویی همه‌ی مردم را زندگی بخشیده است؛ تمام مردم زمین را؛ چرا که او برانگیخته شده است تا همه‌ی مردم زمین را هدایت نماید. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»¹⁷⁴ (او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند و خدا شهادت را کافی است). بنابراین کسی که وصی امام مهدی γ را به قتل برساند، گویی همه‌ی مردم را کشته است؛ گویی محمد، علی، فاطمه، امامان، پیامبران، اوصیا، فرستادگان β را کشته است!

إضاءة من الجب

﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَدْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾ .

أراد يعقوب (ع) بالذنب النفس الأمارة بالسوء، ﴿وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾ عن ذكر الله، وتذكر حالكم في الدر، وفي بداية سورة يوسف: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾، فأنتم غافلون عن الذنب المستعر في بواطنكم، أي أنفسكم الأمارة بالسوء، كغفلتكم عن حالكم في الدر الأول، ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾.

روشنگری از چاه

﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَدْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾¹⁷⁵ (گفت: اگر او را ببرید، غمگین

می‌شوم و می‌ترسم که از او غافل شوید و گرگ او را بخورد).

منظور يعقوب γ از گرگ، نفس آمرکننده به بدی است. «وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» (از او غافل شوید) یعنی از یاد خداوند در حالی که وضعیت شما را عالم ذرّ به یاد آورد، و در آغاز سوره‌ی یوسف «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»¹⁷⁶ (با این قرآن که به تو وحی کرده‌ایم،

174 - فتح: 28.

175 - يوسف: 13.

176 - يوسف: 3.

بهترین داستان را برای حکایت می‌کنیم، که تو پیش از این از بی‌خبران بودی)، شما از گرگی که در درونتان شعله‌ور است بی‌خبر هستید - یعنی نفس‌های امر کننده به بدی شما - مانند غفلت‌تان از وضعیتتان در عالم پیشین ذرّ. «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ»¹⁷⁷ (شما از پیدایش نخست آگاهید؛ چرا به یادش نمی‌آورید؟).

فلما ألقوه في الجب بين لهم يعقوب هذا الذئب الذي أكل يوسف: ﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ ، وفي الجب رأى يوسف (ع) أن هذه الذئاب سيهدبها الجوع وستأتيه خاضعة ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ ، رأى يوسف في الرؤيا هذه الذئاب تتخضع بين يديه ﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾ ، وهو يذكرهم أنهم كانوا الذئاب التي أكلته من قبل ﴿وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ ، ﴿قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾ ، لا تذكرون الله، غافلون عن ذكر الله وهذه آية للسائلين، فإذا اجتمع الجهل والغفلة أمسى الإنسان ذنباً متوحشاً لا يعرف الرحمة، فيعقوب يخاطبهم ﴿وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾ ، ويوسف يخاطبهم ﴿إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾، ويوسف الوصي النبي المرسل ماذا يكون رده على إخوته الذين حسدوه وأرادوا قتله؟ ﴿قَالَ لَا تَحْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ .

هنگامی که او را در چاه انداختند، یعقوب این گرگی که یوسف را خورد، برایشان تبیین نمود. «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ»¹⁷⁸ (گفت: نفس شما، کاری را در نظرتان بیاراسته است. اکنون برای من صبر جمیل بهتر است و خداوند، کسی است که در آنچه شما می‌گویید، باید از او یاری خواست). یوسف ۷ در چاه دید که گرسنگی، این گرگ‌ها را شتابان می‌کند و خاضعانه به درگاه او می‌آیند. «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»¹⁷⁹ (البته شما را با مقداری ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم، و شکیبایان را بشارت ده). یوسف در رؤیا دید که این گرگ‌ها در پیشگاهش خضوع می‌کنند. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»¹⁸⁰ (چون بر یوسف داخل شدند، گفتند: ای عزیز، ما و کسانمان به گرسنگی افتاده‌ایم و سرمایه‌ای اندک آورده‌ایم. پس پیمانهای ما را تمام ادا کن و بر ما صدقه بده، زیرا خداوند صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد) و به آنان یادآوری می‌کند که آنها همان گرگ‌هایی بودند که پیش‌تر او را خوردند. «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»¹⁸¹ (در حالی که خود، نمی‌دانستند) ، «قَالَ هَلْ

177 - واقعه: 62.

178 - یوسف: 18.

179 - بقره: 155.

180 - یوسف: 88.

181 - یوسف: 15.

عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»¹⁸² (گفت: آیا می‌دانید از روی نادانی با یوسف و برادرش چه کردید؟)؛ آنها خداوند را به یاد نداشتند، از یاد خداوند غافل بودند و این نشانه‌ای برای درخواست‌کنندگان می‌باشد. اگر نادانی و غفلت با هم جمع شوند، انسان گرگی وحشی می‌شود که رحمت و مهربانی را هیچ نمی‌شناسد. یعقوب آنها را مخاطب قرار می‌دهد: «وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ»¹⁸³ (در حالی که از او غافل بودید) و یوسف آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد: «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» (شما نادان بودید). پاسخ یوسفِ وصی و پیامبر فرستاده شده، به برادرانش که به او حسادت ورزیدند و قصد کشتنش را داشتند، چه بود؟ «قَالَ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»¹⁸⁴ (گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست، خدا شما را می‌بخشاید که او مهربان‌ترین مهربانان است).

انه کرد هابیل ابن آدم اول وصي مقتول على من أراد قتله: ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾، و کرد موسی (ع) على السامري الذي أراد قتل هارون وموسى (ع): ﴿قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ﴾. قصة كل مرة تتكرر، فهل من متذكر، وهل من معتبر إن ﴿فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾. وبعد الجريمة يأتي الإعلام ليقلب الحقائق، وربما يجعل من القاتل مقتولاً ومن المقتول قاتلاً، ﴿وَجَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾.

پاسخ او مانند پاسخ هابیل فرزند آدم، اولین وصی کشته شده، به کسی بود که قصد کشتنش را داشت: «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (اگر تو بر من دست گشایی تا مرا بکشی، من بر تو دست نگشایم که تو را بکشم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است می‌ترسم)، و مانند پاسخ موسی^۷ به سامری که قصد کشتن هارون و موسی^۸ را داشت: «قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» (گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: به من نزدیک مشوید).

داستانی که هر بار تکرار می‌شود. آیا پندگیرنده‌ای هست؟ و آیا کسی هست که عبرت گیرد؟ «فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»¹⁸⁵ (در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است). پس از ارتکاب جرم، سانسور و تمارض از راه می‌رسند تا حقایق را وارونه جلوه دهد؛ چه بسا قاتل را مقتول و مقتول را قاتل جلوه می‌دهد. «وَجَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ»¹⁸⁶ (شب هنگام، گریان نزد پدرشان بازآمدند).

182 - یوسف: 89.

183 - یوسف: 13.

184 - یوسف: 92.

185 - یوسف: 111.

186 - یوسف: 16.

ولم يكتفِ الذئبَ البشري بالقاء يوسف (ع) في الجب وتزوير الحقائق، بل ذهب في التنكيل بيوسف إلى أبعد من هذا، فلما أخرجاه أهل القافلة من الجب وفرحوا به جاءهم الذئب، وقال هذا عبدي، ولم يقل إخوة يوسف عن يوسف إنه عبدنا لبيعوه ويحصلوا على المال من أهل القافلة، بل للتنكيل بيوسف وتسليمه إلى الرق والعبودية، فهم باعوه بثمن بخس دراهم قليلة، وذلك لأنهم زاهدون فيه يريدون الخلاص منه بكل صورة، ويريدون أن يجعلوه عبداً مملوكاً بكل طريقة ﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾.

گرگ بشری، به انداختن یوسف ۷ در چاه و جعل حقایق بسنده نمی‌کند؛ بلکه آمد تا بیش از اینها یوسف را خوار و خفیف کند؛ هنگامی که کاروانیان او را از چاه بیرون آوردند از این بابت شادمان گشتند، گرگ نزد آنان آمد و گفت: این بنده‌ی من است. برادران یوسف به این صرفاً به این دلیل در مورد یوسف گفتند که او بنده‌ی ما است تا او را بفروشند و از کاروانیان به مالی دست پیدا کنند؛ و حتی برای خوار و خفیف کردن یوسف و تسلیم کردن او به بردگی و بندگی، چنین سخنی بر زبان راندند. آنها او را با بهایی کم و درهم‌هایی اندک، فروختند؛ چرا که رغبتی نسبت به او نداشتند و می‌خواستند به هر صورتی که امکان‌پذیر بود، از او رهایی یابند و به هر طریق ممکن، او را بندگی و مالکیت دیگری، درآورند. ﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾¹⁸⁷ (او را به بهای اندک، به چند درهم فروختند، که هیچ رغبتی به او نداشتند).

إضاءة من الابتلاء الواقع في الطريق إلى الله

في مسيرة يوسف (ع) إلى الله، في مسيرة التكامل الإنساني التي خاضها يوسف (ع) على هذه الأرض، كان للابتلاء مساحة واسعة، بل إن الله سبحانه وتعالى جعل في شدة الابتلاء التمكين، فبعد أن أصبح يوسف (ع) عبداً مملوكاً في مصر، وفي بيت عزيز مصر بالخصوص ﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا...﴾، نجده تعالى يقول: ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ﴾، فسيأتي التمكين من هذا القيد قيد العبودية، فالشيطان (لعنه الله) يمكر ويكيد بيوسف (ع)، ولكن ﴿... مَكْرُ أَوْلَيْكَ هُوَ يُبْوَرُ﴾، والله سبحانه يبدل السيئات بالحسنات، وذل العبودية بعز الملك ﴿وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾، فكلما مكر الشيطان بيوسف وخطط لإيذاء يوسف (ع)، مرة بإخوته ومرة بالجب ومرة بالعبودية ومرة بامرأة العزيز ومرة بالسجن تنقلب هذه الأمور إلى مسيرة يوسف (ع) إلى ملك مصر، فكل خطط الشيطان ومكره أصبحت أحداثاً توالى وهي تدفع وتقرب يوسف مرة بعد أخرى من ملك مصر، فمك أن الشيطان (لعنه الله) أراد إيذاء يوسف (ع) والإضرار به باعتباره عدوه، ولكن مكر الشيطان انقلب إلى خطة محكمة لتمكين يوسف (ع) من ملك مصر ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

روشنگری از آزمون واقع شده در راه به سوی خداوند

در مسیر يوسف به سوی خداوند، در مسیر تکامل انسانی که يوسف در این زمین به آن وارد شد، آوردگاهی وسیع برای ابتلا و آزمایش وجود دارد و حتی خداوند سبحان و متعال، در سخت‌ترین آزمایش‌ها، تمکن دادن و قادر و توانا ساختن را اراده فرموده است. پس از اینکه يوسف در مصر به بندگی و غلامی کشیده شد، مخصوصاً در خانه‌ی «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا...» (و کسی از مردم مصر که او را خریده بود به زنش گفت: تا در اینجا است گرمیش بدار، شاید به ما سودی برساند، یا او را به فرزندی بپذیریم....) می‌بینیم خداوند متعال می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ»¹⁸⁸ (و اینچنین يوسف را در زمین تمکین دادیم....)؛ تمکین از این قید خواهد آمد، قید بندگی. شيطان که لعنت خدا بر او باد، برای يوسف مکر و حيله می‌کند، ولی «... مَكْرُ أَوْلَيْكَ هُوَ يُبْوَرُ»¹⁸⁹ (.... و مکرشان نیز از میان برود). خداوند سبحان بدی‌ها را تبدیل به خوبی‌ها می‌کند؛ ذلت بندگی را به پادشاهی «وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»¹⁹⁰ (آنها حيله‌ای اندیشیده‌اند، ما نیز حيله‌ای اندیشیده‌ایم در حالی که آنان خود، نمی‌فهمند). هر بار که شيطان مکر و حيله‌ای برای يوسف سوار می‌کند و نقشه‌ای برای

188 - يوسف: 21.

189 - فاطر: 10.

190 - نمل: 50.

آزار و اذیت یوسف ۷ می‌کشد - یک بار با استفاده از برادرانش، بار دیگر با چاه، بار دیگر با بندگی، بار دیگر با همسر عزیز مصر و بار دیگر با زندان - جملگی این موارد تبدیل به مسیر یوسف ۷ به سمت فرمانروایی مصر می‌شود؛ همه‌ی نقشه‌های شیطان و مکر و حيله‌هایش، حوادثی پی‌درپی می‌شود که یوسف را به جلو می‌راند و گام به گام به سمت فرمانروایی مصر پیش می‌برد. با اینکه شیطان (لعنت الله) از آنجا که دشمن یوسف ۷ است، می‌خواهد او ۷ را آزار دهد و به او آسیب برساند، ولی فریب و مکر شیطان به نقشه‌ای محکم و استوار برای تمکین دادن یوسف ۷ به فرمانروایی مصر تبدیل می‌شود. «وَكذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»¹⁹¹ (اینچنین یوسف را در زمین تمکین دادیم تا به او تعبیر خواب آموزیم و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

وَأرجو أن لا تفوتني وتفوتكم الفرصة من أن نستضيء بنور هذه الآية ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾، وأرجو من الآن أن نتخذ القرار الصحيح، إما أن نكون من الغافلين الجاهلين الذين لا يعلمون، أو أن نصبح من الذاكرين المتذكرين الذين يُعلمهم الله.

امیدوارم فرصت بهره‌بردن و نورانی شدن از این آیه از کف من و شما نرود «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند) و امیدوارم که از همین لحظه، جایگاه درست را انتخاب کنیم؛ یا جزو غافلین و نادان‌هایی باشیم که نمی‌دانند، یا جزو به یاد آوردندگانی که خداوند تعلیمشان می‌دهد، باشیم.

إضاءة من السجن

في السجن يوسف (ع) نبي مرسل لا يترك الدعوة إلى الله، فلا بد أن يكون هناك تأثير في نفوس السجناء، كأى مجتمع إنساني في مواجهة رسالات السماء، ولا بد أن ينقسم المجتمع إلى جهتين جهة تؤمن وجهة تكفر، هكذا انقسمت المجتمعات التي بعث فيها الرسل ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ﴾.

روشنگری از زندان

يوسف ٧ در زندان نیز پیامبری فرستاده شده بود که دعوت به سوی خداوند را ترک نکرد؛ پس باید در درون زندان نیز تأثیری بر زندانیان وجود داشته باشد. درست مانند هر جامعه‌ی انسانی در مواجهه با رسالت‌های آسمانی، لاجرم جامعه به دو بخش تقسیم می‌شود: بخشی مؤمن و بخشی کافر؛ جامعه‌هایی که فرستادگان در آنها مبعوث شدند، به همین صورت تقسیم می‌شدند. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ﴾¹⁹² (و بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدای یکتا را بپرستید، ناگهان دو گروه شدند و با یکدیگر به خصومت برخاستند).

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ﴾ ، والفتيان اللذان دخلا معه السجن كذلك فأحدهما كان قريباً من الإيمان برسالة يوسف والثاني مكذباً، وهما مختلفان في هذه الرسالة بين التصديق والتكذيب، أقبل على يوسف (ع) أحدهما رأى رؤيا هي: ﴿قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا﴾ ، والثاني مكذب برسالة يوسف (ع)، فكذب ﴿وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ﴾ وكان يريد ان يؤول يوسف (ع) كذبه، ليطعن برسالة يوسف (ع)، فهما إذن أقبل على يوسف ليحلا خلافاً بينهما حول رسالة يوسف (ع) ﴿نَبَّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾، ولذا قال يوسف في آخر كلامه معهما ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾ فحصول ما أخبرهما به يوسف (ع)، سيثبت أن الرؤيا حق من الله، ولا ينكرها إلا القوم الكافرون وبالتالي تثبت نبوة يوسف (ع)، التي كانت تدور حول الرؤيا، ولذا ﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنَ﴾ ترقباً هذا ﴿أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ﴾، وبهذا يحسم النزاع ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾.

«وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ»¹⁹³ (دو جوان نیز با او به زندان افتادند). وضعیت دو جوانی که با او وارد زندان شدند، به این صورت بود که یکی از آنان نزدیک به ایمان به رسالت یوسف، و دومی تکذیب کننده بود و تفاوت این دو در این رسالت در تصدیق و تکذیبشان بود. یکی از آن دو که رؤیایی دیده بود به یوسف رو کرد و گفت: «قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا»¹⁹⁴ (گفت: در خواب، خود را دیدم که انگور می فشارم) و دومی که تکذیب کننده‌ی رسالت یوسف بود، گفت: «وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ»¹⁹⁵ (دیگری گفت: خود را دیدم که نان بر سر نهاده، می برم و پرندگان از آن می خورند) و می خواست که یوسف دروغش را تأویل نماید تا به این ترتیب، به رسالت یوسف طعنه‌ای بزند. این دو به سوی یوسف آمدند تا اختلافشان را در مورد رسالت یوسف را حل کنند: «نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (ما را از تعبیر آن آگاه کن، که از نیکو کارانت می بینیم). به همین دلیل یوسف در انتهای سخنش با آن دو فرمود: «فُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ» (آنچه درباره اش نظر می خواستید به پایان آمده و قطعی است). حاصل شدن آنچه یوسف به آن دو خبر داده بود ثابت می کند که رؤیا، حقی از سوی خداوند است و فقط گروه کافران انکارش می کنند و به دنبال آن، پیامبر بودن یوسف ثابت می شود؛ نبوتی که حول رؤیا می چرخد و از همین رو «يَا صَاحِبِي السَّجْنَ» (ای دو هم زندانی) منتظر این باشید که «أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ» (یکی از شما برای مولای خویش شراب ریزد، اما دیگری را بر دار کنند و پرندگان از سر او بخورند). و به این ترتیب نزاع پایان داده شد. «فُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ»¹⁹⁶ (آنچه درباره اش نظر می خواستید به پایان آمده و قطعی است).

فعاقة الإيمان خیر الدنيا والآخرة، وعاقة الكفر خسارة الدنيا والآخرة، وهذا ما حصل معهما، فهما جاءا مختلفان حول رسالة يوسف (ع).

كما أن يوسف لم يؤوّل الرؤيا في أول كلامه، بل بيّن لهم رسالته، وأنه مؤيد بملكوت السماوات، ﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ ، وانه يدعو إلى توحيد الله ونبذ عبادة العباد للعباد ﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

ثم انتقل يوسف إلى تأويل رؤيا الصادق، وتأويل الرموز التي رتبها الكاذب، فينجو الصادق بصدقه، ويهلك الكاذب بكذبه وتكذبه على الله وبرسالة يوسف (ع).

193 - يوسف: 36.

194 - يوسف: 36.

195 - يوسف: 36.

196 - يوسف: 41.

عاقبت ایمان، خیر دنیا و آخرت و عاقبت کفر، خُسران دنیا و آخرت می‌باشد؛ و این، همان چیزی بود که برای آن دو به دست آمد؛ در حالی که با دو دیدگاه متفاوت درباره‌ی رسالت یوسف آمده بودند.

یوسف در همان ابتدای سخنش رؤیا را تأویل نکرد؛ بلکه رسالتش را برای آنان بیان نمود و اینکه تأیید شده با ملکوت آسمان‌ها می‌باشد. «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا دَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»¹⁹⁷ (گفت: طعام روزانه‌ی شما را هنوز نیاورده باشند که پیش از آن، شما را از تعبیر آنها چنان که پروردگارم به من آموخته است، خبر می‌دهم. من کیش و آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده‌ام)؛ او به سوی توحید خداوند و به دور افکندن پرستش بندگان توسط بندگان دعوت می‌کند. «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَأَيْتَ مَنْفَرَتُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»¹⁹⁸ (ای دو هم‌زندان، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله، آن خداوند واحد قهار؟ * شما غیر از خداوند یکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدرانتان آنها را اینگونه خوانده‌اید و خداوند حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است، نمی‌پرستید. هیچ حکمی جز حکم خدا نیست. فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

سپس یوسف به تفسیر خواب صادقانه پرداخت و تفسیر رموز مرتب کرده ان شخص کاذب را گفت و صادق با صدق خویش پیروز می‌گردد و کاذب با دروغ خود به خداوند و رسالت یوسف (ع) هلاک شد.

﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا...﴾ ، والظن هنا بمعنى اليقين قال تعالى: ﴿... قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةَ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ ، أي أنهم على يقين من لقاء الله. ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ ، أي يقين أن الله لن يضيق عليه رزقه.

پس از آن یوسف سراغ تأویل رؤیای صادقانه، و رمز و رازهایی که فرد دروغ‌گو پشت سر هم چیده است، می‌رود. فرد راست‌گو با راست گفتنش نجات یافت و فرد دروغ‌گو با دروغ و تکذیبش نسبت به خداوند و رسالت یوسف به هلاکت رسید.

﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا...﴾¹⁹⁹ (به یکی از آن دو که یقین داشت رها می‌شود، گفت:....)؛ کلمه‌ی «ظَنَّ» در اینجا به معنای «یقین داشتن» می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «... قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةَ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»²⁰⁰ (آنانی که یقین داشتند با خدا دیدار خواهند کرد،

197 - یوسف: 37.

198 - یوسف: 39 و 40.

199 - یوسف: 42.

200 - بقره: 249.

گفتند: به خواست خدا، چه بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار غلبه کند، که خدا با کسانی است که صبر پیشه می‌کنند؛ یعنی کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند. «وَذَا النَّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»²⁰¹ (و ذوالنون را، آنگاه که خشمناک برفت و می‌دانست که هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم، در تاریکی ندا داد: هیچ خدایی جز تو نیست، تو منزهی و من، از ستم‌کاران بودم)؛ یعنی یقین داشت که خداوند روزی‌اش را تنگ نمی‌گرداند.

وأوحى الله ليوسف (ع): إن هذا السجين سينجو وسيكون قريباً من الملك (برؤيا السجين)، وأوحى الله ليوسف (ع): إن الملك سيخرجه من السجن وإن هذا السجين سيكون سبب خروجه من السجن، ولهذا قال له يوسف (ع): ﴿اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾، أراد بهذا أن يبين لهذا السجين علمه بالغيب، عندما سيضطر في المستقبل إلى ذكره عند الملك، كما أراد لفت انتباه السجين إلى حاله وليذكره في المستقبل عند الملك إذا رأى الرؤيا التي ستكون سبباً في خروج يوسف (ع) من السجن.

وهنا التفت يوسف (ع) إلى الأسباب، ومع أنه لم يغفل عن مسبب الأسباب كما توهم بعضهم أنه طلب معونة السجين والملك وغفل عن الله سبحانه، ولكن مع هذا فإن يوسف (ع) أشرك عندما جعل للأسباب قيمة ووزناً في ميزانه، وهو (ع) الذي لمس آيات الله ومعجزاته التي نجا بها فيما مضى من حياته، وهذا الشرك الخفي ذكر في آخر سورة يوسف ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾.

خداوند به یوسف وحی فرمود که این زندانی نجات خواهد یافت و به پادشاه نزدیک خواهد شد (به واسطه‌ی رؤیای زندانی). خداوند به یوسف وحی نمود که پادشاه او را از زندان بیرون می‌آورد و این زندانی، باعث خارج شدن او از زندان خواهد شد؛ به همین دلیل یوسف به او فرمود: «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (مرا نزد اربابت یاد کن)؛ با این سخن، خواست برای این زندانی روشن کند که از غیب به او خبر داده شده است؛ آن هنگام که در آینده مجبور خواهد شد که او را نزد پادشاه یاد کند، همان طور که می‌خواست نظر زندانی را به وضعیتش جلب کند و اینکه او در آینده در پیشگاه پادشاه هنگامی که رؤیایی که سبب و وسیله‌ای برای خارج شدن یوسف از زندان می‌شود، او را به یاد بیاورد.

اینجا بود که یوسف به اسباب و علت‌ها متمایل شد، با اینکه از مُسَبَّبِ اسباب غافل نشده بود؛ نه آن گونه که برخی از آنان متوهم شدند که او را از زندانی و پادشاه طلب یاری نمود و از خداوند سبحان غافل شد؛ ولی با این حال، یوسف آن هنگام که برای اسباب و وسیله‌ها ارزش و مقداری در میزانش قائل شد، شرک ورزید در حالی که او کسی بود که نشانه‌ها و معجزات خداوند را که در ادوار پیشین زندگی‌اش باعث نجاتش شده بودند، لمس کرده بود. این همان شرک پنهان است که در انتهای سوره

یوسف ذکر شده است: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»²⁰² (و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر با شرک).

عن شعيب العقرقوفي، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (إن يوسف أتاه جبرائيل فقال له: يا يوسف إن رب العالمين يقرؤك السلام ويقول لك من جعلك في أحسن خلقه؟ قال: فصاح ووضع خده على الأرض، ثم قال أنت يا رب، ثم قال له: ويقول لك من حببك إلى أبيك دون إخوتك؟ قال: فصاح ووضع خده على الأرض وقال أنت يا رب، قال ويقول لك: من أخرجك من الجب بعد أن طرحت فيها وأيقنت بالهلكة؟ قال: فصاح ووضع خده على الأرض، ثم قال أنت يا رب، قال: فإن ربك قد جعل لك عقوبة في استغاثتك بغيره فلبثت في السجن بضع سنين، قال: فلما انقضت المدة، وأذن الله له في دعاء الفرج، فوضع خده على الأرض، ثم قال: (اللهم إن كانت ذنوبي قد أخلقت وجهي عندك فاني أتوجه إليك بوجه آبائي الصالحين إبراهيم وإسماعيل وإسحق ويعقوب) ففرج الله عنه.

قلت: جعلت فداك أندعو نحن بهذا الدعاء؟ فقال ادع بمثله: اللهم إن كانت ذنوبي قد أخلقت وجهي عندك فاني أتوجه إليك بنبيك نبي الرحمة محمد (ص) وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة (ع).

شعيب بن عقرقوفی از امام صادق^۷ روایت می‌کند که فرمود: «جبرئیل نزد یوسف آمد و به او عرض کرد: ای یوسف! پروردگار جهانیان به تو سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید: چه کسی تو را در نیکوترین شکل بیافرید؟ فرمود: صیحه‌ای زد و گونه‌اش را روی زمین قرار داد و سپس عرض کرد: تو ای پروردگار! و به تو می‌فرماید: چه کسی تو را حبیب و دل‌بند پدرت نمود، و نه برادرانت را؟ فرمود: صیحه‌ای زد و گونه‌اش را روی زمین قرار داد و سپس عرض کرد: تو ای پروردگار! و به تو می‌فرماید: چه کسی پس از افتادنت در چاه و یقین حاصل شدن به هلاکت تو، تو را از آن بیرون آورد؟ فرمود: صیحه‌ای زد و گونه‌اش را روی زمین قرار داد و سپس عرض کرد: تو ای پروردگار! عرض کرد: پروردگارت به جهت کمک خواستن از غیر خودش، عقوبتی برایت مقرر فرموده است. ایشان چند سال در زندان بماند. فرمود: زمانی که مدت به پایان رسید و خداوند به ایشان اجازه‌ی دعای فرج را داد، گونه‌اش را بر زمین قرار داد و فرمود: بارالها! اگر گناهانم در پیشگاه تو صورتم را دربر گرفته است، با صورت پدران صالحم، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب روی به سوی تو می‌آورم؛ و خداوند او را رهایی داد». عرض کردم: فدایت گردم، آیا ما هم به همین شکل، دعا کنیم؟ فرمود به همانند آن: «اللهم إن ذنوبي قد أخلقت وجهي عندك، فإني أتوجه إليك بنبيك نبي الرحمة محمد^K و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة^β (بارالها! اگر گناهانم در پیشگاه تو صورتم را دربر گرفته است، با صورت پیامبرت، پیامبر رحمت، حضرت محمد^K و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه^β روی به سوی تو می‌آورم)».

قال يوسف (ع) للسجين: ﴿ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾، وسبب النفات يوسف للأسباب هو الشيطان ﴿فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾ فكانت النتيجة: ﴿فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾ ، وهذا الشيطان (أي الشر) هو الظلمة التي لا يخلو منها مخلوق، فالنور الذي لا ظلمة فيه هو الله سبحانه، ومع ان هذه الظلمة قليلة في كيانات الأنبياء النورانية المقدسة، ولكنها موجودة ولها أثر على حركتهم (ع)، ولهذا فهم يحتاجون إلى العصمة من الله ﴿إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾.

يوسف 7 به زندانی فرمود: «ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (مرا نزد اربابت یاد کن) و عامل توجه يوسف به اسباب و وسایل، شیطان بود. «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» (و شیطان از خاطرش زدود که پیش اربابش از او یاد کند) نتیجه این شد که «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ»²⁰³ (و چند سال در زندان بماند). این شیطان (یا شر و بدی) همان ظلمتی است که هیچ آفریده‌ای از آن خالی نمی‌باشد، و نوری که هیچ ظلمتی در راه ندارد، فقط خداوند سبحان است. با اینکه این ظلمت در سرشت پیامبران نورانی مقدس، اندک است، ولی وجود دارد، و بر حرکت ایشان تأثیرگذار است، و از همین رو آنها به عصمت از سوی خداوند نیازمند می‌باشند. «إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا»²⁰⁴ (مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خوشنود باشد که برای نگهبانی از او پیش روی و از پشت سرش نگهبانی می‌گمارد * تا بداند که آنها پیام‌های پروردگارش را رسانیده‌اند و خدا به آنچه نزد آنها است احاطه دارد و همه چیز را به عدد، شماره کرده است).

فلولا هذه الظلمة لما احتاجوا إلى العصمة، ومن يعتقد غير هذا فهو ينزلهم منزله الله سبحانه عما يشركون، وهذه المغالاة في التنزيه لهم (ع) حتى يوصلهم بعض من يجهل الحقيقة إلى مرتبة نور لا ظلمة فيه، هي شرك يخطأ من يعتقد، كما ان من يستخف بعصمتهم وبحقهم ومرتبتهم يكفر بحقهم ويخطأ، وقد بين سبحانه في القرآن أثر هذه الظلمة في مسيرة الأنبياء في مواضع كثيرة، قال تعالى: ﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾ ، والذي نسي وأنساه الشيطان هو فتى موسى (ع) وهو يوشع بن نون نبي من أنبياء بني إسرائيل ووصي موسى (ع) الذي فتح الأرض المقدسة، ومع هذا فلا بد من ملاحظة ان الله سبحانه وتعالى جعل الأنبياء محط نظره، فحتى ما يحصل بسبب هذه الظلمة يكون في النتيجة سبباً يوصلهم ﴿وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾ فأصبح نسيان الحوت سبباً دلهم على العالم (ع) ﴿قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْعِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾ ، أو يزيد علمهم

203 - يوسف: 43.

204 - جن: 27 و 28.

﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نِعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾ ، فبعد آن تعلم داود (ع) من هذه الحادثة أن لا يتكلم إلا بعد أن يسمع الخصمين، خاطبه تعالى: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾.

اگر این ظلمت نبود، به عصمت نیازی نداشتند و اگر کسی غیر از این، اعتقادی داشته باشد، آنان را در جایگاه خداوند قرار داده است؛ خداوند از شرکی که به او روا می‌دارند، منزّه است. این اغراق در منزّه دانستن ایشان به حدی رسیده است که برخی افرادی که نادان به حقیقت هستند، آنان را به مرتبه‌ی نور بدون ظلمت رسانیده‌اند؛ این شرکی است که معتقد به آن، به خطا رفته است؛ همان طور که کسی که عصمت آنان و حق و مرتبه‌ی آنان را کوچک شمارد، در حق آنان کفر ورزیده و به خطا رفته است. خداوند سبحان در قرآن، تأثیر این ظلمت را در موارد متعددی در مسیر پیامبران آورده است. خداوند متعال می‌فرماید: «قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَمَا أَنَسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا»²⁰⁵ (گفت: آیا به یاد داری آن گاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم؟ من ماهی را فراموش کرده‌ام و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت). کسی که فراموش کرد و شیطان او را به فراموشی انداخت، جوان‌مرد موسی⁷ بود؛ یوشع بن نون، پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل و وصی موسی⁷ که سرزمین مقدس را فتح کرد. با این حال باید دقت کنیم که خداوند سبحان و متعال، پیامبرانش را منزلگاه نظر و نگاهش قرار داده است؛ تا آنجا که حتی آنچه بر اثر این ظلمت به دست می‌آید، سبب و وسیله‌ای برای رسانیدنشان می‌شود: «وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» (و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت)؛ فراموش کردن ماهی، عاملی شد که آنها را به عالم⁷ راهنمایی کند: «قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا»²⁰⁶ (گفت: آنجا همان جایی است که در طلبش بوده‌ایم؛ و به نشان قدم‌های خود جست‌وجوکنان بازگشتند)، یا علم آنان را زیاد کند: «قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نِعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ»²⁰⁷ (داوود گفت: او که میش تو را از تو می‌خواهد تا به میش‌های خویش بیفزاید، بر تو ستم روا داشته است و بسیاری از شریکان بر یکدیگر ستم می‌کنند؛ مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و اینان نیز اندک هستند. داوود فهمید که او را آزموده‌ایم؛ پس، از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع درافتاد و توبه کرد). پس از اینکه داوود⁷ از این رویداد فهمید که هیچ حکمی صادر نکند مگر پس از شنیدن از دو طرف دعوا، خداوند متعال او را خطاب قرار می‌دهد: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ

205 - كهف: 63.

206 - كهف: 64.

207 - ص: 24.

عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»²⁰⁸ (ای داوود، ما تو را خلیفه‌ای روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، به آن سبب که روز حساب را از یاد برده‌اند، به عذابی شدید گرفتار می‌شوند).

ثم استفاد يوسف (ع) من هذه الحادثة قبل وبعد خروجه من السجن وهو في مسيرته التكاملية إلى الله ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.

یوسف ۷ در حالی که در مسیر تکاملی به سوی خداوند بود، از این حادثه، پیش و پس از بیرون آمدن از زندان استفاده می‌کند: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»²⁰⁹ (و پدر و مادر را بر تخت فرا برد و همه در برابر او به سجده درآمدند. گفت: ای پدر، این است تعبیر آن خواب پیشین من، که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است و چقدر به من نیکی کرده است آنگاه که مرا از زندان برهانید و پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم فساد کرده بود، شما را از بادیه به اینجا آورد. پروردگار من به هر چه اراده کند دقیق است، که او دانا و حکیم است).

إذن، يوسف (ع) يقول: ﴿يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ﴾، فالذي أخرجته من السجن الله فقط لا غير، والذي جاء بأهله إلى مصر الله فقط لا غير، عمي يوسف عن الأسباب ولم يعد يرى إلا مسبب الأسباب، فمن ﴿اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾ إلى أن الله فقط هو الذي (أَحْسَنَ بِي، أَخْرَجَنِي، وَجَاءَ بِكُمْ)، لم يعد يوسف يرى إلا الله، أما الملك الذي كان سبباً في خروجه من السجن، فلم يكن يوسف ليراه الآن، وهو الذي جاء بأهله من البدو ومع ذلك لا يرى نفسه، لقد انتقل يوسف (ع) إلى مرتبة أعلى وارتقى في ملكوت السماوات، لقد أصبح يوسف (ع) يرى بوضوح كامل انه لم يصب خيراً قط إلا من الله، ولم يصرف عنه سوءاً قط أحد سوى الله.

یوسف ۷ می‌گوید: «يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ» (ای پدر، این است تعبیر آن خواب پیشین من، که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است و چقدر به من نیکی کرده است آنگاه که مرا از زندان برهانید و شما را از بادیه به اینجا آورد)؛ بنابراین کسی که او را از زندان رها کنید، خداوند بود و نه کس دیگر، کسی که خانواده‌اش را به مصر آورد، فقط خداوند بود و

نه کس دیگر. چشم یوسف به روی اسباب و علت‌ها بسته شد و دیگر چیزی جز مسبب اسباب را ندید. از «أَذْكُرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (مرا نزد ارباب‌ت یاد کن) تا فقط خداوند همان کسی است که «أَحْسَنَ بِي، أَخْرَجَنِي وَجَاءَ بِكُمْ» (به من نیکی کرد، مرا رها کنید، و شما را آورد)؛ یوسف دیگر چیزی نمی‌دهد جز خداوند را. آن پادشاهی که سبب و وسیله‌ای در خارج شدنش از زندان بود، اکنون دیگر یوسف را نمی‌دید. او همان کسی بود که خانواده‌اش را از بیابان آورد و با این وجود، خودش را نمی‌دید. یوسف به مرتبه‌ای بالاتر منتقل شد و در ملکوت آسمان‌ها ارتقا یافت. یوسف به گونه‌ای شد که به روشنی کامل می‌دید که به هیچ خیری نمی‌رسد، مگر از سوی خداوند، و هیچ کسی، شرّ و بدی بدی را از دفع نمی‌کند، مگر خداوند.

إِذْ يَوْسُفُ عَرَفَ الْحَقِيقَةَ الْآنَ، وَالَّذِي يَعْرِفُ الْحَقِيقَةَ يَكُونُ كَحِمَامَةِ الزَّاجِلِ هَمَهَا الرَّجُوعُ إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي أُطْلِقَتْ مِنْهُ، وَهَكَذَا لَمْ يَكُنْ دَعَاءُ يَوْسُفَ (ع) فِي النِّهَايَةِ بَعْدَ أَنْ أَتَاهُ اللَّهُ الْمَلِكُ وَالْعِلْمُ إِلَّا تَوْفِّي ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوْفِّي مُسْلِمًا وَالْحَقِيقَةَ بِالصَّالِحِينَ﴾ ، فَلَأَنَّ يَوْسُفَ عَرَفَ الْحَقِيقَةَ يَرِيدُ أَنْ يَعُودَ إِلَى الْحَقِيقَةِ الَّتِي عَرَفَهَا وَالَّتِي خَرَجَ مِنْهَا، وَهَكَذَا يَدْعُو الْحَسِينَ (ع) فِي يَوْمِ عَرَفَةَ (يَوْمَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ): (إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرَّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ، فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَهِدَايَةِ الْإِسْتِبْصَارِ، حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتَ إِلَيْهَا مِنْكَ، مَصُونِ السَّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا، وَمَرْفُوعِ الْهَمَّةِ عَنِ الْاعْتِمَادِ عَلَيْهَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) .

بنابراین اکنون یوسف حقیقت را شناخته است و کسی که حقیقت را بشناسد، مانند کیوتر نامه‌بری است که تمام سعی و تلاشش در جهت بازگشت به خانه‌ای که از آن آزاد شده است، می‌باشد. به این ترتیب در نهایت، دعای یوسف پس از اینکه خداوند به او فرمان‌روایی و علم عطا فرمود، جز این نبود که تَوْفِّي (مرا بمیران....): «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوْفِّي مُسْلِمًا وَالْحَقِيقَةَ بِالصَّالِحِينَ»²¹⁰ (ای پروردگار من، مرا فرمان‌روایی دادی و مرا علم تعبیر خواب آموختی. ای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، تو در دنیا و آخرت ولی من هستی. مرا مسلمان بمیران و به شایستگان ملحق فرما!). از آنجا که یوسف حقیقت را شناخته است، می‌خواهد به حقیقتی که آن را شناخته و از آن خارج شده است، بازگردد. امام حسین نیز در روز عرفه (روز شناخت خداوند) اینچنین دعا می‌فرماید: «إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرَّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَهِدَايَةِ الْإِسْتِبْصَارِ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونِ السَّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَمَرْفُوعِ الْهَمَّةِ عَنِ الْاعْتِمَادِ عَلَيْهَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»²¹¹ (خدایا! مرا به رجوع به آثار فرمان دادی، پس مرا به پوششی از انوار و هدایتی بصیرت‌جو به سوی خود بازگردان، تا از آنها به سویت بازگردم، همان طور که از آنها به بارگاہت راه یافتم، با بازداشتن نهادم از نگاه کردن به آنها و برگرفتن همتم از اعتماد بر آنها، همانا تو بر هر چیز توانایی).

210 - یوسف: 101.

211 - بحار الانوار: ج 95 ص 226.

«فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ»²¹² (پس به سوی خداوند بگریزید که من شما را از جانب او بیم‌دهنده‌ای آشکارم).

إضاءة من رؤيا ملك مصر

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾.

الرؤيا (الصادقة) حق من الله سبحانه وتعالى سواء رآها نبي كيوسف (ع) أو رآها باحث عن الحقيقة كالسجين الأول أو رآها كافر غافل عن ذكر الله كفرعون مصر. وسورة يوسف (ع) دارت حول هذه النقطة، الرؤيا حق من الله ينكرها الكافرون بالله كملأ فرعون ويؤمن بها المؤمنون بالله كالسجين الأول ويوسف (ع)، أما من يرى الرؤيا فلا بد أن يكون لها أثر في نفسه سواء كان مؤمناً أم كافراً، فملك مصر لم يكن مؤمناً، ولكنه لم يقبل إهمال رؤياه على أنها أضغاث أحلام، كما قرر ملأه وزبانيته.

وبدأت رحلة البحث عن حقيقة هذه الرؤيا، فمرت بملأ فرعون الكافرين فأهملوها واستخفوا بها، وكذلك يتابعهم اليوم الجاهلون، ثم انتقلت إلى السجين الأول الذي نجا بايمانه وتصديقه يوسف (ع) وأُرْسِلَ إِلَى السِّجْنِ.

فماذا خاطب يوسف (ع)؟

روشنگری از رؤیای پادشاه مصر

«وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ»²¹³ (پادشاه گفت: در خواب هفت گاو فربه را دیده‌ام که آنها را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشه‌ی سبز دیدم و هفت خوشه‌ی خشک دیگر. ای خاصگان من، خواب مرا تعبیر کنید، اگر تعبیر خواب می‌دانید).

رؤيا (رؤیای صادق) حقی از جانب خداوند سبحان و متعال است؛ چه پیامبری مانند یوسف آن را ببیند یا کسی مانند زندانی اول که دنبال حقیقت است و یا کافری مانند فرعون مصر که از یاد خداوند

²¹² - ذاریات: 50.

²¹³ - یوسف: 43.

غافل می‌باشد. سوره‌ی یوسف ۷ حول این نکته می‌چرخد. رؤیا حقی از جانب خداوند است که افرادی مانند بزرگان فرعون که به خداوند کافر هستند، آن را انکار می‌کنند و کسانی که به خداوند ایمان دارند، مانند یوسف ۷ و زندانی اول، به آن ایمان می‌آورند. اما کسی که رؤیا می‌بیند، باید در نفسش تاثیری بگذارد، چه مؤمن و چه کافر. پادشاه مصر مؤمن نبود؛ ولی نپذیرفت که رؤیایش را به عنوان خواب‌های پریشان، آن‌گونه که بزرگان و و مأمورانش گفتند، نادیده بگیرد.

جست و جو از حقیقت این رؤیا آغاز می‌شود؛ بزرگان کافر فرعون از آن گذشتند، آن را نادیده گرفتند و حقیرش شمردند؛ امروز نیز نادان‌ها از آنان پیروی می‌کنند. سپس به زندانی اولی می‌رسد که به واسطه‌ی ایمان داشتن و راست‌گو شمردن یوسف ۷ نجات پیدا کرد، در حالی که به زندان فرستاده شده بود.

یوسف ۷ او را چگونه خطاب کرد؟

خاطبه خطاب مؤمن مصدق له، فإذا رجعنا إلى حاله لما تقدم هو وصاحبه إلى يوسف (ع) في السجن ليسأله عن رؤياه، قال مع صاحبه: ﴿.. نَبَّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ ، وهذه العبارة لا تعبر عن القطع بصدق يوسف (ع)، أما الآن فهو يقول: ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا...﴾ ، أي بين لنا ما سيحصل حقاً وصدقاً فانت صادق بل خيرة الصادقين ﴿أَيُّهَا الصِّدِّيقُ﴾ فهذا الشخص (السجين الأول) الآن مؤمن بالرؤيا حتى وان كان من رأها فرعون مصر، بل ويأخذ كلام يوسف حول الرؤيا على انه سيحصل يقيناً ﴿.. أَفْتِنَا...﴾ إلا ما شاء الله رب العالمين.

او را مؤمن و تصدیق‌کننده‌ی خودش مورد خطاب قرار داد. اگر به وضعیت او آن هنگام که او و همراهش در زندان به سوی یوسف ۷ رفتند تا از او در مورد رؤیایش بپرسند، بازگردیم، می‌بینیم به همراه دوستش گفت: «... نَبَّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»²¹⁴ (.... ما را از تعبیر آن آگاه کن، که از نیکو کارانت می‌بینیم). این عبارت با قطع و یقین به راست‌گو بودن یوسف ۷ صحه نمی‌گذارد؛ اما اکنون او می‌گوید: «﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا...﴾»²¹⁵ (ای یوسف، ای مرد راست‌گوی، برای ما تعبیر کن....)؛ یعنی برای ما آنچه به حقیقت و راستی اتفاق می‌افتد را بیان کن، که تو راست‌گو و حتی بهترین راست‌گویان هستی. «﴿أَيُّهَا الصِّدِّيقُ﴾» (ای راست‌گو). اکنون این شخص (زندانی اول) به رؤیا ایمان دارد - حتی اگر کسی که آن را دیده است، فرعون مصر باشد - تا آنجا که سخن یوسف در مورد رؤیا را اینگونه می‌پذیرد که به طور قطع اتفاق خواهد افتاد: «... أَفْتِنَا...» (.... به ما خبر بده....)؛ مگر آنچه خداوند پروردگار جهانیان اراده فرماید!

214 - یوسف: 36.

215 - یوسف: 46.

ونتيجة هذه الرؤيا التي رآها فرعون مصر الكافر، أن عمل بها يوسف (ع) فطلب على أساسها ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْم﴾ ، ثم بنى اقتصاد مصر على أساس هذه الرؤيا، وعمل على أساسها فرعون مصر الكافر، فأخرج يوسف (ع) من السجن وخاطبه فقال: ﴿إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾ ، وكانت نتيجة الرؤيا: ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

نتیجہی این رؤیای که فرعون کافر مصر دیده بود، این بود که یوسف به آن عمل کرد و براساس آن درخواستی مطرح نمود: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْم»²¹⁶ (گفت: مرا بر خزاین این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانایم) و سپس اقتصاد مصر را براساس این رؤیا بنا و فرعون کافر مصر، براساس آن عمل نمود. در نتیجه یوسف را از زندان بیرون آورد و او خطاب قرار داد و گفت: «إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ»²¹⁷ (گفت: تو از امروز نزد ما صاحب مکانت و امین هستی) و نتیجهی رؤیا، این بود که: «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»²¹⁸ (اینچنین یوسف را در آن سرزمین مکانت دادیم که هر جا میخواست، جای می گرفت. رحمت خود را به هر کس بخواهیم ارزانی می داریم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم).

وهذه الرؤيا ليس فيها نبي ولا وصي، ولكنها حق من الله، وصدقها صاحبها فرعون الكافر، والسجين المؤمن، ويوسف (ع)، واليوم ماذا حصل؟ يرى المؤمنون رؤيا بالرسول محمد (ص) وفاطمة (ع) والأئمة (ع) يقولون هذا هو الحق، فيقول لهم العلماء غير العاملين قراء ملاً فرعون: هذه أضغاث أحلام. أو أنهم يقولون قولاً ازدادوا به طغياناً وكفراً على ملاً فرعون، وذلك بقولهم: إن الشيطان (لعنه الله) يتمثل بخيرة الله من خلقه محمد وآل محمد والأنبياء والمرسلين (ع).

در این رؤیا، نه پیامبری دیده می شود و نه وصی ای، ولی حقی از جانب خداوند بود و بیننده اش -فرعون کافر- آن را تصدیق کرد و همچنین زندانی مؤمن و یوسف. امروز چه حاصل شده است؟ مؤمنینی که رؤیای رسول خدا حضرت محمد و فاطمه و امامان را می بینند می گویند حق است؛ ولی علمای بی عمل که هم قطاران بزرگان فرعون هستند، می گویند خواب هایی پریشان. یا حتی سخنی می گویند که با بر زبان راندنش، سرکشی و کفری افزون بر بزرگان فرعون از خود نشان می دهند؛ چنین سخنی: شیطان (لعنت الله) به صورت بهترین آفریده هایش، حضرت محمد و آل محمد و پیامبران و فرستادگان متمثل می شود!

216 - يوسف: 55.

217 - يوسف: 54.

218 - يوسف: 56.

إضاءة من نبوة يوسف (ع)

الآن، نعود إلى التركيز في ذكر يوسف (ع) في القرآن كنبى لا كمرسل، أي على علاقته مع الله أو ارتباط قضيته بالله، لا على ارتباط قضيته بالناس وتبليغهم، وقبل بيان الحكمة من ذلك (ومع أنها اتضحت مما سبق)، يجب أن نلاحظ أن نبوة يوسف (ع) كانت الرؤيا والكشف محورا أساسياً فيها، فهو يرى رؤيا والسجين يرى رؤيا وفرعون يرى رؤيا، وكلها بالنتيجة تؤيد أحقية يوسف (ع) ونبوته ورسالته.

إذن، فالرؤيا طريق لوهي الله إلى يوسف، والرؤيا طريق لإثبات نبوة يوسف (ع) ورسالته ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾ ، ومن البينات الرؤيا التي رآها كثيرون تؤيد نبوة يوسف.

روشنگری از نبوت يوسف (ع)

اکنون باز می‌گردیم به این مطلب که در قرآن، نبی بودن حضرت یوسف ۷ مورد تاکید و تمرکز قرار گرفته است و نه فرستاده بودنش؛ یعنی ارتباط او با خداوند یا ارتباط ماجرای او با خداوند، نه ارتباط وظایف او با مردم و تبلیغ آنان. پیش از بیان حکمت این موضوع (با اینکه با توجه به مطالب پیشین، واضح می‌باشد) باید به این نکته توجه داشته باشیم که در نبوت یوسف ۷ رؤیا و مکاشفه در مرکز قرار دارد و محور اصلی می‌باشد. او ۷ رؤیا می‌بیند، زندانی رؤیا می‌بیند و فرعون رؤیا می‌بیند و همه‌ی آنها حقایق یوسف ۷ و نبوت او و رسالتش را تأیید می‌کنند.

بنابراین رؤیا راهی برای وحی الهی به یوسف، و همچنین رؤیا، راهی برای اثبات پیامبری و رسالت یوسف ۷ می‌باشد. «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ»²¹⁹ (و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس از او دیگر پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کار شک‌آورنده را اینگونه گمراه می‌سازد).

وإذا عرفنا أن يوسف في زمن ظهور الإمام المهدي (ع) هو وصيه (اليماني)، فقولهم (ع): إن فيه سنة من يوسف وهي السجن، قطعاً ليست في الإمام المهدي (ع)، لأنه لا يسجن كما هو معروف، بل هي في المهدي الأول (اليماني)، إذن فلا بد أن تتكرر مع المهدي الأول قصة يوسف (ع) (بل وقصص الأنبياء والأئمة (ع))، فتكون الرؤيا محوراً أساسياً لإثبات حقه، كما كانت محوراً أساسياً لإثبات حق يوسف (ع).

حال اگر بدانیم که در زمان ظهور امام مهدی ۷ یوسف، همان وصی ایشان (یمانی) می باشد، پس سخن ائمه β: «در او سنتی از یوسف است که همان زندان می باشد»، به طور قطع و یقین در مورد امام مهدی ۷ نمی باشد؛ چرا که همان طور که معروف است، ایشان ۷ زندانی نمی شود؛ بلکه این مورد در خصوص مهدی اول (یمانی) صادق می باشد. بنابراین باید داستان یوسف ۷ با مهدی اول نیز تکرار شود (و حتی داستان های پیامبران و امامان β) و در نتیجه رؤیا، محور اصلی اثبات حقانیت او باشد؛ همان طور که محور اصلی اثبات حقانیت یوسف ۷ بود.

عن عبد الله بن عجلان، قال: (ذكرنا خروج القائم (ع) عند أبي عبد الله (ع) فقلت: كيف لنا نعلم ذلك؟ فقال (ع): يصبح أحدكم وتحت رأسه صحيفة عليها مكتوب: طاعة معروفة اسمعوا وأطيعوا) ، وهذه الصحيفة هي رؤيا رآها النائم قبل أن يستيقظ صباحاً.

• عبدالله بن عجلان می گوید: در حضور ابا عبدالله امام صادق ۷ یادی از خروج قائم ۷ به میان آمد. عرض کردم: ما چگونه این موضوع را می فهمیم؟ ایشان ۷ فرمود: «کسی از شما شب را به صبح می رساند در حالی که زیر سرش نامه ای است که روی آن نوشته شده است: اطاعتی نیکو؛ بشنوید و اطاعت کنید»²²⁰. این نامه، همان رؤیایی است که فرد خوابیده پیش از بیدار شدنش صبح هنگام می بیند.

عن البيزنطي، قال: (سألت الرضا (ع) عن مسألة الرؤيا، فأمسك ثم قال (ع): إنا لو أعطيناكم ما تريدون لكان شراً لكم وأخذ برقبة صاحب هذا الأمر (ع)) ، أي أن الرؤيا مرتبطة برقبة صاحب هذا الأمر، أي أن الرؤيا دليل يدل المؤمنين على المهدي الأول.

• بزنطی می گوید: از امام رضا ۷ در مورد مسئله ی رؤیا پرسیدیم. ایشان درنگی نمود و فرمود: «اگر آنچه را می خواهید به شما بدهیم، برایتان شرّ می شود و گریبان صاحب الامر ۷ را می گیرید»²²¹؛ یعنی رؤیا با گریبان صاحب الامر ارتباط دارد؛ یعنی رؤیا دلیلی است که مؤمنان را به مهدی اول دلالت می کند.

220 - منتخب انوار المضيئه سيد بهاء الدين نجفی: ص 311 ؛ کمال الدين و تمام النعمة: ص 654.

221 - قرب الاسناد: ص 380.

عن أبي بكر الحضرمي، قال: (دخلت أنا وأبان على أبي عبد الله (ع) وذلك حين ظهرت الرايات السود بخراسان، فقلنا: ما ترى، فقال: اجلسوا في بيوتكم فإذا رأيتمونا قد اجتمعنا على رجل فانهدوا إلينا بالسلاح)، واجتماع أهل البيت (ع) على رجل في زمن الظهور لا يكون إلا في الرؤيا.

• ابوبكر حضرمي میگوید: من و ابان خدمت ابا عبدالله امام صادق ۷ رسیدیم و این موضوع زمانی بود که پرچم‌های سیاه در خراسان ظاهر شده بود. عرض کردیم: نظرتان چیست؟ ایشان ۷ فرمود: «در خانه‌هایتان بنشینید. آن هنگام که دیدید ما بر مردی اجتماع کردیم، با سلاح به سوی ما بشتابید»²²². اجتماع و گرد آمدن اهل بیت ۷ بر مردی در هنگام ظهور، فقط از طریق رؤیا امکان‌پذیر است.

إذن، فالحكمة من ذكر نبوة يوسف (ع) وعلاقته مع وحي الله، والرؤيا منه بالخصوص، هو ليستفاد منها الناس والمؤمنون بالخصوص، فالسنة الإلهية لا تتبدل ﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾.

فالسجينان كانا مع يوسف (ع) وأحدهما مؤمن ونجا مع يوسف (ع) وفاز بخير الدنيا والآخرة، والثاني كافر وصلب وأكلت الطير من رأسه، وكذلك مع عيسى (ع) أو مع شبيهه عيسى (ع) (المصلوب) بالخصوص تكرر السجينان وصلبا معه، وأحدهما مؤمن سقي من خمر الجنة بعد صلبه وموته، والثاني كافر صلب وأكلت الطير من رأسه، وهكذا تتكرر القصة على هذه الأرض، وتكرر نفس المقدمات ونفس النتائج والمعطيات ولكن: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾.

بنابراین حکمت از بیان کردن نبوت یوسف ۷ و ارتباط آن با وحی خداوند و به خصوص رؤیای از جانب او، بهره‌مند شدن مردم و به ویژه مؤمنان می‌باشد، و سنت الهی را تغییری نیست. «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»²²³ (این سنت خداوند است که از پیش، چنین بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت).

دو زندانی همراه یوسف ۷ بودند؛ یکی از آنها مؤمن بود و با یوسف ۷ نجات پیدا کرد و به خیر دنیا و آخرت رسید و دومی، کافر بود و به دار آویخته شد و پرنندگان از سرش خوردند. به همین صورت به همراه حضرت عیسی ۷ یا به طور دقیق‌تر همراه شبیه عیسی ۷ (که به صلیب کشیده شد) دو زندانی تکرار و به همراهش به صلیب کشیده شدند؛ یکی از آن دو مؤمن بود و پس از به صلیب کشیده شدن و مرگش، از شراب بهشتی سیراب شد و دومی که کافر به صلیب کشیده شد و پرنندگان از سرش خوردند. این داستان همچنان در این زمین تکرار و همان مقدمات انجام و همان نتایج و دست‌آوردها حاصل

²²² - غیبت نعمانی: ص 203 ؛ بحار الانوار: ج 52 ص 138 و 139.

²²³ - فتح: 23.

إضاءات من دعوات المرسلين 1-3 (متن - ترجمه).....123

می‌شود؛ ولی «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»²²⁴ (ای دریغ بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای به سوی آنها نیامد مگر آنکه به سخره‌اش گرفتند!).

والحمد لله رب العالمين

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع) / العدد (54)

إضاءات من دعوات المرسلين

(عليهم السلام)

الجزء الثالث - القسم الثاني

السيد أحمد الحسن

الطبعة الاولى

1438هـ. - 2017 م - 1396 ش

لمعرفة المزيد حول موضوع اليماني يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي:

www.almahdyyoon.org

إضاءات من مسيرة يوسف (ع)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين.

إضاءة السجن لماذا؟!

﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ * قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ * فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾. يوسف (ع) الآن محاصر من أعداء الله، فإما الفاحشة وإما السجن، وهم الذين حددوا هذين الطريقين، ويوسف لم يخرج عن هذين الخيارين، ولكنه اختار ما يضره دنيوياً ومادياً، وهو السجن، دون ما يضره أخروياً وروحياً، وهو الفاحشة، خيار طبيعي، ولا أحد يتوقع سواه من وصي يعقوب (ع) النبي الرسول يوسف (ع).

روشنگری: چرا زندان؟

گفت: این همان است که مرا در باب او ملامت می کردید. من در پی کامجویی از او بودم و او خویشتن را نگه داشت. اگر آنچه فرمانش می دهم نکند، به زندان خواهد افتاد و خوار و تسلیم خواهد شد * گفت: ای پروردگار من، برای من زندان دوست داشتنی تر است از آنچه مرا به آن می خوانند، و اگر مکر این زنان را از من نگردانی، به آنها میل می کنم و در شمار نادانان درمی آیم * پروردگارش دعایش را اجابت کرد و مکر زنان را از او دور نمود؛ که او شنوا و دانا است * پس با آن نشانه ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بیفکنند).²²⁵

اکنون یوسف ۷ در محاصره ی دشمنان خدا درآمده است؛ زنا یا زندان، و آنان هستند که یکی از این دو راه را مشخص می کنند. یوسف از این دو انتخاب خارج نمی شود و آنچه از نظر مادی و دنیوی به او زیان می رساند، یعنی زندان را برمیگزیند؛ نه آنچه به آخرت و روح او آسیب می رساند؛ یعنی زنا. انتخابی طبیعی که هیچ کسی از او یعنی وصی یعقوب ۷ یوسف پیامبر فرستاده شده ۷، جز این انتظار ندارد.

قال أمير المؤمنين علي (ع): (... ولي بيوسف (ع) أسوة، إذ قال رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ، فَإِنْ قَلْتُمْ إِنَّ يَوْسُفَ دَعَا رَبَّهُ وَسَأَلَهُ السَّجْنَ بَسْخَطَ رَبَّهُ فَقَدْ كَفَرْتُمْ، وَإِنْ قَلْتُمْ إِنَّهُ أَرَادَ بِذَلِكَ لُئْلَاءً يَسْخَطُ رَبَّهُ عَلَيْهِ فَاخْتَارَ السَّجْنَ، فَالْوَصِيَّ أَعْذِرُ...).

ولكن السؤال: هل عند الله نجاة يوسف من كيدهن محصورة بالسجن، أم أنه توجد سبل متعددة لنجاته من كيدهن، دون أن يقع عليه أذى السجن؟! أعتقد أن جواب هذا السؤال بسيطاً على من يعتقد أن السماوات والأرض لو كانتا على عبدٍ رتقاً واتقى الله لجعل له الله منهما مخرجاً. ولو كان يوسف غفل عن هذه الحقيقة ﴿..... وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ﴾، ولم يلتفت أن عند الله سبيلاً آخر، بل أكثر من سبيل غير السجن لنجاته من كيدهن.

اميرالمؤمنين عليؑ فرمود: «.... برای من در يوسفؑ الگویی است؛ هنگامی که گفت: «قَالَ رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (گفت: ای پروردگار من، برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند). اگر بگویید یوسف از پروردگارش درخواست کرد و به خاطر خشم پروردگارش، زندان را از او درخواست نمود، به کفر رفته‌اید و اگر بگویید منظورش از این سخن این بود که پروردگارش از او خشمگین نشود و زندان را برگزید، پس وصی معذور است....»²²⁶.

در اینجا پرسشی مطرح می‌شود: آیا برای خداوند نجات دادن یوسف از مکر آنان، فقط به زندان محدود می‌شود؟! یا راه‌های مختلفی برای نجات دادن او از مکر آنان وجود داشت، بدون اینکه آزار زندان به او برسد! من معتقدم پاسخ این پرسش برای کسی که معتقد است «اگر آسمان‌ها و زمین بر بنده‌ای تنگ گردد و او تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه خروجی از آن برایش قرار می‌دهد»، آسان باشد. چه بسا یوسف از این حقیقت غافل شد «..... وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ»²²⁷ «... که تو پیش از این از بی‌خبران بودی) و توجه نداشت که خداوند یک راه دیگر و حتی بیش از یک راه به غیر از زندان برای آزاد کردن او از مکر و حیل‌های آنها دارد.

عن أبي الحسن الرضا (ع)، قال: (قال السجنان ليوسف: إني لأحبك، فقال يوسف: ما أصابني بلاء إلا من الحب إن كانت عمي أحبتي فسرفنتي، وإن كان أبي أحبني فحسدوني إخوتي، وإن كانت امرأة العزيز أحبتي فحبستني، قال: وشكا يوسف في السجن إلى الله فقال: يا رب بماذا استحققت السجن، فأوحى الله إليه أنت اخترته حين قلت ﴿رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾، هلا قلت العافية أحب إلي مما يدعونني إليه).

أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُدَكِّرَ يَوْسُفَ (ع) بِهَذِهِ الْحَقِيقَةِ، وَيَجْعَلُهُ يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ: (العافية أحب إلي مما يدعونني إليه)، بدل أن يقول: ﴿السَّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾. وهل يعتقد أحد أن يوسف لم يكن يعرف هذه الحقيقة، وهو الذي وكل أمره من قبل عندما كان في الجب إلى إله إبراهيم، ولم يختر هو الخروج أو البقاء.

از ابوالحسن امام رضا ۷ روایت شده است که فرمود: «زندان بان به یوسف گفت: من تو را دوست می دارم. یوسف فرمود: هر بلایی به من رسید، از دوست داشتن بود. عمه ام مرا دوست می داشت و مرا دزدید. پدرم مرا دوست می داشت و برادرانم به من حسادت ورزیدند. همسر عزیز نیز مرا دوست می داشت و مرا زندانی نمود. امام ۷ فرمود: یوسف در زندان به خداوند شکایت نمود و عرض کرد: پروردگارا! از چه روی من استحقاق زندانی شدن را پیدا کردم؟ خداوند به او وحی فرمود: هنگامی که گفתי «رَبِّ السَّجُنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (ای پروردگار من، برای من زندان دوست داشتنی تر است از آنچه مرا به آن می خوانند) تو خود آن را برگزیدی؛ چرا نگفتی عافیت از آنچه مرا به آن فرامی خوانند، دوست داشتنی تر است؟».

آیا خداوند نمی تواند یوسف ۷ را به این حقیقت یاد آور شود تا او این گونه دعا نماید: «العافية أحب إلي مما يدعونني إليه» (عافیت از آنچه مرا به آن فرامی خوانند، دوست داشتنی تر است) به جای اینکه بگوید: «السَّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (برای من زندان دوست داشتنی تر است از آنچه مرا به آن می خوانند). و آیا کسی هست که معتقد باشد یوسف این حقیقت را نمی دانست؟؛ در حالی که او کسی بود که پیش تر هنگامی که در چاه بود، کارش را به خدای ابراهیم سپرد و بیرون آمدن یا باقی ماندنش را خودش انتخاب نکرد.

عن أبي عبد الله (ع)، قال: (لما طرح إخوة يوسف يوسف في الجب دخل عليه جبرئيل وهو في الجب، فقال: يا غلام من طرحك في هذا الجب، فقال له يوسف: إخوتي لمنزلتي من أبي حسدوني ولذلك في الجب طرحوني، قال: فتحب أن تخرج منها، فقال له يوسف: ذاك إلى إله إبراهيم وإسحاق ويعقوب، قال: فإن إله إبراهيم وإسحاق ويعقوب يقول لك: قل اللهم إني أسألك بأن فإن لك الحمد كله لا إله إلا أنت الحنان المنان بديع السموات والأرض ذو الجلال والإكرام صل على محمد وآل محمد واجعل لي من أمري فرجاً ومخرجاً وارزقني من حيث أحتسب ومن حيث لا أحتسب، فدعا ربه فجعل الله له من الجب فرجاً ومن كيد المرأة مخرجاً وأعطاه ملك مصر من حيث لم يحتسب).

فلماذا غفل الآن عن أن يقول: (ذاك إلى إله إبراهيم وإسحاق ويعقوب) ؟

از ابو عبدالله امام صادق ۷ روایت شده است که فرمود: «هنگامی که برادران یوسف، او را در چاه انداختند، جبرئیل بر او وارد شد در حالی که او در چاه بود. جبرئیل عرض کرد: ای پسر! چه کسی تو را در این چاه

انداخت؟ يوسف به او گفت: برادرانم؛ به خاطر جایگاهی که نزد پدرم داشتیم، به من حسادت ورزیدند و به همین دلیل مرا در چاه انداختند. عرض کرد: آیا دوست داری که از آن بیرون بیایی؟ يوسف به او فرمود: این بر عهدهی خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. عرض کرد: خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب به تو می فرماید بگو: «اللهم إني أسألك بأن فإن لك الحمد كله لا إله إلا أنت الحنان المنان بديع السموات والأرض ذو الجلال والإكرام صلّ على محمد وآل محمد واجعل لي من أمري فرجاً ومخرجاً وارزقني من حيث أحتسب ومن حيث لا أحتسب» (بارالها! از تو درخواست می کنم که همهی ستایش ها از آن تو است، جز تو خدایی نیست، مهربان و منت گذار هستی، آفرینندهی آسمان ها و زمین هستی و صاحب جلال و اکرام. بر محمد و آل محمد درود فرست و در کارم گشایش و راه بیرون رفتنی قرار بده و به من از جایی که حساب می کنم و از جایی که حساب نمی کنم، روزی عطا فرما). او از پرودگارش درخواست نمود و خداوند گشایشی از چاه برایش فراهم نمود و از مکر و حيلهی آن زن، راه بیرون رفتنی برایش قرار داد و از جایی که حسابش نمی کرد، فرماندهی مصر را به او عطا فرمود»²²⁸.

پس چرا اکنون غافل شد از اینکه بگوید: «ذاک الی اله ابراهیم و اسحاق و یعقوب» (این بر عهدهی خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب است)؟

وهل يعتقد أحد أن يوسف (ع) لا يستحق أن يذكره الله، أو أنه (ع) ليس أهلاً لذلك، أم هل يعتقد أحد أن في ساحتها سبحانه وتعالى بخلاً عن أن يتفضل بتذكير وتعليم يوسف نبيه الكريم أن يدعو بهذا لينجو من المكر والسجن معاً، ألم يرسل سبحانه وتعالى جبرائيل (ع) ليُذَكِّرَ يوسف ويعلمه الدعاء لينجو من الجب.

لماذا الآن الله سبحانه وتعالى الكريم الرؤوف الرحيم يترك يوسف (ع) في حيرته، ولا يُذَكِّرُه ولا يُعَلِّمُه دعاءً ينجو به من المكر والسجن معاً؟! لماذا الآن يوسف لا يجد أمام عينيه سبيلاً لنجاته من المكر إلا السجن ولا يجد إلا هذا الدعاء: ﴿السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾؟!!

إن هذا السؤال وغيره من الأسئلة في مسيرة يوسف (ع) يجيبه تعالى في آية عظيمة من آيات سورة يوسف، فبين فيها تعالى أن كل سكرة وحركة وغفلة وذكرى وعلم وجهل هي ضرورية في مسيرة تمكين وتعليم يوسف (ع)، يقول تعالى في هذه الآية: أنا أمسك بمعصم يوسف (ع) وأقوده إلى التمكين والعلم والمعرفة ﴿كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

إذن، فمن هذه الآية ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ نعرف أن دخول يوسف (ع) السجن واقع ضمن حكمة إلهية، وأكد أنه يصب في تمكين يوسف وتعليمه، بل وأدائه لرسالته الإلهية.

آیا کسی هست که اعتقاد داشته باشد به اینکه یوسف ۷ مستحق آن نبود که خداوند او را یاد کند؟! یا اهلّیت و شایستگی آن را نداشته باشد؟! و یا آیا کسی هست که معتقد باشد به اینکه در ساحت خداوند سبحان و متعال، بُخلی وجود داشته باشد تا به یوسف، پیامبر بزرگوار تفضّل نفرماید و یاد ندهد تا این دعا را بخواند، تا از مکر و حيله و از هم زندان، توأمّاً نجات یابد؟! آیا خداوند سبحان و متعال جبرئیل ۷ را نفرستاد تا به یوسف یادآوری کند و به او دعایی تعلیم دهد تا از چاه راهایی یابد؟! حال چرا اکنون خداوند سبحان و متعال کریم روؤف رحیم، یوسف ۷ را در سرگردانی و حیرتش رها می‌کند و او را یادآور نمی‌شود و دعایی یاد نمی‌دهد تا به واسطه‌ی آن هم از مکر و حيله، و هم از زندان خلاصی یابد؟! چرا اکنون یوسف ۷ برای نجاتش از مکر و حيله، راهی جز زندان نمی‌بیند و دعایی جز این نمی‌گوید؟! «السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند).

خداوند متعال به این پرسش و سایر پرسش‌ها در مسیر یوسف ۷، در آیه‌ی بزرگی از آیات سوره‌ی یوسف پاسخ می‌دهد. خداوند متعال در این آیه بیان فرموده است که هر سکون، حرکت، غفلت، یادآوری، آگاهی و نادانی، در مسیر تمکین دادن و تعلیم یوسف ۷ ضروری می‌باشد. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: من دست یوسف ۷ را می‌گیرم و او را به سوی تمکین و علم و شناخت سوق می‌دهم: «كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»²²⁹ (و اینچنین یوسف را در زمین تمکین دادیم تا به او تعبیر خواب آموزیم و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

بنابراین از این آیه «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند) درمی‌یابیم که وارد شدن یوسف ۷ به زندان، حکمتی الهی دربردارد و تاکید می‌کنم که راستای قالب‌ریزی تمکین و تعلیم یوسف، و حتی به انجام رسانیدن رسالت الهی‌اش می‌باشد.

أما تعلق السجن بتمکین یوسف وتعلیمه، فقد تبین فیما مضی من الإضاءات، وأما تعلق دخول یوسف إلى السجن بأدائه لرسالته فهو ما أريد بيانه، ويتلخص في أمور منها:

ارتباط زندان با تمکین و آموزش یوسف، در روشنگری‌های پیشین روشن شد. اما ارتباط بین وارد شدن یوسف به زندان با انجام رسالتش، موضوعی است که می‌خواهم آن را بیان کنم، و در چند مورد خلاصه می‌شود:

إنَّ یوسف (ع) إن كان قد صدع برسالته من الله خارج السجن ولم يتحصل إيمان أي شخص به، فلا بد من إيجاد محیط آخر لتبليغ الرسالة.

1- یوسف رسالتش از سوی خداوند را از بیرون زندان آغاز کرد و ایمان هیچ کسی به او حاصل نشد؛ در نتیجه باید محیط دیگری برای تبلیغ رسالت ایجاد شود.

یوسف (ع) خارج السجن عبد مملوك، ولا شك أن حال العبد المملوك في داخل السجن أكثر حرية منه وهو في خارج السجن وتحت سلطة مولاه، فإن قيد العبودية أعظم من قيود السجن. فالسجن وفرّ ليوسف وقتاً أكثر وجواً أكثر حرية ليصدع بدعوة التوحيد.

2- یوسف بیرون از زندان، بندهای در تملک دیگری بود. شکی نیست که درجه‌ی آزادی برای بندهای که در تملک دیگری است، در داخل زندان، بیش‌تر از بیرون زندان و تحت سیطره‌ی آفایش بودن، می‌باشد. قید و بند بندگی، بزرگ‌تر از قید و بند زندان است. زندان برای یوسف، وقت و فضای آزاد بیش‌تری فراهم نمود تا دعوت توحیدی را به انجام رساند.

في السجن الكل سواسية العبد المملوك والحر فلا أحد ينظر إلى يوسف على أنه عبد مملوك ولا يستحق السماع منه.

3- همه در زندان مساوی‌اند؛ بندهای مملوک و فرد آزاده. بنابراین کسی به یوسف به چشم بندهای مملوک که حرف‌هایش شایستگی شنیده شدن نداشته باشد، نگاه نمی‌کرد.

تقبّل الإنسان للدين والدعوة لطاعة الله سبحانه وهو في ضيق يكون أكبر بكثير منه مما لو كان في يسر وراحة، ولذا نجده تعالى يقول: ﴿وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾. ﴿وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾، أي يرجعون إلى الحق وإلى الله سبحانه، ولا شك أن السجن ضيق وعسر وشدة بالنسبة لأي إنسان، ولذا نجد أن دعوة يوسف إلى التوحيد ورسالته من الله سبحانه شقت طريقها إلى قلوب من كانوا في السجن، فتعاطف معه كثير منهم وآمن به السجين الذي نجا كما تقدم في الإضاءات، فلو لم يكن من دخول يوسف السجن إلا إيمان هذا السجين لكفى.

4- پذیرش دین و دعوت به اطاعت از خداوند سبحان برای انسان در حالت سختی و تنگنا، بسیار راحت‌تر از هنگامی است که در آسانی و راحتی باشد. به همین جهت می‌بینیم که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾²³⁰ (و آیه‌ای به آنان نشان ندادیم مگر از آیه‌ی دیگر عظیم‌تر بود، آنگاه همه را به عذاب گرفتار کردیم، باشد که بازگردند) و ﴿وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ

الْعَذَابِ الْأَذْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»²³¹ (و عذاب دنیا را پیش از آن عذاب بزرگتر به ایشان بچشانیم، باشد که بازگردند)؛ یعنی به حق و به سوی خداوند سبحان بازگردند. شکی نیست که زندان برای هر انسانی، تنگنا و سختی و رنج و زحمت دارد؛ بنابراین می‌بینیم که دعوت یوسف به توحید و رسالتش از سوی خداوند سبحان، راهش را به دل‌های افرادی که در زندان بودند، باز می‌نماید. بسیاری از آنان با او رابطه برقرار کردند و همان طور که در روشنگری‌ها پیش‌تر بیان شد، زندانی که نجات یافت، به او ایمان آورد، و اگر وارد شدن یوسف به زندان فقط باعث ایمان آوردن همان یک زندانی شده باشد، کفایت می‌کند.

دعوة یوسف إلى التوحيد شاملة لمن خارج السجن ومن في السجن، ولم يكن هناك طريق لإيصال دعوته (ع) إلى داخل السجن وبالصورة الصحيحة إلا دخول يوسف بنفسه إلى داخل السجن.

5- دعوت یوسف به توحید، هم شامل افرادی بیرون از زندان می‌شد و هم کسانی که داخل زندان بودند و هیچ راهی برای رسانیدن دعوت یوسف به داخل زندان به شکل درست و صحیح آن وجود نداشت مگر با وارد شدن خود یوسف به زندان.

وأخيراً أقول: إن دعوة يوسف إلى التوحيد لم تجد لها موضعاً في المجتمع الذي كان فيه وهو خارج السجن، ولكنها شقت طريقها إلى قلوب الناس لما دخل يوسف (ع) السجن، وبدأت الدعوة إلى التوحيد من السجن بداية حقيقية، ولها من يؤمن بها وينتصر لها، وهذا السجين الذي آمن انتصر لدعوة يوسف الإلهية لما وجد الفرصة الملائمة من خلال رؤيا الملك، وهذا المؤمن عرض نفسه للخطر بحساب أهل المادة وهو يخالف ملاء الملك في رأيهم حيث ﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ﴾، ثم يذكر يوسف في محضر الملك وملئه ﴿وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ﴾.

وأخيراً ذهب إلى السجن وخاطب يوسف (ع) المتهم والذي سجنه عزيز مصر وبمحضر السجانين بهذا الخطاب ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصَّادِقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ﴾، ليس فقط يعلمون تأويل الرؤيا، بل يعلمون أيضاً بصدقك ورسالتك من الله، ويعلمون بالظلم الذي وقع عليك، لقد اضطر الإيمان هذا السجين إلى ذكر يوسف (ع) رغم الخطر المحتمل.

در پایان می‌گوییم: دعوت یوسف به توحید، در جامعه‌ای که در آن بود و در حالی که او در بیرون از زندان بود، هیچ جایگاهی نداشت؛ ولی وقتی یوسف ۷ وارد زندان شد، راهش را به دل‌های مردم باز نمود و دعوت به توحید از دورن زندان، به طور حقیقی آغاز گردید. کسانی به او ایمان آوردند و او را یاری نمودند. آن زندانی که ایمان آورد، هنگامی که فرصت مناسبی از طریق رؤیای پادشاه به دست آورد، دعوت الهی یوسف را یاری داد. از نظر مادی‌گرایان، این مؤمن با مخالفت کردن با رأی و نظر بزرگان پادشاه، خود را در معرض خطر قرار داد؛ هنگامی که آنها گفتند: «قَالُوا أَضَلَّكُمْ أَهْلَامٌ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَهْلَامِ بِعَالَمِينَ»²³² (گفتند: اینها خواب‌های آشفته است و ما را به تعبیر این خواب‌ها، آگاهی نیست)، سپس یوسف را در حضور پادشاه و بزرگان او یاد می‌شود: «وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ»²³³ (یکی از آن دو، که رها شده بود و پس از مدتی به یادش آمده بود، گفت: من شما را از تعبیر آن آگاه می‌کنم، مرا نزد او بفرستید).

در پایان، او به زندان رفت و یوسف متهم ۷ را مورد خطاب قرار داد، همان که عزیز مصر زندانی‌اش کرده بود و در حضور زندانیان، او را اینگونه مخاطب قرار می‌دهد: «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ»²³⁴ (ای یوسف، ای مرد راست‌گویی، برای ما تعبیر کن که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می‌خورند، و هفت خوشه‌ی سبز باشد و هفت خوشه‌ی خشک دیگر، که من نزد مردم بازگردم، باشد که آگاه گردند)؛ نه فقط تأویل رؤیا را، بلکه راست‌گویی تو و رسالت تو را از سوی خداوند، بدانند و از ستمی که بر تو روا شد، آگاه شوند. ایمان این زندانی به رغم خطر احتمالی که برایش وجود داشت، او را وادار به یاد آوردن یوسف ۷ نمود.

والنتيجة، فإن السجن كان المكان والظرف الذي شقت منه دعوة يوسف إلى التوحيد طريقها إلى قلوب كثير من الناس في مصر، ليؤمنوا بها ويوحدوا الله، بل وآمن بها بعض من كانوا في قصر الملك، واستمر الإيمان بالتوحيد الذي صدع به يوسف (ع) في مصر، بل وفي قصر ملك مصر حتى زمن رسالة موسى (ع)، وهذا مؤمن آل فرعون في زمن موسى (ع) يذكر يوسف (ع) كرسول من الله يؤمن به وبرسالته: ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنَ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ﴾.

نتیجه اینکه زندان، مکان و ظرفی بود که دعوت یوسف به توحید، راهش را به قلب‌های بسیاری از مردم مصر باز کرد، تا به او ایمان آورند و خدا را یگانه بشمارند. حتی برخی از افرادی که در قصر پادشاه بودند، به او ایمان آوردند و ایمان به توحیدی که یوسف ۷ در مصر پایه‌ریزی نمود، ادامه پیدا کرد و حتی در قصر پادشاه مصر تا زمان رسالت موسی ۷ نیز ادامه یافت. این مؤمن آل فرعون در

232 - یوسف: 44.

233 - یوسف: 45.

234 - یوسف: 46.

زمان موسی است که یوسف را به عنوان فرستاده‌ای از سوی خداوند که به او و رسالتش ایمان دارد، یاد می‌کند: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ»²³⁵ (و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس از او دیگر پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کار شک‌آورنده را اینگونه گمراه می‌سازد).

إضاءة

﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجُنُّهُ حَتَّى حِينٍ﴾.

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾.

الآيات التي رافقت يوسف (ع) بإذن الله لم تكن عصا تتحول أفعى، ولم تكن يداً تشع نوراً ولم تكن بحراً يمشق، بل كانت قميصاً أظهر حق يوسف (ع) وكانت توفيقاً وتسديداً إلهياً لمسيرة يوسف (ع)، فمن هم وكم هم الذين يرون أن القميص الذي تمزق بل تمزقه بالذات كان آية؟ وأين هم الذين يرون توفيق وتسديد الله ليوسف (ع) ليعرفوا انه مرسل من الله سبحانه؟ تلك الآيات رافقت يوسف وراها أولئك الذين رافقوا مسيرة يوسف (ع)، ولكنهم لم يروها كآيات، وكان أن قرروا ﴿مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجُنُّهُ حَتَّى حِينٍ﴾.

روشنگری

﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجُنُّهُ حَتَّى حِينٍ﴾²³⁶ (پس با آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بیفکنند).

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾²³⁷ (و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس از او دیگر پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کار شک‌آورنده را اینگونه گمراه می‌سازد).

آیات و نشانه‌هایی که با اجازه‌ی خداوند همراه یوسف بودند، عصایی نبود که تبدیل به مار شود، دستی نبود که نورانی شود و دریایی نبود که شکافته شده باشد، بلکه پیراهنی بود که حق یوسف را آشکار می‌کرد و توفیق و تسدیدی الهی برای مسیر یوسف بود. چه کسانی و چه تعداد هستند، آنان که

235 - غافر: 34.

236 - یوسف: 35.

237 - غافر: 34.

می‌بینند لباسی که پاره شد و به عبارت بهتر پاره‌اش کردند، به خودی خود، آیه و نشانه‌ای باشد؟ کجا هستند آنان که توفیق و تسدید خداوند برای یوسف را ببینند تا بدانند که او فرستاده‌ای از سوی خداوند سبحان است؟ آن آیات و نشانه‌ها همراه یوسف بود و کسانی که همراه مسیر یوسف بودند، آنها را دیدند، ولی نه به عنوان آیات و نشانه‌ها؛ چرا که چنین گفتند: «مَنْ بَعْدَ مَا رَأُوا الْآيَاتِ لَيْسُجُنَّتْ حَتَّى حِينٍ» (با آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بیفکنند).

عن أبي جعفر (ع) في قوله: ﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسُجُنَّتْ حَتَّى حِينٍ﴾، (فَالْآيَاتِ شَهَادَةُ الصَّبِيِّ وَالْقَمِيصِ الْمَخْرُوقِ مِنْ دُبُرِ وَاسْتَبَاقَهُمَا الْبَابُ حَتَّى سَمِعَ مَجَادِبَتَهَا إِيَاهُ عَلَى الْبَابِ فَلَمَّا عَصَاها فَلَمْ تَزَلْ مَلْحَةً بِزَوْجِهَا حَتَّى حَبْسِهِ، ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ﴾، يقول: عبدان للملك احدهما خباز والآخر صاحب الشراب والذي كذب ولم ير المنام هو الخباز).

ابو جعفر امام باقر در مورد این سخن خداوند «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسُجُنَّتْ حَتَّى حِينٍ» (پس با آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بیفکنند) فرمود: «نشانه‌ها، شهادت کودک و لباس پاره شده از پشت و رفتن آن دو به سمت درب می‌باشد تا آنجا که علاقه‌مندی آن زن نسبت به ایشان را از پشت در شنید. وقتی گیر افتاد، مرتب به همسرش اصرار می‌کرد، تا اینکه او را به زندان افکند. «وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ»²³⁸ (دو جوان نیز با او به زندان افتادند). می‌فرماید: دو بنده‌ی پادشاه بودند؛ یکی از آنها نانوا و دیگری مسؤول شراب بود. فردی که دروغ گفت و خواب ندید، آن نانوا بود».

لم تكن هذه الآيات هي كل ما رافق دعوة ومسيره يوسف (ع)، بل ما جاء به كل الأنبياء المرسلين (ع) كدليل على الدعوة الإلهية التي كلفوا بها، جاء به يوسف (ع)، فهو (ع) لم يكن شاذاً عن المرسلين وعن طريقهم الواحد للدلالة على رسالتهم، ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ﴾ طريقهم المبين (الوصية أو النص، العلم والحكمة، راية البيعة لله أو الملك لله أو حاكمية الله)، هذه الآيات الثلاث البينة جاء بها يوسف (ع) ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ﴾.

وقبل أن نعرف كيف ومتى وأين جاء بها يوسف (ع)، نحتاج إلى معرفة ما تمثله هذه الأمور الثلاثة في خط الدعوة الإلهية عموماً.

قال تعالى: ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ

نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ * وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٢٣٩﴾

این آیات و نشانه‌ها، تمام آنچه همراه دعوت و مسیر یوسف بود، نبود؛ بلکه یوسف هر آنچه همه‌ی پیامبران فرستاده شده به عنوان دلیل بر دعوت الهی که بر آن تکلیف شده بودند، آوردند، با خود آورده بود. ایشان جدای از فرستادگان و راه یکسان آنان برای دلالت بر رسالتشان، نبود: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ»²³⁹ (بگو: من از میان دیگر پیامبران بدعتی تازه نیستم). راه آشکار آنان «وصیت یا نص، علم و حکمت، پرچم بیعت از آن خداوند است (البیعت لله) یا فرمان‌روایی برای خدا است (الملك لله) یا حاکمیت خداوند (حاکمیت الله)» می‌باشد. یوسف این نشانه‌های آشکار سه‌گانه را با خود آورد. «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ» (و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد).

پیش از آنکه بدانیم یوسف چگونه، چه هنگام و کجا آنها را آورد، باید ببینیم در خط سیر کلی دعوت الهی، این موارد سه‌گانه چگونه تمثیل می‌یابند.

حق تعالی می‌فرماید: (آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمان‌ها و زمین است رام و مسخر شما کرده است و نعمت‌های خود را چه آشکار و چه پنهان، به تمامی بر شما ارزانی داشته است؟ در حالی که پاره‌ای از مردم بی هیچ دانشی یا راهنمایی و کتاب روشنی، درباره‌ی خدا جدال می‌کنند * و چون به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه، ما از آیینی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم اگر چه شیطان آنها را به عذاب آتش فراخوانده باشد * هر که روی خویش به خدا کند و نیکوکار باشد، هر آینه به دستگیری استواری چنگ زده است، و پایان همه کارها به سوی خداوند است).²⁴⁰

دعوة الحق لا يمكن أن تكون وحدها، دون وجود دعوات باطلة تعارضها، فمنذ اليوم الأول الذي كان فيه نبياً يوصي لمن بعده بأمر الله سبحانه، وجدنا مدعياً مبطلاً يعارض دعوة الحق، فآدم (ع) أول أنبياء الله مبعثاً يوصي لهابيل (ع)، ويقوم قابيل بمعارضة دعوة الحق، وادعاء حق الخلافة، وحتى القربان الذي كان الفيصل في تحديد وصي آدم (ع)، لم يقبل به قابيل كآية دالة على هابيل وصي آدم، وأقدم قابيل على تهديد هابيل الوصي، ثم قتله دون تردد أو خوف من الله سبحانه: ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.

وهذا حصل مع يوسف (ع) لما حسده إخوته. بل وجرى مع كل الأوصياء (ع)، فكما أن الله سبحانه وتعالى يصطفي رسله، كذا فإن إبليس (لعنه الله) يختار من جنده من يعارض دعوة الحق. فالله سبحانه وتعالى يختار هابيل (ع)، وإبليس (لعنه الله) يختار قابيل ليعارض داعي الله، والله يختار محمداً (ص)، وإبليس يختار مسيلمة وسجاح والأسود وغيرهم ليعارضوا داعي الحق محمداً (ص).

غير ممكن است دعوت حق بدون اینکه دعوت‌های باطلی در تعارض با آن باشند، تنها و یگانه باشد. از همان روز اول که پیامبری بود که به دستور خداوند سبحان به شخص پس از خودش وصیت نماید، مدعی باطلی را می‌بینیم که با دعوت حق مخالفت می‌کند. آدم ۷ اولین پیامبران مبعوث‌شده‌ی خداوند بود که به هابیل ۷ وصیت نمود و قابیل به مخالفت با دعوت حق برخاست و ادعای حق خلافت و جانشینی نمود، و حتی قابیل، قربانی که فیصله دهنده‌ی موضوع مشخص کردن وصی آدم ۷ بود را به عنوان دلیل و نشانه‌ای برای هابیل وصی آدم، نپذیرفت و اقدام به تهدید قابیل وصی نمود و پس از آن، بدون هیچ تردید یا ترسی از خداوند سبحان، او را به قتل رسانید: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِيَدَيْكَ لِأَفْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»²⁴¹ (و خبر راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان، آنگاه که قربانی کردند، از یکیشان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را خواهم کشت. گفت: خداوند فقط قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد * اگر تو بر من دست گشایی تا مرا بکشی، من بر تو دست نگشایم که تو را بکشم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است می‌ترسم * می‌خواهم که هم گناه مرا به گردن گیری و هم گناه خود را تا از دوزخیان گردی که این است پاداش ستم‌کاران * نفسش او را به کشتن برادر ملزم نمود. پس او را کشت و از زیان‌کاران گردید).

چنین واقعه‌ای برای یوسف ۷ وقتی برادرانش به او حسادت ورزیدند، روی داد. و حتی بر همه‌ی اوصیا نیز جاری شده است. همان طور که خداوند سبحان و متعال فرستادگانش را برمی‌گزیند، ابلیس (لعنت الله) از بین سربازانش کسی را انتخاب می‌کند تا با دعوت حق مخالفت کند. خداوند سبحان و متعال، هابیل را انتخاب می‌کند و ابلیس (لعنت الله) قابیل را، تا با دعوت کننده به سوی خداوند، مخالفت ورزد. خداوند، محمد k را انتخاب می‌کند و ابلیس، مسیلمه، سجاح، آسود و سایرین را انتخاب می‌کند تا با دعوت کننده‌ی حق، حضرت محمد k مخالفت کنند.

وهنا أوجه السؤال: هل يُعذَر من ترك اتباع محمد (ص) بحجة وجود أكثر من دعوة في الساحة، وأنه لا يستطيع تمييز المحق من المبطل!!!

والحق، إنه لا يعذر ويكون مصيره إلى جهنم تماماً كأولئك الذين اتبعوا من ادعوا النبوة أو الرسالة كذباً وزوراً.

حال با پرسشی روبه‌رو می‌شویم: آیا عذر کسی که با بهانه‌ی وجود داشتن بیش از یک دعوت در میدان و اینکه او نمی‌تواند دعوت حق را از باطل تشخیص دهد و پیروی از حضرت محمد k را ترک گوید، پذیرفتنی است؟!!!!

حقیقت این است که عذر و بهانه‌ی این فرد پذیرفته نیست و عاقبتش جهنم است؛ همچون تمامی کسانی که از اشخاصی پیروی نمودند که از روی دروغ و روی‌گردانی از حق، ادعای پیامبری یا رسالت نمودند.

ثم هل ان الله سبحانه وتعالى وضع قانوناً يعرف به داعي الحق في كل زمان وهو حجة الله على عباده وخليفة الله في أرضه وطاعته طاعة الله ومعصيته معصية الله، والإيمان به والتسليم له هو الإيمان بالله والتسليم لله والكفر به والالتواء عليه، هو الكفر بالله والالتواء على الله.

أم أن الله ترك الجبل على الغارب (حاشاه سبحانه وتعالى) وهو الحكيم المطلق وقدر كل شيء فأحسن تقديره، ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾، وهو ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.

حال آیا خداوند سبحان و متعال، قانونی وضع کرده است که دعوت کننده‌ی حق در هر زمان، به وسیله‌ی آن شناخته شود؟ کسی که حجت خداوند بر بندگانش و خلیفه و جانشین او در زمینش می‌باشد و اطاعت از او، اطاعت از خداوند و سرپیچی از او، سرپیچی از خداوند محسوب می‌شود، و ایمان آوردن به او و تسلیم شدن به او، ایمان آوردن به خداوند و تسلیم خداوند شدن به او است، و کفر به او و روی‌گردانی از او، کفر به خداوند و روی‌گردانی از او می‌باشد.

یا اینکه خداوند ریسمان را بر پشت شترش انداخته است؟! (از او سبحان و متعال، بسی به دور است) و حال آنکه او حکیم مطلق است و هر چیزی را مقداری قرار داده و چه نیکو تقدیر فرموده است: «﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾»²⁴² (و هر چیز را نزد او مقداری معین است) و او «﴿عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾»²⁴³ (آن دانای غیب که به قدر ذره‌ای یا کوچک‌تر از آن و یا بزرگ‌تر از آن در آسمان‌ها و زمین از او پنهان نیست، و همه در کتابی آشکار آمده است).

فالنَّتيجة، أن مقتضى الحكمة الإلهية هو وضع قانون لمعرفة خليفة الله في أرضه في كل زمان، ولا بد أن يكون هذا القانون وضع منذ اليوم الأول الذي جعل فيه الله سبحانه خليفة له في أرضه، فلا يمكن أن يكون هذا القانون طارئاً في إحدى رسالات السماء المتأخرة عن اليوم الأول، لوجود مكلفين منذ اليوم الأول، ولا

أقل أن القدر المتيقن للجميع هو وجود إبليس كمكلف منذ اليوم الأول، والمكلف يحتاج هذا القانون لمعرفة صاحب الحق الإلهي، وإلا فإنه سيعتذر عن اتباع صاحب الحق الإلهي بأنه لم يكن يستطيع التمييز، ولا يوجد لديه قانون إلهي لمعرفة هذا الخليفة المنصب من قبل الله سبحانه وتعالى.

والقدر المتيقن للجميع حول تاريخ اليوم الأول الذي جعل فيه الله خليفة له في أرضه هو:

إن الله نص على آدم وانه خليفته في أرضه بمحضر الملائكة (ع) وإبليس.

بعد أن خلق الله آدم (ع) علّمه الأسماء كلها.

ثم أمر الله من كان يعبده في ذلك الوقت الملائكة وإبليس بالسجود لآدم.

نتيجة اینکه حکمت الهی اقتضا می‌کند قانونی برای شناخت خلیفه و جانشین خداوند در زمین و در هر زمان قرار داده شود و الزاماً این قانون باید از همان روز اولی که خداوند سبحان خلیفه‌اش را در زمینش قرار داده است، وضع شده باشد. با وجود مکلفان از همان روز اول که حداقل همه بر این موضوع اتفاق نظر دارند که ابلیس از همان روز اول به عنوان یک شخص مکلف وجود داشته است، این قانون نمی‌تواند در یکی از رسالت‌های بعدی آسمانی رها شده باشد؛ در حالی که مکلف برای شناخت صاحب حق الهی به این قانون نیازمند است! در غیر این صورت، او از دنباله‌روی از صاحب حق الهی معذور خواهد بود؛ چرا که قادر نبوده است تا تمایزی قایل شود و قانونی الهی برای شناخت این خلیفه‌ای که از سوی خداوند سبحان و متعال منصوب شده است، در دست نداشته است!

آنچه همه درباره‌ی پیشینه‌ی روز اولی که خداوند خلیفه و جانشینش را در زمینش قرار داد، اتفاق نظر دارند، این است که:

1- خداوند در حضور فرشتگان و ابلیس به آدم تصریح فرمود؛ اینکه او خلیفه و جانشینش در زمینش می‌باشد.

2- پس از اینکه خداوند، آدم را آفرید، همه‌ی نام‌ها را به او تعلیم داد.

3- سپس خداوند به همه‌ی کسانی که در آن هنگام او را می‌پرستیدند یعنی فرشتگان و ابلیس، دستور داد به آدم سجده کنند.

قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾، ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾، ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ

سَاجِدِينَ»، ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾.

حق تعالی می فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»²⁴⁴ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه ای قرار می دهم. گفتند: آیا کسی را قرار می دهی که در آنجا فساد کند و خون ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم؟! گفت: آنچه من می دانم، شما نمی دانید) ، «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»²⁴⁵ (و تمام نام ها را به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می گوئید مرا به نام های این چیزها خبر دهید) ، «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»²⁴⁶ (چون آفرینش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید) و «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»²⁴⁷ (و آنگاه که به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید، همه جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربرتافت سجده کردند. آیا او و فرزندان او به جای من به دوستی می گیرید، حال آنکه دشمن شمايند؟ ظالمان بد چیزی را به جای خدا برگزیدند).

هذه الأمور الثلاثة هي قانون الله سبحانه وتعالى لمعرفة الحجة على الناس و خليفة الله في أرضه وهذه الأمور الثلاثة قانون سنَّه الله سبحانه وتعالى لمعرفة خليفته منذ اليوم الأول، وستمضي هذه السنة الإلهية إلى انقضاء الدنيا وقيام الساعة.

﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾.

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾.

این موارد سه گانه قانون خداوند سبحان و متعال برای شناخت حجت بر مردم و جانشین خداوند در زمینش می باشد. این موارد سه گانه قانونی است که خداوند سبحان و متعال برای شناخت خلیفه و جانشینش از همان روز اول، سنت قرار داده است و این سنت الهی تا پایان دنیا و بر پا شدن ساعت ادامه خواهد داشت.

﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾²⁴⁸ (این سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز

244 - بقره: 30.

245 - بقره: 31.

246 - حجر: 29.

247 - كهف: 50.

248 - احزاب: 62.

بود و در سنت خدا تغییر نخواستی یافت).

«سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»²⁴⁹ (این سنت خداوند است که از پیش چنین بوده، و در

سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت).

كما أنه وببساطة: أي إنسان يملك مصنعاً أو مزرعة أو سفينة أو أي شيء فيه عمال يعملون له فيه، لا بد أن يُعَيَّنَ لهم شخصاً منهم يرأسهم، ولا بد أن ينص عليه بالاسم وإلا ستعم الفوضى، كما لا بد أن يكون أعلمهم وأفضلهم، ولا بد أن يأمرهم بطاعته ليحقق ما يرجو، وإلا فإن قصر هذا الإنسان في أي من هذه الأمور الثلاثة فسيجانب الحكمة إلى السفه، فكيف يُجوز للناس على الله ترك أي من هذه الأمور الثلاثة وهو الحكيم المطلق!!؟

یک مثال ساده: اگر انسانی کارخانه یا مزرعه یا یک کشتی یا هر چیز دیگری داشته باشد که در آن کارگرانی باشند که برایش کار می‌کنند، باید شخصی را معین نماید تا ریاست آنان را بر عهده گیرد و باید او را به اسم معرفی کند، وگرنه هرج و مرج و بی‌نظمی به وجود خواهد آمد. به علاوه این شخص، باید داناترین و برترین آنها باشد و چاره‌ای ندارد از اینکه به آنها دستور بدهد که از او اطاعت کنند تا آنچه انتظار دارد، تحقق یابد. اگر این انسان در هر کدام از این موارد سه‌گانه کوتاهی کند، حکمتش به سفاقت و حماقت متمایل می‌شود. حال چگونه مردم مجاز می‌دانند که خداوند حتی یکی از این موارد سه‌گانه را ترک گوید؟! در حالی که او حکیم مطلق می‌باشد!

وإذا تعرضنا إلى هذا القانون الإلهي بشيء من التفصيل نجد أن النص الإلهي على آدم (ع) تحول إلى الوصية لعله وجود الخليفة السابق، فهو ينص على من بعده بأمر الله سبحانه وتعالى، وهذا من ضمن واجبه كخليفة لله في أرضه قال تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾.

أما تعليم الله سبحانه لآدم الأسماء فالمراد منه معرفته بحقيقة الأسماء الإلهية، وتحليه بها وتجليها فيه، ليكون خليفة الله في أرضه. وهو (ع) أنبأ الملائكة بأسمائهم أي عرفهم بحقيقة الأسماء الإلهية التي خلُقوا منها، فالله سبحانه عرف آدم كل الأسماء الإلهية وبحسب مقامه (ع)، أما الملائكة فلم يكن كل منهم يعرف إلا الاسم أو الأسماء التي خلُق منها، وبهذا ثبتت حجية آدم (ع) عليهم بالعلم والحكمة.

والأمر الثالث في هذا القانون الإلهي هو أمر الله سبحانه وتعالى للملائكة وإبليس بالسجود لآدم، وهذا الأمر هو بمثابة ممارسة عملية للخليفة ليقوم بدوره كمستخلف، وممارسة عملية لعمال الله سبحانه (الملائكة) ليقوموا بدورهم كعمال ومتعلمين عند هذا الخليفة (آدم (ع)).

وهذا الأمر ثبت أن حاكمية الله وملك الله في أرضه يتحقق من خلال طاعة خليفة الله في أرضه.

حال اگر در خصوص این قانون الهی با کمی تفصیل بیشتر دقت کنیم، می بینیم که این نص و تصریح الهی بر آدم، به دلیل وجود خلیفه و جانشین پیشین، به وصیت تبدیل می شود. ایشان به دستور خداوند سبحان و متعال به مابعد خودش تصریح می کند. بنابراین او (حضرت آدم) به عنوان جانشین خداوند در زمینش است، به دستور خداوند سبحان و متعال، جانشین پس از خودش را اعلام می کند، که این عمل، از واجبات خلیفه ی خداوند در زمینش، می باشد. حق تعالی می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»²⁵⁰ (خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید).

اما منظور از تعلیم دادن اسما (نامها) توسط خداوند به آدم، شناخت پیدا کردن او به حقیقت اسمای الهی، آراسته شدن به آنها و متجلی شدن آنها در او می باشد، تا او خلیفه و جانشین خداوند در زمینش شود. او نامهای فرشتگان را به آنان خبر داد؛ یعنی آنان را از حقیقت نامهای الهی که از آن آفریده شده اند، باخبر ساخت. خداوند سبحان همه ی اسمهای الهی را به اندازه ی جایگاه و مقام او، به او شناساند؛ اما هر کدام از ملائکه فقط یک نام یا نامهایی را که از آن آفریده شده اند، می شناسند و به این ترتیب حجت بودن آدم با علم و حکمت بر آنان به اثبات رسید.

مورد سوم در این قانون الهی، فرمان خداوند سبحان و متعال به سجده کردن ملائکه و ابلیس به آدم بود. این فرمان، به منزله ی اقدامی عملی برای خلیفه بود تا نقش خود را به عنوان جانشین و قائم مقام، به انجام برساند، و همین طور اقدامی عملی برای کارگزاران خداوند سبحان (ملائکه) بود تا نقش خود را به عنوان کارگزاران و یادگیرندگان در پیشگاه این خلیفه (حضرت آدم) اجرا نمایند. این موضوع ثابت می کند که حاکمیت و فرمانروایی خداوند در زمینش، از گذرگاه اطاعت از خلیفه و جانشین خداوند در زمینش، محقق می شود.

وهكذا فإن جميع المرسلين ومنهم محمد (ص) كانوا يحملون هذه الراية: (البيعة لله، أو حاكمية الله، أو الملك لله)، ويواجهون الذين يقرون حاكمية الناس ولا يقبلون بحاكمية الله وملكه سبحانه وتعالى. وهم دائماً متهمون بسبب هذه المطالبة وهذه المواجهة، فعیسی (ع) قيل عنه إنه جاء ليطلب ملك بني إسرائيل ليس إلا، وقيل عن محمد (ص): (لا جنة ولا نار ولكنه الملك) أي أن محمداً جاء ليطلب الملك له ولأهل بيته، وقيل عن علي (ع) إنه حريص على الملك.

به این ترتیب، تمام فرستادگان و از جمله حضرت محمدؐ این پرچم را با خود حمل می‌کنند: «بیعت برای خدا یا حاکمیت برای خدا یا پادشاهی از آن خدا است» و با کسانی که حاکمیت را از آن مردم می‌دانند و حاکمیت و پادشاهی خداوند سبحان و متعال را قبول نمی‌کنند، مواجه می‌شوند. آنها (فرستادگان) همواره به دلیل این خواسته و این مواجهه‌شان، متهم می‌شوند؛ مثلاً در مورد حضرت عیسیٰؑ گفته شد آمده است تا پادشاهی بنی اسرائیل را مطالبه کند و نه چیز دیگر، و در مورد حضرت محمدؐ گفتند: «نه بهشتی در کار است و نه آتش، تنها پادشاهی را می‌خواهد»؛ یعنی محمدؐ آمده است تا سلطنت را برای خود و خانواده‌اش بخواهد و در مورد حضرت علیؑ نیز گفته شد که او بر حکومت حریص است.

والحقیقة، أنه من تابع أحوال عيسى أو محمد (ص) أو علي (ع) يجد أنهم معرضون عن الدنيا وزخرفها وما فيها من مال أو جاه، لكن هذا هو أمر الله لهم بأن يطالبوا بملكه سبحانه وتعالى، ثم هم يعلمون أن الناس لن يسلموهم الملك بل سيتعرضون لهم بالسخرية والاستهزاء والهتك ومحاولة القتل أو السجن، فهذا شبيه عيسى (ع) يلبسونه تاجاً من الشوك وهم يسخرون منه قبل صلبه، وعلي (ع) يُكسر باب داره ويُكسر ضلع زوجته الزهراء (ع) ويُجر من داره والسيوف مشرعة بوجهه، وموسى بن جعفر (ع) الذي حدد فداً بأنها الملك وخلافة الله في أرضه يسجن حتى الموت، ومع هذا فإن كثيراً من الجهلة جعلوا ما تشابه عليهم من مطالبة صاحب الحق بملك الله سبحانه وتعالى عاذراً لسقطتهم، وهم يصرخون بوجه صاحب الحق الإلهي إنه جاء ليطلب الملك ليس إلا، والحق إنه لو كان خليفة الله في أرضه طالباً للدنيا أو الملك لما طالب به أصلاً وهو يعلم أن هذه المطالبة ستكون حتماً سبباً لانتهاك حرمة والاستهزاء والتعريض به على أنه طالب دنيا.

ثم لسلك طريقاً آخر يعرفه كل الناس ولكنهم يتغافلون، وهو طريق كل أولئك الذين وصلوا إلى الملك الدنيوي بالخداع والتزوير أو القتل والترويع، فعلي (ع) يطالب بالملك ويقول أنا وصي محمد وأنا خليفة الله في أرضه، وفي المقابل ذلك الذي وصل إلى الملك الدنيوي أبو بكر بن أبي قحافة يقول: أقبولني فلست بخيركم.

فهل أن علياً طالب دنيا أو أن ابن أبي قحافة زاهد بالملك الدنيوي وهو الذي أنكر حق الوصي (ع) وتنكر لوصية رسول الله (ص) لأجل الملك الدنيوي؟! ما لكم كيف تحكمون؟!

ولی در حقیقت هر کس احوال حضرت عیسیٰؑ، محمدؐ یا علیؑ را دنبال کرده باشد، می‌بیند که آنها از دنیا و زینت‌هایش و هرآنچه از مال و مقام در آن است، روی‌گردانند؛ ولی این دستور خداوند برای آنها است، که حکومت او سبحان و متعال را مطالبه نمایند. آنها می‌دانند که مردم این حکومت

را به آنها تسلیم نمی‌کنند بلکه با تمسخر و استهزا و هتک حرمت و اقدام به قتل و زندان افکندن با آنها مواجه می‌شوند. شبیه عیسی^ص را تاجی از خار بر سرش می‌گذارند در حالی که قبل از به صلیب کشیدنش، مسخره‌اش می‌کنند. امام علی^ص، درب خانه‌اش را می‌شکنند، پهلوی همسرش حضرت زهرا^ا را می‌شکنند، او را از خانه‌اش بیرون می‌کشند و شمشیرها را به طرفش می‌گیرند. حضرت موسی بن جعفر^ص وقتی فدک را علامت‌گذاری می‌کند که این پادشاهی و حاکمیت خداوند در زمینش است، تا هنگام وفاتش زندانی می‌شود و با وجود همه‌ی اینها بسیاری از جاهلان، آنچه از مطالبه‌ی صاحب حق حاکمیت خداوند سبحان و متعال برایشان مشتبه شده است را برای خود دلیل قرار می‌دهند تا سقوط کنند در حالی که رو در روی صاحب حق الهی فریاد برمی‌آورند که او فقط برای گرفتن حکومت آمده است نه چیز دیگر. حق این است که اگر خلیفه‌ی خدا در زمینش فقط به دنبال دنیا یا حکومت باشد، اصلاً آن را مطالبه نمی‌کند چون می‌داند این مطالبه به طور قطع سبب هتک حرمت او و مورد استهزا قرار گرفتنش خواهد شد، آن هم با این برچسب که او طالب دنیا است!

سپس طریقه‌ی دیگری را پیش می‌گیرد که همه‌ی مردم آن را می‌شناسند اما از آن غفلت می‌ورزند؛ روش تمام کسانی که با خدعه و تزویر یا قتل و ارباب به حکومت دنیوی رسیدند. امام علی^ص مطالبه‌ی حکومت می‌کند و می‌فرماید که من وصیّ حضرت محمد^ص و خلیفه‌ی خدا در زمینش هستم و در مقابل، کسی که به حکومت دنیوی می‌رسد یعنی ابوبکر پسر ابی قحافه، می‌گوید: «مرا رها کنید که من بهتر از شما نیستم».

آیا امام علی^ص طالب دنیا بود یا ابن ابی قحافه، زاهد به ملک دنیوی؟! در حالی که او کسی است که منکر حق وصیّ^ص و منکر وصیت پیامبر^ص شد آن هم برای حکومت دنیوی!! شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟!

والوصیة بالخصوص جاء بها كل الأوصياء (ع) وأكدوا عليها، بل وفي أصعب الظروف نجد الحسين (ع) في كربلاء يقول لهم ابحثوا في الأرض لا تجدون من هو أقرب إلي محمد (ص) مني (أنا سبط محمد الوحيد على هذه الأرض)، هنا أكد (ع) على الوصية والنص الإلهي ﴿ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾، فالذين يفهمون هذه الآية يعرفون أن الحسين (ع) أراد أن الوصاية محصورة به (ع) لأنه الوحيد من هذه الذرية المستخلفة.

والآن، نعود إلى يوسف لنجد:

در خصوص وصیت، همه‌ی اوصیاء^ص آن را آوردند و بر آن تأکید نمودند حتی در خطرترین موقعیت‌ها؛ امام حسین^ص در کربلا به آنها می‌گوید که تمام دنیا را بگردید، نزدیک‌تر از من به حضرت محمد^ص را نخواهید یافت (من تنها نوه‌ی محمد بر روی زمین هستم). اینجا او^ص بر وصیت و نصّ الهی

تأکید می‌فرماید: «ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»²⁵¹ (فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر، و خداوند شنوا و دانا است). کسانی که مفهوم این آیه را درک می‌کنند می‌دانند که حسین^ص می‌گوید که وصیت فقط مختص به او است چرا که او تنها باقی‌مانده از این ذریه‌ی شایسته‌ی خلافت، می‌باشد. حال باز می‌گردیم به داستان یوسف^ص و می‌بینیم که:

الوصية:

في قول يعقوب (ع) ليوسف (ع): ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

فيعقوب يبين أن يوسف (ع) وصيه وأنه امتداد لدعوة إبراهيم (ع) وبكل وضوح.

وفي قول يوسف (ع): ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾، فيوسف (ع) يؤكد انتسابه إلى الأنبياء (ع) وأنه الخط الطبيعي لاستمرار دعوتهم (ع).

1 - وصيت:

در سخن یعقوب^ص به یوسف^ص: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»²⁵² (و به این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تأویل خواب‌ها را به تو می‌آموزد و همچنان که نعمت خود را پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود، بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می‌کند، که پروردگارت دانا و حکیم است). یعقوب^ص با وضوح کامل، روشن می‌کند که یوسف^ص وصی^ص است و او استمرار دعوت ابراهیم^ص می‌باشد.

و در سخن یوسف^ص: «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»²⁵³ (من پیرو آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم، این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس‌اند)، یوسف^ص تأکید دارد که نسب او به انبیا بازمی‌گردد و او، خط سیر طبیعی استمرار دعوت آنها است.

251- آل عمران: 34.

252- یوسف: 6.

253- یوسف: 38.

العلم:

في قوله: ﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾.

وفي قوله: ﴿... تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِصُونَ﴾.

وفي قوله: ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾.

2 - علم :

در گفته‌ی یوسف: ﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾²⁵⁴ (گفت: طعام روزانه‌ی شما را هنوز نیاورده باشند که پیش از آن، شما را از تعبیر آن خواب‌ها چنان که پروردگارم به من آموخته است، خبر دهم. من آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرنند، ترک کرده‌ام).

و همچنین سخن او: «... تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِصُونَ»²⁵⁵ (.... هفت سال پی در پی بکارید و هر چه می‌دروید، جز اندکی که می‌خورید، با خوشه انبار کنید * از آن پس، هفت سال سخت می‌آید و در آن هفت سال، آنچه برایشان اندوخته‌اید بخورند مگر اندکی که نگه می‌دارید * پس از آن سالی آید که مردمان را باران دهند و در آن سال افشردنی‌ها را می‌فشردند).
و در این سخن او: ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾²⁵⁶ (گفت: مرا بر خزاین این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانایم).

البيعة لله:

في قوله: ﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

254- يوسف:37.

255- يوسف: 47-49.

256- يوسف: 55.

3 - بیعت از آن خدا است:

در گفته ی یوسف⁷: «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»²⁵⁷ (ای دو هم زندانی، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله، آن خداوند یکتای غالب بر همگان؟ * نمی پرستید سواى خدای یکتا را مگر اسم هایى (بت هایى) را که خود و پدرانتان آنها را به نام هایى خوانده اید که خدا حجتى بر اثبات آنها نازل نکرده است. حکمى جز حکم خدا نیست که فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار، ولى بیشتر مردم نمى دانند).

إضاءة

بعد أن عرفنا وجود قانون إلهي لمعرفة خليفة الله في أرضه، وهو مذكور في القرآن الكريم، بل وجاء به كل الأنبياء والمرسلين (ع)، ويوسف (ع) أيضاً جاء به، نحتاج أن ننتفع ونعمل بهذا القانون الإلهي في زمن الظهور المقدس (زمن يوسف آل محمد (ص))؛ لأن من لا يعمل بهذا القانون يكون من أتباع إبليس (لعنه الله) كما تبين.

وأنت تجد حتى في الإنجيل أن عيسى (ع) يؤكد على أن الأنبياء السابقين من بني إسرائيل قد ذكروه وبشروا به وأوصوا به، وكذا جاء بالعلم والحكمة، وأيضاً رفع راية البيعة لله وطالب بملك الله وحاكميته. ومحمد أيضاً أكد هذا الأمر وبيّن أن الأنبياء السابقين ذكروه وبشروا به وأوصوا به، وأنه مذكور في التوراة والإنجيل، وجاء (ص) ليُعلم الكتاب والحكمة، ورفع راية البيعة لله، وطالب بملك الله وحاكميته سبحانه وتعالى في أرضه.

وكذا آل محمد (ص)، وتوجد أكثر من رواية عنهم (ع) أكدوا بها هذا القانون الإلهي، لكي لا يضل شيعتهم. ولكن للأسف مَنْ يدعون أنهم شيعتهم اختاروا في آخر الزمان الكفر بروايتهم والإعراض عنها وعن القرآن الكريم، واتباع العلماء غير العاملين، فأضلّوهم وخلطوا عليهم الحق بالباطل، فلم يعد عندهم قانون لمعرفة الحجة من الله وخليفة الله، مع أن هذا القانون الإلهي لمعرفة الحجة من الله وخليفة الله والوصي الذي يمتحن به الناس موجود في القرآن الكريم، وقد بينته بوضوح لعل من يدعون أنهم شيعة آل محمد، وعامة أصحاب الأديان الإلهية، يلتفتون إلى هذا القانون فينقدون أنفسهم من النار.

روشنگری

پس از اینکه از وجود داشتن قانونی الهی برای شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمینش آگاهی یافتیم -قانونی که در قرآن کریم گفته شده است و تمام انبیا و فرستادگان β از جمله یوسف γ این قانون را با خود آوردند حال باید از این قانون بهره‌گیریم و این قانون الهی را در زمان ظهور مقدس (زمان یوسف آل محمد β) به کار ببندیم؛ چرا که کسی که به این قانون عمل نکند، همان طور که بیان گردید، از پیروان ابلیس که لعنت خدا بر او باد، خواهد شد.

حتی در انجیل می‌بینیم که حضرت عیسی γ تأکید می‌کند که انبیای پیشین بنی اسرائیل او را ذکر کرده، به او بشارت داده و وصیت نموده‌اند. او علم و حکمت آورد و همچنین پرچم «البیعت لله» (بیعت از آن خداوند است) را برافراشت و خواهان سلطنت و حاکمیت خداوند بود. حضرت محمد κ نیز بر این موضوع تأکید می‌فرماید و بیان می‌دارد که انبیای پیشین او را ذکر کرده، به او بشارت داده و وصیت نموده‌اند؛ اینکه ایشان κ در تورات و انجیل ذکر شده است و آمده است تا کتاب و حکمت بیاموزد، پرچم البیعت لله را برافرازد و خواستار سلطنت و حاکمیت خداوند سبحان و متعال در زمینش می‌باشد.

آل محمد β نیز چنین بوده‌اند و چندین روایت از آنها β وجود دارد که بر این قانون الهی تأکید فرموده‌اند تا شیعیان‌شان گمراه نگردند²⁵⁸. ولی با کمال تأسف می‌بینیم که در آخر الزمان، کسانی که ادعای تشیع دارند روایت‌های آنها را منکر می‌شوند و از آنها و قرآن کریم روی برمی‌تابند و علمای بی‌عمل را پیروی می‌کنند؛ آنها نیز گمراه‌شان می‌کنند و حق و باطل را در هم می‌تنند طوری که دیگر قانونی برای شناخت حجت و جانشین خداوند برایشان باقی نمی‌ماند؛ با وجود اینکه قانون شناخت حجت از سوی خداوند و جانشین خداوند و وصی که مردم با آن آزموده می‌شوند، در قرآن وجود دارد و پیش‌تر به وضوح آن را بیان نمودم؛ تا شاید کسانی که ادعای شیعه بودن آل محمد β را دارند و به طور کلی پیروان ادیان الهی متوجه این قانون بشوند و خویش‌شان را از آتش برهانند.

258 - از جمله: از عبد الاعلی روایت شده است: به ابو عبدالله امام صادق \square عرض کردم: کسی که این امر را بر عهده می‌گیرد و مدعی آن است، حجتش چیست؟ فرمود: «از حلال و حرام از او پرسیده می‌شود». راوی می‌گوید: سپس ایشان به من رو نمود و فرمود: «سه دلیل است که در کسی جمع نمی‌شود، مگر اینکه صاحب الامر باشد: اینکه سزاوارترین فرد نسبت به فرد قبلی است، سلاح نزد او است و صاحب وصیت آشکار باشد....». کافی: ج 1 ص 284 ح 2.

حرث بن مغیره می‌گوید: به ابو عبدالله امام صادق \square عرض کردم: صاحب الامر چگونه شناخته می‌شود؟ ایشان \square فرمود: «با آرامش و وقار، و علم، و وصیت». بصائر الدرجات: ص 509.

از ابو جارود نقل شده است که گفت: از ابا جعفر امام باقر \square پرسیدم: امام با چه شناخته می‌شود؟ ایشان \square فرمود: «با چند ویژگی: اولین آن، اینکه از سوی خداوند تبارک و تعالی بر او نصی است و او را نشانه‌ای برای مردم قرار داده است تا بر آنها حجت باشد؛ چرا که رسول خدا \square علی را منصوب فرمود و او را با نام و وجودش به مردم شناسانید. همچنین امامان \square ، اولی دومی را منصوب می‌کنند؛ و اینکه از او پرسش می‌شود و پاسخ می‌گوید، و اینکه در حضورش ساکت می‌شوند و او است که آغاز می‌کند....».

إذن، فصاحب الحق الإلهي الوصي المعزي لأنبياء الله ورسله، الذي يأتي في آخر الزمان إذا جاء بهذه الأمور الثلاثة، وهي:

بنابراین، صاحب حق الهی، وصی عزت‌دهنده‌ی انبیای خداوند و فرستادگانش²⁵⁹ که در آخر الزمان می‌آید، این موارد سه‌گانه را با خود خواهد آورد:

الوصية: أي أن الماضين (ع) أوصوا به ونصوا عليه بالاسم والصفة والمسكن، كما كانت الوصية بالرسول محمد من الأنبياء الماضين (ع) باسمه، وبصفته أنه راكب الجمل، وبمسكنه فاران أي مكة وما حولها (عرفات)، والروايات الدالة على الوصي في آخر الزمان باسمه وصفته ومسكنه كثيرة.

وصيت: یعنی گذشتگان^β به او وصیت کرده‌اند و او را با اسم، صفت و محل سکونت به صراحت بیان داشته‌اند؛ همان طور که در مورد پیامبر اسلام، انبیای پیشین^β به او با نام و صفتش که سوار بر شتر است و محل سکونتش در فاران که مکه و اطرافش (عرفات) می‌باشد، وصیت کرده بودند. روایات مربوط به وصی آخر الزمان با اسم و صفت و مسکن، بسیار می‌باشند.

وجاء أيضاً بالعلم والحكمة كما جاء رسول الله (ص) محمد بالعلم والحكمة، قال تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾، وهذا الرسول هو محمد بن عبد الله (ص) المرسل في الأوليين من هذه الأمة.

ثم يقول تعالى: ﴿وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لِمَا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾، وهذا الرسول في الآخرين هو المهدي الأول من ولد الإمام المهدي (ع)، ومرسله هو الإمام المهدي (ع)، وأيضاً يعلمهم الكتاب والحكمة مما جاء به رسول الله محمد (ص)، وكان اسمه (ص) في السماء أحمد، والمهدي الأول اسمه في الأرض أحمد وفي السماء محمد، فهو صورة لرسول الله محمد (ص) ويبعث كما بعث محمد (ص)، ويعاني كما عانى محمد (ص)، فلا بد من وجود قریش وحلفائها وأم القرى والهجرة والمدينة وكل ما رافق دعوة رسول الله محمد (ص)، فقط المصاديق والوجوه تتبدل إنما هي وهم كتلك وأولئك.

259 - عیسی □ فرمود: «5 اما الآن نزد فرستنده‌ی خود می‌روم و کسی از شما از من نپرسد به کجا می‌روی 6 ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پُر شده است 7 و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما بهتر است؛ زیرا اگر نروم تسلی‌دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم 8 و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود 9 اما بر گناه؛ زیرا آنها به من ایمان نمی‌آورند 10 و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید 11 و اما بر داوری، از آن رو که بر رئیس این جهان حکم شده است 12 و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم که به شما بگویم، ولی الآن طاقت تحمل‌شان را ندارید 13 ولی هنگامی که او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه فقط به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت». انجیل یوحنا: اصحاب شانزدهم.

همچنین علم و حکمت می آورد: همان گونه که پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ علم و حکمت آورد. خداوند متعال می فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»²⁶⁰ (او است خدایی که میان مردمی بی کتاب، پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و کتاب و حکمتشان بیاموزد اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند) و این فرستاده، همان محمد بن عبد الله ﷺ است که به سوی اولین های این امت فرستاده شد.

سپس می فرماید: «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»²⁶¹ (و بر گروهی دیگر که هنوز به آنها نپیوسته اند و او پیرومند حکیم است). این فرستاده برای گروهی دیگر، همان مهدی اول از نسل امام مهدی ﷺ است که ارسال کننده اش امام مهدی ﷺ می باشد. همچنین او به آنها کتاب و حکمتی که رسول خدا حضرت محمد ﷺ آورد را تعلیم می دهد؛ پیامبری که اسمش در آسمان احمد است و مهدی اول، نامش در زمین احمد و در آسمان محمد می باشد. او صورتی از رسول خدا حضرت محمد ﷺ می باشد و مبعوث می شود همان گونه که حضرت محمد ﷺ مبعوث شد و اذیت و آزار می بیند همان گونه که حضرت محمد ﷺ اذیت و آزار دید. پس حتماً قریش و هم پیمانان آنها نیز وجود دارند، و همچنین امّ القری و هجرت و مدینه، و تمام آنچه به همراه دعوت حضرت محمد ﷺ بود نیز خواهد بود، فقط مصداقها و شکلها تغییر می کند و گرنه این رخدادها و افراد، نظیر همان رخدادها و افراد خواهند بود.

أما الأمر الثالث: وهو المطالبة بحاكمية الله والملك الإلهي، فلا بد أن يتحقق في الواقع المعاش بشكل يتوضح فيه صاحب الحق الإلهي وحكمته وعلمه ومعرفته بعاقبة الأمور. والحمد لله تم هذا بفضل الله سبحانه وتعالى، فكل أولئك العلماء غير العاملين دعوا إلى حاكمية الناس والانتخابات وشورى وسقيفة آخر الزمان إلا الوصي بفضل من الله عليه لم يرض إلا حاكمية الله وملك الله سبحانه، ولم يحد عن الطريق الذي بينه محمد وآل محمد (ع)، أما العلماء غير العاملين فقد خرجوا وحادوا عن جادة الصواب، وتبين بفضل خطة إلهية محكمة أن رافع راية رسول الله محمد (ص) (البيعة لله) هو فقط الوصي.

اما موضوع سوم، همان خواستار شدن حاکمیت خداوند و سلطنت الهی می باشد: باید در زندگی روزمره ما به شکلی که صاحب حق الهی و حکمت و علم و معرفتش به عاقبت امور به طور واضح و آشکار تأثیرگذار باشد، نمایان گردد. خداوند سبحان و متعال را شکر که با فضل و منتش، همه چیز را به تمامی به انتها رسانید؛ تمام علمای بی عمل به حاکمیت مردم، انتخابات، شوری و سقیفه آخر الزمان دعوت می کنند، مگر وصی، که به فضل خداوند به چیزی جز حاکمیت خداوند و سلطنت الهی رضایت نداد و از راهی که محمد و آل محمد ﷺ تبیین نمودند، تعدی نکرد؛ اما علمای بی عمل، از مسیر درست خارج شدند و تعدی نمودند، و به فضل نقشه ی محکم الهی بر مردم آشکار شد که: تنها برافرازنده ی پرچم رسول خدا حضرت محمد ﷺ (البعیت لله) فقط وصی

260 - جمعه: 2.

261 - جمعه: 3.

می باشد.

أما مَنْ سواه فهم قد رفعوا راية الانتخابات وحاكمية الناس وهي بيعة في أعناقهم للطاغوت وبملى إرادتهم، بل وهم قد دعوا الناس لها، وانخدع الناس بسبب جهلهم بالعقيدة التي يرضاها الله سبحانه وتعالى، مع ان أهل البيت (ع) قد بيّنوا هذا الأمر بكل وضوح وجلاء، ودم الحسين في كربلاء خير شاهد على ذلك، وإن كانت فاطمة الزهراء (ع) لما نحى القوم الوصي علي (ع) خاطبتهم قائلة: (أما لعمر إلهك لقد لقحت فنظرة ريشما تنتج، ثم احتلبوا طلاع القعب دماً عبيطاً وزعافاً ممقراً، هنالك يخسر المبطلون ويعرف التالون غب ما أسس الأولون، ثم طيخوا عن أنفسكم أنفساً، واطمأنوا للفتنة جأشاً وابشروا بسيف صارم وهرج شامل واستبداد من الظالمين، يدع فيئكم زهيداً وزرعكم حصيداً. فيا حسرتي لكم وأنى بكم وقد عميت عليكم أنلزمكموها وأنتم لها كارهون).

اما سايرين، پرچم انتخابات و حاکمیت مردم را برافراشتند و این بیعتی برای طاغوت است که با رضایت کامل، بر گردن خویش دارند؛ حتی مردم را به این سو دعوت کرده اند و به جهت جهل مردم نسبت به عقیده ای که مورد رضایت خداوند سبحان و متعال می باشد، مردم را فریب داده اند؛ با وجود اینکه اهل بیت این موضوع را به طور کامل روشن کرده اند و خون امام حسین در کربلا بهترین گواه و شاهد بر این ادعا است. وقتی فاطمه ی زهرا حق وصی پیامبر حضرت علی را پایمال شده می بیند، آنها را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید:

به جان خودم سوگند که فتنه ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قدح پر از خون تازه و زهر کُشنده کردند، در آن موقع است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان گزار پیشینیان را خواهند شناخت، سپس از دنیای خود درگذرید و مطمئن باشید که گرفتار فتنه خواهید شد، مزده باد شما را به شمشیری برنده و ظلمی قوی و به فتنه ای عمومی و استبدادی از ستمکاران که اندکی شما را وامی گذارد، آنگاه هستی شما را به یغما می برد. واحسرتا بر شما! به کجا هدایت می شوید؟ در صورتی که هدایت از شما ناپدید شد، آیا ما می توانیم شما را ملزم و مجبور نماییم، در حالی که شما از راه راست بیزارید؟!²⁶²

فهم اليوم علموا بأنفسكم غُتَّ ما سَنُوا، واحتلبوا طلاع القعب دماً عبيطاً. فهل هذا الحال الذي أنتم فيه عذاب من الله سبحانه أم لا !!!؟ في قرارة أنفسكم تقرون أنه عذاب من الله، ولكن تخافون أن تقروا بألستكم لئلا يقال لكم: فهذا أحمد الحسن مرسل من الإمام المهدي (ع) وهذه رسالة إلهية، والله يقول: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾.

و امروز، آنها خودشان به عاقبت آنچه بنیان نهادند نزدیک شده‌اند و قدح بزرگ خون‌های پایمال شده را دوشیدند.

آیا این وضعیتی که شما امروز در آن گرفتار شدید، عذابی از جانب خداوند نیست؟! در خلوت خود می‌گویید که عذابی الهی است ولی می‌ترسید به زبان اقرار کنید تا مبادا به شما بگویند که این احمد الحسن، فرستاده شده از سوی امام مهدی و این رسالت، رسالتی الهی است در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (و ما هیچ قومی را عذاب نمی‌دهیم مگر اینکه فرستاده‌ای بر آنها مبعوث کنیم).

أما المعجزة المادية فهي لا يمكن أن تكون وحدها طريقاً لإيمان الناس، بل الله لا يرضى بهكذا إيمان مادي محض، ولو كان يقبل لقبول إيمان فرعون بعد أن رأى معجزة مادية قاهرة لا تؤول، وهي انشقاق البحر، ورأى كل شق كالطود العظيم، ولمسه بيده فقال: ﴿آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾. ولكن الله لا يرضى هذا الإيمان: ﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾.

وقد ترك الله بدن فرعون آية للناس ليتفكروا: ﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾، ولكن قليل من انتفعوا بهذه الآية و ﴿كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾.

اما معجزه‌ی مادی، به تنهایی نمی‌تواند راه ایمان آوردن مردم باشد و حتی خداوند نیز به چنین ایمان مادی محضی راضی نمی‌شود. اگر چنین ایمانی پذیرفته می‌شد، به طور قطع ایمان فرعون پس از مشاهده‌ی معجزه‌ی مادی قاهر که غیر قابل تأویل بود، مورد قبول واقع می‌شد؛ همان معجزه‌ی شکافتن دریا و او دید که هر پاره، چون کوهی عظیم شد و آن را با دستانش لمس نمود و گفت: «آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»²⁶³ (ایمان آوردم که هیچ خداوندی جز آنکه بنی اسرائیل به آن ایمان آورده‌اند، نیست و من از تسلیم شدگانم)؛ ولی خداوند چنین ایمانی را قبول نمی‌کند: «الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»²⁶⁴ (آیا اکنون؟ در حالی که تو پیش از این، عصیان می‌کردی و از مفسدان بودی!). و خداوند بدن فرعون را باقی گذاشت تا آیه‌ای برای مردم باشد، تا تفکر کنند: «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ

263 - یونس: 90.

264 - یونس: 91.

لِتَكُونَ لِمَنْ خُلِفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ»²⁶⁵ (امروز، بدن تو را حفظ می‌کنیم تا برای آنان که پس از تو می‌مانند عبرتی باشی، و حال آنکه بسیاری از مردم از آیات ما غافل‌اند)؛ ولی عده‌ی کمی از این آیه نفع بردند و «كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ» (بسیاری از مردم از آیات ما غافل‌اند).

كما أن المعجزة لا يمكن أن تكون لكل من يطلبها، و إلا لآمن الناس جميعاً إيماناً قهرياً اجبروا عليه بما يرون من قدرة قاهرة لا طاقة لهم على مواجهتها، ولن يكون هذا إلا استسلاماً للأمر الواقع وليس إسلاماً وتسليماً للغيب، والله سبحانه هو الغيب، ولعل من تدبر في معجزات الأنبياء يجدها جميعاً جاءت مشابهة لما انتشر في زمانهم، فموسى يأتي بالعصا التي تصبح أفعى في زمن فيه عشرات يلقون عصيهم فإذا هي أفعى كما يخيل للناس، وكذا عيسى جاء ليشفي المرضى في زمن انتشر فيه الطب، ومحمد (ص) يأتي بالقرآن لقوم اشتهروا بالكلام والشعر، فالأمر وما فيه أنها جاءت كذلك للبس، قال تعالى: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾.

وما هذا اللبس والمثابهة إلا لتكون هناك مساحة لتأويل المتأولين الذين لا يؤمنون بالغيب، ولتبقى مساحة للإيمان بالغيب، و إلا فالإيمان المادي المحض ليس إيماناً، ولا إسلاماً، ولا يقبله الله قال تعالى: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾.

اینگونه نیست که معجزه برای هر کسی که خواهانش باشد، رخ دهد؛ در این صورت همه‌ی مردم ایمان می‌آوردند؛ ایمانی قهری از سر اجبار، به دلیل آن قدرت قاهره‌ای که می‌بینند و تاب و توان مقابله با آن را ندارند. چنین وضعیتی چیزی جز تسلیم شدن در برابر اتفاقی که به وقوع پیوسته است، نمی‌باشد و اسلام و تسلیم شدن به غیب محسوب نمی‌گردد؛ در حالی که خداوند، همان غیب است. اگر کمی تدبر کنید خواهید دید که همه‌ی معجزات انبیا مشابه آنچه در زمان‌شان گسترش داشته بود، می‌باشد؛ موسی عصایی می‌آورد که تبدیل به مار می‌شود، آن هم در زمانی که ده‌ها نفر عصاهایشان را می‌انداختند و مردم آنها را به صورت افعی تصور می‌کردند. عیسی در زمانی که طب گسترش یافته بود، بیماران را شفا می‌دهد و حضرت محمد ک قرآن را برای قومی می‌آورد که به کلام و شعرگویی شهره بودند. بنابراین معجزه و آنچه در آن است با مقداری شبهه همراه است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ»²⁶⁶ (و اگر او را از میان فرشتگان برمی‌گزیدیم باز هم او را به صورت مردی می‌فرستادیم و این خلط و اشتباه که پدید آورده‌اند بر جای می‌نهدیم).

این شبهه و پوشیدگی جز به جهت باقی ماندن میدانی برای تأویل تأویل‌کنندگان، نیست؛ همان کسانی که به غیب ایمان نمی‌آورند، و تا میدانی برای ایمان به غیب باقی بماند؛ وگرنه ایمان مادی

265 - یونس: 92.

266 - انعام: 9.

محض، نه ایمان است و نه اسلام، و نه مورد قبول خداوند می باشد. خداوند متعال می فرماید: «قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»²⁶⁷ (بگو: در روز فتح و پیروزی، ایمان آوردن کافران سودشان نرساند و آنها را مهلتشان ندهند).

فالإيمان الكامل هو الإيمان بالغيب مائة بالمائة، وهو إيمان الأنبياء والأوصياء، وكلما كان الإيمان مشوباً بآية أو إشارة أو كرامة أو معجزة مادية، كان أدنى وأقل، حتى إذا كانت المعجزة قاهرة وتامة ولا يمكن تأويلها، عندها لا يقبل الإيمان والإسلام، كما لم يقبل إيمان وإسلام فرعون، لأن هكذا إيمان هو إيمان مادي مائة بالمائة.

ایمان کامل، ایمان صد در صدی به غیب است، که همان ایمان انبیا و اوصیا می باشد. هر چه ایمان به آیه یا اشاره یا کرامت یا معجزه‌ای مادی آلوده شده باشد، درجه‌ای پایین‌تر و مقام پایین‌تری دارد. اگر معجزه، قاهر، تمام‌کننده و غیر قابل تأویل باشد، در این هنگام ایمان آوردن و تسلیم شدن پذیرفته نخواهد شد همان‌گونه که ایمان آوردن و تسلیم شدن فرعون پذیرفته نشد؛ چرا که چنین ایمان آوردنی، ایمانی صد در صد مادی است.

والله وصف المؤمنين بأنهم:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾.

﴿الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾.

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾.

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾.

﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾.

والحمد لله رب العالمين.

خداوند مؤمنان را این گونه توصیف می‌فرماید:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»²⁶⁸ (آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا

می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند).

«الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ»²⁶⁹ (آنان که از طریق غیب از پروردگار خویش می‌ترسند و

از روز قیامت هراسناک‌اند).

«إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَن تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»²⁷⁰ (تو فقط

کسانی را می‌ترسانی که از پروردگارشان، نادیده، بیمناک‌اند و نماز می‌گزارند، و هر که پاک شود برای خود پاک شده و سرانجام همه به سوی خدا است).

«إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ»²⁷¹ (تو فقط کسی را بیم می‌دهی که از

قرآن پیروی کند و از خدای رحمان در نهان، بترسد. چنین کس را به آمرزش و پاداشی کریمانه مژده ده).

«مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ»²⁷² (آنهایی را که در نهان از خدای رحمان می‌ترسند و با دلی

توبه‌کار آمده‌اند).

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعُ

لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»²⁷³ (ما فرستادگانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و

با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم عدالت را به پا دارند و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است فرو فرستادیم، تا خدا بداند چه کسی به نادیده، او و فرستادگانش را یاری می‌کند؛ که خدا توانا و پیروزمند است).

«إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ»²⁷⁴ (برای کسانی که نادیده از پروردگارشان می‌ترسند،

آمرزش و مزد فراوان است).

و حمد ستایش تنها از آن‌الله، پروردگار جهانیان است.

268 - بقره: 3.

269 - انبیا: 49.

270 - فاطر: بخشی از آیهی 18.

271 - یس: 11.

272 - ق: 33.

273 - حدید: 25.

274 - ملک: 12.

إضاءة

﴿فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَيْرِ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾.

في هذه الآية اتهم يوسف أخوته بالسرقة وعلى رؤوس الأشهاد ﴿أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ﴾، ويمكن القول إنه أراد أنهم سرقوه هو من أبيه، إلا أنه يجب الالتفات إلى أنهم أخذوا يوسف من أبيه بإذنه ﴿أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾، فإنه وإن كان يوسف أراد بتآمر أخوته لإبعاده عن أبيه بأنه سرقة، ولكنه أراد مع هذا سرقة أعظم وأخطر من هذه.

روشنگری

﴿فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَيْرِ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾²⁷⁵ (چون بارهایشان را مهیا کرد، جام را در بار برادرش نهاد. آنگاه منادی ندا داد: ای کاروانیان، شما دزدانید). در این آیه يوسف در برابر همگان، برادرانش را به دزدی متهم می‌نماید ﴿أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ﴾ (منادی ندا داد) و می‌توان گفت منظورش این است که آنها او را از پدرش دزدیده‌اند؛ ولی باید توجه داشت که آنان يوسف را با اجازه‌ی پدرش از او گرفتند: ﴿أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾²⁷⁶ (او را فردا با ما بفرست تا گردش و بازی کند، و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود). هرچند يوسف همدستی برادرانش برای دور کردن او از پدرش را دزدی می‌داند؛ ولی او از این سخن، سرقتی بزرگ‌تر و خطرتر از این را مد نظر دارد.

ثم إن يوسف (ع) حدد المسروق ﴿قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ﴾ * قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴾، فالمسروق إذن محدد (صواع الملك)، والمتهم: (إخوة يوسف (ع))، والسؤال هنا: كيف يتهم يوسف (ع) إخوته بسرقة صواع الملك، وهو يعلم أنهم لم يسرقوه، بل هو من وضعه في رحل أخيه بنيامين؟ ويوسف لا يقف عند هذا الحد، بل يؤكد بأنه هو من يتكفل أمر اتهامهم بالسرقة ﴿وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴾، ثم يدافع إخوة يوسف عن أنفسهم أنهم لم يأتوا أرض مصر للسرقة، ولم يكونوا سارقين فيما مضى أو معروفين بهذا الخلق السيء ﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ﴾.

سپس يوسف ۷ مورد دزدیده شده را مشخص می‌نماید: ﴿قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ﴾ * قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴾²⁷⁷ (در حالی که کاروانیان بازمی‌گشتند، گفتند: چه گم کرده‌اید؟ * گفتند جام پادشاه را و هر که بی‌آوردش او را بار شتری است و من ضامن آن هستم). بنابراین شیء دزدیده شده،

275 - يوسف: 70.

276 - يوسف: 12.

277 - يوسف: 71 و 72.

مشخص شد (جام پادشاه) و متهم، برادران یوسف. پرسشی مطرح می‌شود: چطور یوسف برادرانش را به دزدی جام پادشاه متهم می‌کند در حالی که او می‌دانست آنها، آن را ندزدیده بودند؛ بلکه این خود او بود که آن را در بار برادرش -بنیامین- قرار داده بود؟! یوسف به این نیز اکتفا نکرد؛ بلکه تأکید می‌کند که خودش کسی است که موضوع متهم شدن آنها به دزدی را عهده‌دار می‌باشد: «وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ» (و من ضامن آن هستم). در ادامه، برادران یوسف از خودشان دفاع می‌کنند که به نیت دزدی به سرزمین مصر نیامدند و در گذشته نیز دزد نبوده یا به این اخلاق بد شهره نبوده‌اند. «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ»²⁷⁸ (گفتند: خدا را! شما خود می‌دانید که ما برای فساد کردن در این سرزمین نیامده‌ایم و دزد نبوده‌ایم).

ويعود يوسف (ع) إلى التعريض بهم ويتهمهم هذه المرة بالكذب، فإن لم تكونوا جئتم هذه المرة للسرقة، فأنتم فيما مضى (كنتم سارقين)، فماذا أراد يوسف (ع) ب (صواع الملك لا السقاية)؟! ومن هو الملك صاحب الصواع؟

الحقيقة أن يوسف (ع) لم يتهمهم، بل هو متيقن أنهم سارقون، وبالتحديد كما قال هو (ع): صواع الملك، بل وكما بين في قوله: «كُنْتُمْ كَاذِبِينَ» رداً على قولهم: «وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ»، والآن نعود إلى ما تقدم من مسيرة يوسف (ع) لنعرف ماذا أراد يوسف (ع) بالصواع، ومن هو الملك صاحب الصواع، وكيف أن يوسف هو المخوّل بالصواع والكيل به للناس دون غيره «وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ»، أو لو كان السؤال هكذا: ماذا سرق إخوة يوسف (ع) فيما مضى من مسيرته؟

یوسف به آنها کنایه می‌زند و آنها را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، که اگرچه شما این مرتبه برای دزدی نیامده‌اید، ولی در گذشته دزد بوده‌اید. پس منظور یوسف از «جام پادشاه»، و نه «جام آب خوری» چیست؟! و پادشاه صاحب این جام، چه کسی می‌باشد؟
حقیقت این است که یوسف آنان را متهم نکرد؛ بلکه یقین داشت که آنان دزد هستند، مخصوصاً که ایشان از اصطلاح «جام پادشاه» استفاده می‌کند و همان طور که بیان گردید، در این سخن او: «كُنْتُمْ كَاذِبِينَ» (شما دروغ‌گو هستید) پاسخی به این سخن آنان «وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ» (و ما دزد نبوده‌ایم) وجود دارد. حال باز می‌گردیم به آنچه پیش‌تر از مسیر یوسف ارایه شد، تا بدانیم منظور یوسف از جام چیست و پادشاه صاحب جام کیست و چگونه یوسف و نه هیچ کس دیگری غیر از ایشان، مأمور جام و اندازه‌گیری با آن می‌باشد: «وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ» (و من ضامن آن هستم)؛ یا پرسش می‌تواند به این صورت مطرح شود که: برادران یوسف در گذشته‌ی مسیر او، چه چیزی را به سرقت برده بودند؟

ربما لا يصعب الآن معرفة أن الصواع هو الولاية، أو قل خلافة الله في أرضه التي هي مقام أو منصب يوسف (ع) كونه وصي يعقوب (ع)، فقد سرقوا مقام يوسف (ع) ومنعوه أن يكيل للناس الهداية إلى الحق ومعرفة الحقيقة، أما صاحب الكيل الذي استخلف يوسف (ع) فهو الله سبحانه (الملك).

إذن، فاتهم يوسف (ع) لإخوته كان في مكانه، فهم سارقون وبالتحديد صواع الملك سبحانه وتعالى، وبالتحديد من يوسف (ع) المستخلف عليه.

شاید دیگر اکنون دشوار نباشد که بدانیم منظور از جام، همان ولایت می‌باشد؛ یا به عبارت دیگر، خلافت و جانشینی خداوند در زمینش که همان مقام یا منصب یوسف γ می‌باشد؛ یعنی وصیّ یعقوب γ بودن او γ . آنها مقام و جایگاه یوسف γ را دزدیدند و او را از پیمانۀ کردن برای مردم در جهت هدایت به حق و شناخت حقیقت، بازداشتند. اما صاحب پیمانۀ که یوسف γ را خلافت و جانشینی عطا فرمود، خداوند سبحان (مَلِک = پادشاه) می‌باشد.

بنابراین اتهام زدن یوسف γ به برادرانش، کاملاً به‌جا و درست بود؛ آنها دزد بودند و به طور مشخص جام مَلِک سبحان و متعال را و به طور خاص از یوسف γ که جانشینی به او عطا شده بود، دزدیده بودند.

وكلام الأنبياء (ع) والملائكة (ع) وهم ينظرون إلى ملكوت السماوات فهم يريدون بكلامهم ما في ملكوت السماوات، فكلامهم عن الحقائق وما هو معتبر عند الله سبحانه وتعالى، فالناس ينظرون إلى الدنيا والأنبياء ينظرون إلى الآخرة، لأنها محط نظر الله، فكلامهم في هذه الدنيا في كثير من الأحيان يريدون به الآخرة وما يتعلق بها، لأنها محط نظر الله (وإن الله لم ينظر إلى عالم الأجسام منذ خلقه).

وإذا انتقلنا إلى حادثة أخرى ربما تتوضح الصورة أكثر في مسيرة يوسف (ع).

كلام انبياء β و ملائكة β به گونه‌ای است که آنها به ملکوت آسمان‌ها نظر می‌کنند، پس آنها با کلام خود، هر آنچه در ملکوت است را قصد می‌کنند. سخنان آنان درباره‌ی حقایق و آنچه برای خداوند سبحان و متعال معتبر است، می‌باشد. مردم به دنیا نگاه می‌کنند و پیامبران به آخرت؛ چرا که آخرت، مورد نظر خداوند می‌باشد. بنابراین منظور از سخنان آنها در این دنیا در بسیاری موارد، آخرت و آنچه به آن تعلق دارد، می‌باشد؛ چرا که مورد نظر خداوند می‌باشد: «**خداوند از هنگامی که عالم اجسام را خلق نمود، به آن نگاه نکرد**»²⁷⁹.

اگر به رخداد دیگری منتقل شویم، چه بسا وجه دیگری در مسیر یوسف γ روشن گردد:

قال تعالى في قص حادثة امتحان داود (ع): ﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ * إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعِجَةً وَلِيَ نَعِجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ * قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعِجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ * فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ * يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾.

خداوند متعال در داستان امتحان داوود می فرماید: (ایا خبر آن دادخواهان به تو رسیده است، آنگاه که از دیوار محراب عبور کردند؟ * بر داوود داخل شدند. داوود از آنها ترسید. گفتند: مترس، ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بیرون منه و ما را به راه راست هدایت کن * این برادر من است. او را نود و نه میش است و مرا یک میش. می گوید: آن را هم به من واگذار و در دعوی بر من غلبه یافته است * داوود گفت: او که میش تو را از تو می خواهد تا به میش های خویش بیفزاید، بر تو ستم روا داشته است و بسیاری از شریکان بر یکدیگر ستم می کنند؛ مگر کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند و اینان نیز اندک هستند. داوود فهمید که او را آزموده ایم؛ پس از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع درافتاد و توبه کرد * ما این خطایش را بخشیدیم. او را به درگاه ما تقرّب است و بازگشتی نیکو * ای داوود، ما تو را خلیفه ای روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، به آن سبب که روز حساب را از یاد برده اند، به عذابی شدید گرفتار می شوند).²⁸⁰

وهنا يجب الالتفات إلى أن التسوّر أي عبور الجدار لا يصح على من يقف في المحراب، لأنه ليس سوراً بل داخل بيت العبادة.

ثم إن مكان داود (ع) كان عليه حراسة شديدة، فلا يمكن اجتيازها؛ لأنه من ضمن الحرس ملائكة الله. ولذا فداود (ع) فزع منهم وهم طمئنه ﴿قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾. وكون المحراب (مكان الصلاة) هو مكان ظهور الخصمين، يدل على أنهما أتيا من جهة الله سبحانه وتعالى، أي من الغيب فهما ملكان وليسا إنسانين. فتسورهما من الآخرة إلى الدنيا من جهة العبادة (المحراب).

در اینجا باید به این توجه داشته باشیم که «سَوْرَ» به معنی «عبور از دیوار» برای کسی که جلوی محراب ایستاده است، صحیح نمی‌باشد؛ چرا که اصلاً دیواری وجود ندارد، بلکه منظور، داخل شدن به عبادتگاه می‌باشد.

در ضمن نگهبانی و حراست شدیدی از محل داوود انجام می‌شد و عبور از آن ممکن نبود؛ چرا که ملائکه‌ی خداوند نیز از نگهبانان بودند. به همین دلیل داوود از آنان ترسید و آنان به او اطمینان دادند: «قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَخَكُمُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطُ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ» (گفتند: مترس، ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بیرون منه و ما را به راه راست هدایت کن). اینکه محراب (محل نماز) محل ظهور دو مدعی بود، بر این دلالت می‌کند که آنها از سوی خداوند سبحان و متعال آمده بودند؛ یعنی از غیب، و دو فرشته بودند و انسان نبودند. عبور کردن آنها نیز آمدن از آخرت به دنیا به جهت عبادت (محراب) بود.

فالسؤال: كيف يدعي ملك أنه يملك نعاجاً، ومال الملائكة ومال النعاج ؟ ولماذا اختصما وما هي خصومتها ؟

إذن، القضية ليست قضية نعاج، كما يتوهم من يسمع قصة الملكين مع داود (ع)، فالملائكة معصومون ولا يمكن أن يكون كلامهم فيه كذب، كما أنهم من عالم الملكوت فلا يمكن أن يكونوا رعاة أغنام ويختصمون في نعجة.

پرسش: چطور فرشته‌ای ادعا می‌کند گوسفندانی دارد؟ ملائکه کجا و گوسفندان کجا؟ چرا این دو مدعی با یکدیگر دشمنی کردند و خصومت آنها چه بود؟
بنابراین ماجرا آن گونه که کسی که داستان دو فرشته با داوود را می‌شنود، متوهم می‌گردد، مربوط به گوسفندان نمی‌شود. ملائکه معصوم هستند و در کلام آنها، دروغ جایگاهی ندارد و از آنجا که آنها از عالم ملکوت می‌باشند، ممکن نیست چوپان‌های گوسفندانی باشند و در خصوص گوسفندی، نزاع کنند!

والحقيقة، أن الملكين جاءا لامتحان داود (ع)، كما أمرهم الله سبحانه وتعالى وأحدهما خُلِقَ من تسعة وتسعين اسماً من أسماء الله سبحانه وتعالى، (إن لله تسعة وتسعين اسماً من أحصاها دخل الجنة) ، فالملائكة خُلِقوا من أسماء الله، كما قدمت فيما مضى من المتشابهات، وكل اسم جناح ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، والثاني خُلِقَ من اسم واحد من أسماء الله غير التسعة والتسعين، وتحت كل من هذين الملكين ملائكة، فهما قادة لملائكة دونهم، فصاحب التسعة والتسعين اسماً يقود تسعة وتسعين نوعاً من الملائكة، لأنه يعرف أسماءهم، ولا أقصد بالاسم هنا اللفظ أو المعنى، بل حقيقة الاسم الممكنة للمخلوق.

وهذا الملك طلب من الملك الآخر أن يعلمه ويعرفه حقيقة اسم الملك الذي يقوده هو، وهذا يستلزم معرفة اسم الله الذي خلق منه الملك، وبما انه - أي الملك صاحب التسعة والتسعين اسماً - لم يكن مخلوقاً من هذا الاسم، فهو غير قادر على معرفته، لأن فطرته لم يودع فيها هذا الاسم. إذن، فهو غير قادر على قيادة الملك الذي يقوده الملك الثاني والذي خُلق من اسم يجهله الملك الأول.

وقد طلب الملك الأول من الملك الثاني تعريفه الاسم بأمر الله ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾.

حقيقت این است که دو فرشته برای امتحان داوود آمدند؛ همان طور که خداوند سبحان و متعال به آنان دستور داده بود. یکی از آنان از نود و نه نام از نام‌های خداوند سبحان و متعال آفریده شده بود. «خداوند نود و نه نام دارد که هر کس آنها را شماره کند، وارد بهشت می‌شود»²⁸¹. فرشتگان از نام‌های خداوند آفریده شده‌اند. همان طور که در مطالب پیشین و در کتاب متشابهات گفته شد²⁸²، هر اسم، یک بال می‌باشد. «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنَحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»²⁸³ (ستایش تنها از آن خداوند است، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، آن که فرشتگان را فرستادگانی قرار داد؛ فرشتگانی که بال‌هایی دارند، دو دو، سه سه و چهار چهار. در آفرینش هر چه بخواهد می‌افزاید، زیرا خدا بر هر کاری توانا است). فرشته‌ی دوم نیز از یک نام از اسم‌های خداوند به غیر از آن نود و نه اسم آفریده شده بود. زبردست هر کدام از این فرشتگان، فرشتگانی هستند و آنها رهبران فرشتگان زبردستشان می‌باشند. دارنده‌ی نود و نه اسم، نود و نه نوع از فرشتگان را رهبری می‌کرد؛ چرا که اسم‌های آنان را می‌دانست. منظورم از اسم یا نام در اینجا، لفظ یا معنا نیست؛ بلکه حقیقت اسم است که برای مخلوق امکان‌پذیر می‌باشد. این فرشته از فرشته‌ی دیگر درخواست کرد که حقیقت اسم فرشته‌ای که او را رهبری می‌کند، به او بیاموزد و بشناساند. این مطلب مستلزم شناختن اسمی از خداوند است که فرشته از آن آفریده شده است. از آنجا که این فرشته - یعنی فرشته‌ای که نود و نه اسم را دارا می‌باشد از این یک نام آفریده نشده است، توانایی شناختن آن را ندارد؛ چرا که در فطرت او این نام به ودیعه گزارده نشده است. بنابراین او توانایی رهبری کردن فرشته‌ای را که فرشته‌ی دوم را رهبرش می‌باشد و از اسمی آفریده شده است که فرشته‌ی اول آن را نمی‌داند، ندارد. فرشته‌ی اول از فرشته‌ی دوم، شناساندن آن اسم را به دستور خداوند، درخواست نمود «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»²⁸⁴ (که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند).

281 - از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب □ روایت شده است که فرمود: «رسول خدا □ فرمود: خداوند تبارک و تعالی نود و نه اسم دارد صد تا منهای یکی - کسی که آنها را شماره کند، وارد بهشت می‌شود....». توحید صدوق: ص 194.

282 - متشابهات: ج 2 پاسخ سوال 64.

283 - فاطر: 1.

284 - انبیا: 27.

وعبر الملك عن الملائكة التسعة والتسعين وعن الملك الذي يقوده بالنعاج؛ لأن الأغنام هي أكثر الحيوانات المرعية سلاسة في القيادة وطاعة لراعيها وقائدها، كما أن الملائكة سلسو القيادة ولا يعصون قائدهم، وهذا هو أسلوب إيصال العلم من الملكوت إلى هذا العالم الجسماني، وهو عملية التمثل بما هو موجود في هذا العالم، ليسهل فهم المعلومة والخبر الملكوتي، كما هو حال الرؤيا التي يريها الملائكة (ع) لإنسان، فهم يستخدمون هذه الأمور النعاج للتعبير عن الرعية والأتباع، والشمس والقمر للتعبير عن الهادي، والشاي للتعبير عن الهم، وهكذا يستخدمون رموزاً من هذا العالم الجسماني لبيان المعاني، فالنعاج ترمز إلى ملائكة يقودهم هذان الملكان.

آن فرشته از فرشته‌های نود و نه‌گانه و از فرشته‌ای که آنها را رهبری می‌کند، به گوسفندان تعبیر کرده است؛ چرا که گوسفندان در بین حیوانات چرنده بیشترین حرف‌شنوی را از رهبری و اطاعت از چوپان و راهبرش دارد؛ همان طور که فرشتگان مطیع رهبرشان هستند و از او سرپیچی نمی‌کنند. این شیوه‌ی رسانیدن علم از ملکوت به این عالم جسمانی می‌باشد. این عمل، تمثیل آوردن براساس آنچه در این عالم جسمانی وجود دارد، می‌باشد، تا فهمیدن علم و خبر ملکوتی، آسان گردد، درست مانند وضعیت رؤیا که ملائکه β به انسان نشان می‌دهند. آنها از این موارد استفاده می‌کنند: گوسفند برای تعبیر پیرو و تابع، خورشید و ماه برای هدایت‌گر، چای برای تعبیر غم و اندوه؛ و به همین ترتیب از این عالم جسمانی به صورت رمزگونه استفاده می‌کنند تا معانی را بیان کنند. بنابراین گوسفندان به رمز اشاره به فرشتگانی دارد که این دو فرشته راهبریشان می‌کنند.

هذا بالنسبة لكلام الأنبياء والملائكة، أما القرآن فهو كلام الله سبحانه وتعالى والله ليس كمثله شيء، فكلامه سبحانه ليس ككلام البشر ولا تجري عليه قواعد كلام البشر، بل كلامه سبحانه ليس كمثله كلام كما أنه ليس كمثله شيء.

این در خصوص کلام پیامبران و فرشتگان است؛ اما قرآن، سخن خداوند سبحان و متعال است که هیچ چیزی همانند او نیست. کلام خداوند سبحان مانند کلام بشر نمی‌باشد و قواعد سخن بشری بر آن اجرا نمی‌گردد؛ و حتی هیچ سخنی مانند سخن او سبحان و متعال نمی‌باشد، همان طور که هیچ چیزی شبیه او نیست (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ).

إضاءة

﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ﴾. لماذا استعاذ يوسف بالله أن يأوي إليه أحدهم؟ وما هو متاع يوسف؟ ولو كان يوسف استعاذ بالله أن يأخذ إلا من كان عنده السقاية (الكيل)، فإنه أكد اتهام بنيامين بأنه سارق بهذا الكلام، مع أن بنيامين لم يكن سارقاً.

روشنگری

«قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ»²⁸⁵ (گفت: به خدا پناه می‌برم، که جز آن کس را که کالای خویش نزد او یافته‌ایم بگیریم، اگر چنین کنیم از ستمکاران خواهیم بود).

چرا يوسف از اینکه کسی از آنان را نگه دارد، به خداوند پناه می‌جوید؟ و کالای يوسف چه بود؟ اگر يوسف از اینکه کسی غیر از آنکه جام (پیمانه) نزدش است را نگه دارد، به خداوند استعاذه می‌کند، پس با این سخنش، بر متهم بودن بنيامين تأکید می‌نماید، با وجود اینکه بنيامين دزد نیست!

فالحق، أن متاع يوسف (ع) شيء آخر غير السقاية والكيل، بل هو الولاية لولي الله والاعتراف بحاكمية الله والسجود لخليفته في أرضه. ولم يكن موجوداً إلا في قلب بنيامين؛ لأنه لم يكن معهم أصلاً، ولم يشترك في جريمة اغتصاب مقام يوسف (ع)، فهو يقر لأخيه يوسف (ع) بأنه خليفة الله في أرضه. إذن، فمتاع يوسف موجود في قلب بنيامين؛ لأن متاع يوسف (ع) هو الدين والإيمان الحقيقي.

وكذلك المهدي القائم (ع) يقول: معاذ الله أن نأخذ إلا من وجدنا متاعنا عنده، ومتاع المهدي القرآن، فهو ينتقي أصحابه وأنصاره ممن حملوا القرآن في قلوبهم، فلأنهم حملوا متاع المهدي ولم يرضوا أن يكونوا شركاء في جريمة إقصاء القرآن وصاحبه المهدي، استحقوا أن يكونوا أصحاب وأنصار المهدي، ولم ولن يكون حملهم هذا هيناً أو خفيفاً في مجتمع جاهلي، أجمع علماء غير العاملين وجُهاله على طرد أو قتل أو إلقاء يوسف آل محمد المهدي (ع) في الحب.

حقیقت این است که کالای يوسف چیز دیگری غیر از جام و پیمانه می‌باشد؛ بلکه همان ولایت برای ولی خداوند و اعتراف به حاکمیت الله و سجده برای خلیفه‌ی او در زمینش است.

و چنین چیزی در دل کسی جز بنيامين وجود نداشت؛ چرا که او به هیچ وجه با آنها همراهی نمی‌کرد و در گناه غصب کردن جایگاه يوسف شریک آنها نبود، و او به اینکه برادرش جانشین خداوند در زمینش می‌باشد، اقرار می‌نماید؛ بنابراین کالای يوسف در قلب بنيامين بود؛ چرا که کالای يوسف

همان دین و ایمان حقیقی می‌باشد.

مهدی قائم^۷ نیز به همین صورت می‌فرماید: پناه می‌برم بر خدا اگر جز آن کس را که کالای خویش نزد او یافته‌ایم بگیریم، و کالای مهدی، قرآن است. ایشان، یاران و انصارش که قرآن را در دلهایشان حمل می‌کنند، پاکیزه می‌نماید؛ چرا که آنها کالای مهدی را بر دوش می‌کشند و راضی نشدند که در گناه طرد کردن قرآن و صاحبش مهدی، شریک باشند. آنها این استحقاق را پیدا کردند که یاران و انصار مهدی شوند و این به دوش کشیدن توسط آنها در جامعه‌ی جاهلیت، آسان یا سبک نمی‌باشد؛ جامعه‌ای که علمای بی‌عمل و اعضای نادانش، به طرد کردن یا به قتل رسانیدن یا انداختن یوسف آل محمد-مهدی^۷ در چاه، رضایت دادند.

قال أمير المؤمنين علي (ع) في وصف حالهم هذا: (.... نبذَ الكتابَ حملتهُ، وتناساهُ حفظتهُ، فالكتابُ يومئذٍ وأهلُهُ طريدان منفیان وصاحبان مصطحبان في طريقٍ واحد لا يؤيهما مأوى!! فالكتابُ وأهلُهُ في ذلك الزمانِ في الناسٍ وليسا فيهم ومعهم، لأن الضلالة لا توافق الهدى، وان اجتماعا، فاجتمع القومُ على الفرقة وافترقوا عن الجماعة كأنهم أئمة الكتابِ وليس الكتابُ إمامهم! فلم يبق عندهم منه إلا اسمُهُ، ولا يعرفون آلا خطَّهُ وزبرُهُ!! ومن قبلُ ما مثلوا بالصالحين كل مثله وسموا صدقهم على الله فرية وجعلوا في الحسنه عقوبة السيئة).

امیرالمؤمنین علی^۷ در توصیف حال ایشان می‌فرماید: «.... حاملان کتاب (قرآن) آن را به کناری افکنده و حافظانش، فراموشش می‌کنند. در آن روز قرآن و پیروان مکتبش، هر دو از میان مردم رانده و تبعید می‌شوند و هر دو همگام و مصاحب یکدیگر و در یک جاده گام می‌نهند و کسی پناهشان نمی‌دهد. قرآن و اهلش در آن روز بین مردمند، اما میان آنها و همراهشان نیستند؛ چرا که گمراهی با هدایت هماهنگ نشود، گرچه کنار یکدیگر قرار داشته باشند. مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد می‌کنند و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند، گویا این مردم پیشوایان قرآنند و قرآن پیشوای آنان نیست! پس، از قرآن، جز نامی نزدشان باقی نماند و جز خط و نوشتار آن، چیزی شناسند! از دیر زمان افراد صالح و نیکوکار را کیفر می‌کردند، صدق و راستی آنان را افترا و دروغ بر خدا می‌نامیدند و در برابر اعمال نیک، کیفر گناه قرار می‌دادند»²⁸⁶.

ويبقى أن نعرف من هذه الآية: ﴿إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ...﴾ أن سجود إخوة يوسف لم يكن إلا رجوعاً إلى الحق والاعتراف بحاكمية الله، وكون يوسف (ع) وصي يعقوب وخليفة الله في أرضه، أما سجود يعقوب فكان لتعليمهم وتعريفهم وتأکید مقام يوسف (ع)، فكان يعقوب في سجوده ليوسف (ع) معلماً لإخوة يوسف (ع).

فيوسف آوى إليه أخاه بنيامين وقربه منه، لأن متاع يوسف في قلب بنيامين، والآن أخوة يوسف (ع) حملوا متاع يوسف في قلوبهم وسجدوا مع الساجدين، وفشل إبليس (لعنه الله) في الاستمرار بغوايتهم.

فالنتيجه، أن يوسف آواهم إليه؛ لأن متاعه أصبح الآن عندهم وفي قلوبهم بعد أن اعترفوا بحق يوسف وخطيئتهم ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾، فهم الآن يعترفون أن الله اصطفى يوسف (ع) وصياً ليعقوب (ع)، بل ويقسمون على أن يوسف (ع) هو صاحب الحق الإلهي ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا﴾.

وهذا حصل مع رسول الله محمد (ص)، بل وسيحصل مع المهدي ﴿سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلًا﴾.

یک نکته از این آیه «إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ» (به غیر از کسی را که کالای خود را نزد او بیابیم....) باقی می ماند تا بدانیم؛ اینکه سجده‌ی برادران یوسف، چیزی جز بازگشتی به حق و اعتراف به حاکمیت خداوند و اینکه یوسف و وصی یعقوب و جانشین خداوند در زمینش است، نمی باشد. اما سجده‌ی یعقوب برای آموزش دادن آنها و شناساندن به آنها و تأکید بر مقام و جایگاه یوسف و می باشد. یعقوب و در سجده اش بر یوسف و معلّم برادران یوسف بود.

یوسف، برادرش بنیامین را پناه داد و او را به خود نزدیک نمود؛ چرا که کالای یوسف در دل بنیامین بود و اکنون برادران یوسف و نیز کالای او را در دل هایشان حمل می نمودند و با سجده کنندگان، به سجده در افتادند و ابلیس که خداوند لعنتش کند، در ادامه‌ی فریب دادن آنان، ناکام ماند.

نتیجه اینکه یوسف آنان را نزد خود پناه داد؛ چرا که دیگر اکنون کالای او، پس از اینکه آنها به حق یوسف و گناه و خطای خویش اعتراف کردند، نزد آنان و در دل هایشان می باشد. ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾²⁸⁷ (گفتند: به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری داد و ما خطاکار بودیم). اکنون، آنها به اینکه خداوند یوسف و را به عنوان وصی یعقوب برگزیده است، معترف می باشند و حتی قسم یاد می کنند که یوسف و صاحب حق الهی است: ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا﴾ (گفتند: به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری داد).

این رخداد با حضرت محمد فرستاده‌ی خداوند k نیز صورت پذیرفت و با مهدی نیز حاصل خواهد شد. «سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلًا»²⁸⁸ (این سنت خداوند است که از پیش چنین بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت).

287 - یوسف: 91.

288 - فتح: 23.

قال علي (ع) لأبي سفيان بن الحارث بن عبد المطلب ابن عم رسول الله وكان سبق له هجاء في رسول الله (ص) وإياه عارض حسان بقوله: ألا أبلغ أبا سفيان الخ .. قال (ع):

إنت رسول الله (ص) من قبل وجهه فقل له: ما قال إخوة يوسف ليوسف ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾ فإنه لا يرضى أن يكون أحد أحسن قولاً منه. ففعل ذلك أبو سفيان، فقال له رسول الله (ص): ﴿لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾.

ثم قال أبو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب أبياتاً منه في الاعتذار من رسول الله (ص) منها:

هداني هاد غير نفسي ودلني على الله من طردته كل مطرد

أصد وأناى جاهلاً عن محمد وأدعى وإن لم أنتسب من محمد).

علی ۷ به ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب پسر عموی رسول خدا که پیش تر در مورد رسول خدا ناسزایی گفت و تنها حسان با این سخنش «آیا به ابوسفیان نرسانم...» با او به مخالفت برخاسته بود، فرمود: «از سوی وجه رسول خدا نزد او برو و به ایشان بگو سخنی را که برادران یوسف به یوسف گفتند: ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾ (به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری داد و ما خطاکار بودیم)، که خداوند دوست نمی دارد که احدی در سخن گفتن از او برتر باشد». ابوسفیان این کار را انجام داد و رسول خدا به او فرمود: «لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (امروز بر شما سرزندی نیست، خدا شما را می بخشاید که او مهربان ترین مهربانان است).

سپس ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب ابیاتی گفت که در آن از رسول خدا ک معذرت خواهی نموده بود؛ از جمله:

غیر از خودم، هدایتگری هدایت و راهنمایی کرد به سوی خداوند، که من او را از سردی رانده بودم

او را بازمی داشتم و نسبت به محمد نادان بودم ادعایی داشتم؛ هر چند نسبتی با محمد ندارم²⁸⁹

وعن المفضل بن محمد، قال: (سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾، فقال (ع): هذه نزلت فينا خاصة إنه ليس رجل من ولد فاطمة يموت ولا يخرج من الدنيا حتى يقر للإمام بإمامته كما أقر ولد يعقوب ليوسف حين قالوا ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾).

مفضل بن محمد می‌گوید: از ابا عبدالله امام صادق ۷ در مورد این سخن خداوند: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»²⁹⁰ (و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگش به او ایمان آورد) پرسیدم. ایشان ۷ فرمود: «این آیه مخصوص ما نازل شده است؛ هیچ فردی از فرزندان فاطمه نیست که بمیرد و از دنیا بیرون نمی‌رود، مگر اینکه به امامت امام، اقرار می‌کند، همان طور که فرزندان یعقوب به یوسف اقرار نمودند، آن هنگام که گفتند: «تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا» (به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری داد)».

إضاءة من علم يعقوب

يعقوب (ع) أو إسرائيل (ع) نبي مرسل ويعلمه الله ما يشاء من علم الغيب، والآن إخوة يوسف (ع) يريدون أخذ بنيامين أخي يوسف (ع) معهم إلى مصر، فإذا بيعقوب (ع) يقول: ﴿لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنِّي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾.

فيعقوب كأنه يعلم أن بنيامين إذا ذهب مع إخوته لا يعود معهم، بل ما يؤكد علمه بذلك استثنائه لحالة عجزهم عن إعادة بنيامين معهم ﴿إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ﴾، بل إن يعقوب (ع) لما عاد إخوة يوسف (ع) من غير بنيامين وهم يؤكدون على براءتهم ﴿يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ﴾.

بل ويوجد من يشهد ببراءتهم ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾، نجده (ع) يقول: ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾، فيعقوب يؤكد اتهامهم، مع أنهم يؤكدون براءتهم ويوجد شهود على براءتهم في قصة بنيامين.

روشنگری از علم یعقوب

يعقوب ۷ یا اسرائیل ۷ پیامبری فرستاده شده بود و خداوند آنچه از عالم غیب اراده فرموده بود را به او تعلیم داده بود. اکنون برادران یوسف ۷ می‌خواهند بنیامین - برادر یوسف ۷- را با خودشان به مصر ببرند. در اینجا که یعقوب ۷ می‌فرماید: ﴿لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنِّي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾²⁹¹ (گفت: هرگز او را با شما نخواهم فرستاد، تا به نام خداوند با من پیمانی ببینید که نزد منش باز می‌آورد؛ مگر آنکه همه گرفتار شوید. چون با او عهد کردند، گفت: خدا بر آنچه می‌گوییم گواه است).

گویی یعقوب می‌دانست اگر بنیامین با برادرانش برود، با آنان باز نمی‌گردد و حتی با علم خودش آن را مورد تأکید قرار می‌دهد؛ مگر در حالت ناتوان بودنشان از بازگرداندن بنیامین به همراه خود: ﴿إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ﴾ (مگر آنکه همه گرفتار شوید). حتی یعقوب ۷ هنگامی که برادران یوسف ۷ بدون بنیامین بازگشتند و به برائت و بی‌گناهی خود تأکید می‌کردند: ﴿يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ﴾²⁹² (ای پدر، پسر دزدی کرد و ما جز به آنچه می‌دانیم شهادت نمی‌دهیم و از غیب نیز آگاه نیستیم) و حتی کسی نیز یافت می‌شود که برائت و بی‌گناهی آنان را گواهی دهد: ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾²⁹³ (از شهری که در آن بوده‌ایم و از کاروانی که همراهش آمده‌ایم بپرس، که

291 - یوسف: 66.

292 - یوسف: 81.

293 - یوسف: 82.

ما راست گوییم)، می بینیم که ایشان^۷ می فرماید: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرْ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»²⁹⁴ (نه، بلکه نفس شما کاری را در نظرتان بیاراست و مرا صبر جمیل بهتر است، امید است خداوند همه را به من بازگرداند که او دانا و حکیم است). با اینکه آنها بر برائت و بی گناهی خود تاکید می ورزند و شهودی نیز بر برائت آنها در قضیه ی بنیامین وجود دارد، باز هم یعقوب^۷ اتهام آنها را مورد تاکید قرار می دهد.

فماذا أراد يعقوب (ع) بقوله: ﴿سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً﴾!!؟

الحقیقة، إن يعقوب (ع) أراد الأمر الأول أمر يوسف (ع)، وكأنه يريد أن يقول هذا الحدث الجديد وهو فقد بنيامين متعلق بفقد يوسف (ع) والذي كان وصفه بنفس الوصف ﴿وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾، سولت لكم أنفسكم الأمانة والذنب المستعر في أنفسكم ذلك الأمر القديم أمر يوسف (ع)، وأمر بنيامين متعلق بأمر يوسف (ع)، ولذا نجده يكمل قوله (ع): ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.

ثم ها هو بعد فقده لبنيامين لا نجده يتأوه على بنيامين، بل على يوسف (ع) ﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَإِبيضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾، ليؤكد أن أمر بنيامين متعلق بيوسف (ع).

يعقوب^۷ از این سخن «سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً» (بلکه نفس شما کاری را در نظرتان بیاراست) چه چیزی را قصد نموده است!!؟

واقعیت این است که یعقوب، واقعه ی نخستین -واقعه ی مربوط به یوسف- را قصد کرده بود و گویی می خواهد بگوید که این رخداد جدید، یعنی از دست دادن بنیامین، به از دست رفتن یوسف^۷ مربوط می شود؛ رخدادی که آن را با همان ویژگی توصیف نموده بود: «وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ»²⁹⁵ (جامه اش را که به خون دروغین آغشته بود، آوردند. گفت: نفس شما، کاری را در نظرتان بیاراسته است. اکنون برای من صبر جمیل بهتر است و خداوند، کسی است که در آنچه شما می گوئید، باید از او یاری خواست)؛ نفس امّاره تان در نظرتان بیاراست و گرگ شعله ور شده ی موجود در نفس هایتان، آن ماجرای پیشین یعنی ماجرای یوسف^۷ را رقم زد و حادثه ی بنیامین نیز مرتبط با رخداد یوسف^۷ می باشد؛ از همین رو می بینیم که سخنش را اینگونه تکمیل می فرماید: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»²⁹⁶ (امید است خداوند همه را به من بازگرداند که او دانا و حکیم است).

294 - يوسف: 83.

295 - يوسف: 18.

296 - يوسف: 83.

به علاوه ایشان را پس از فقدان بنیامین، گریان و نالان بر بنیامین نمی‌بینیم؛ بلکه بر یوسف آه و زاری می‌کند: «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ»²⁹⁷ (روی خود از آنها بگردانید و گفت: ای اندوها بر یوسف! و چشمانش از غم، سپیدی گرفت و همچنان خشم خود فرومی‌خورد) تا تأکید کند که حادثه‌ی بنیامین مربوط به یوسف می‌باشد.

إذْن، يعقوب كان يعلم بحال يوسف (ع) وحال بنيامين معه، ويعلم بالأذى الذي تعرض له يوسف (ع) وكونه (ع) وحيداً في مصر حمل كلمة الله ودين الله سبحانه، بل لو قرأت هذه الآيات بتمعن لوجدت يعقوب (ع) مطلعاً ويعلم الكثير من حال يوسف (ع) وبنيامين (ع) ﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ * قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ * قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ * يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبِئْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْفُؤْمُ الْكَافِرُونَ﴾، فمع أن المفقود هذه المرة بنيامين، تجد يعقوب (ع) يقول: ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾، ﴿يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ﴾، وفي النهاية يأمرهم بالبحث عن يوسف (ع) ﴿اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ﴾، وكأن فقد بنيامين فتح باباً ليعود يوسف (ع) إلى يعقوب، وكان يعقوب يعلم هذا، بل هو على يقين ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ﴾.

بنابراین یعقوب از وضعیت یوسف و وضعیت بنیامین که با او بود، آگاهی داشت و همچنین از آزاری که به یوسف رسیده بود و تنها بودن او در مصر در به دوش کشیدن کلمه‌ی الله و دین خداوند سبحان. اگر این آیات را با دقت و تأنی مطالعه کنیم، یعقوب را آگاه می‌بینیم و اینکه او از وضعیت یوسف و بنیامین بسیار آگاه می‌باشد: «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ * قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ * قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ * يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبِئْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْفُؤْمُ الْكَافِرُونَ»²⁹⁸ (روی خود از آنها بگردانید و گفت: ای اندوها بر یوسف! و چشمانش از غم، سپیدی گرفت و همچنان خشم خود فرومی‌خورد * گفتند: به خدا سوگند پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار گردی یا بمیری * گفت: جز این نیست که شرح اندوه خویش تنها با خدا می‌گویم؛ زیرا آنچه من از خدا می‌دانم شما نمی‌دانید * ای پسران من، بروید و یوسف و برادرش را بجوید و از رحمت خدا، مایوس مشوید؛ چرا که تنها کافران از رحمت خدا مایوس می‌شوند). با اینکه این بار، بنیامین از دست رفته است، می‌بینیم یعقوب می‌فرماید: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (امید است خداوند همه را به من بازگرداند که او دانا و حکیم است) و «يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ» (ای اندوها بر یوسف) و در نهایت، آنان را به جست‌وجوی یوسف دستور می‌دهد: «اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ» (بروید و یوسف و برادرش را بجوید)؛ گویی فقدان بنیامین، گشایشی بود

297 - یوسف: 84.

298 - یوسف: 84 تا 87.

تا یوسف ۷ به یعقوب بازگردد و گویی یعقوب این موضوع را می‌دانست و حتی به آن یقین داشت: «إِنِّي لِأَجْدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ»²⁹⁹ (اگر مرا دیوانه نخوانید، بوی یوسف می‌شنوم).

إضاءة

﴿وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾.

لقد علم يعقوب (ع) من الله أن بنيامين سيفقد كما فقد يوسف (ع)، ولذا أخذ عليهم عهداً أن يعيدوا بنيامين واستثنى ﴿إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ﴾ وكان يعلم أنه سيحاط بهم، بل وفي هذه الآية: ﴿لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ أراد تفرقتهم لعل بنيامين ينجو ويعود إليه؛ لأنه يُعرف بإخوته وهم عدد يلفت الأنظار.

روشنگری

﴿وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾³⁰⁰ (گفت: ای پسران من، از یک دروازه داخل مشوید، از دروازه‌های مختلف داخل شوید؛ و من قضای خدا را از شما دفع نتوانم کرد و هیچ فرمانی جز فرمان خداوند نیست. بر او توکل کردم و توکل کنندگان بر او توکل کنند).

يعقوب ۷ از سوی خداوند می‌دانست، هان طور که یوسف ۷ از دست رفته بود، بنيامين نیز از دست خواهد رفت؛ بنابراین پیمانی از آنان می‌گیرد تا بنيامين را برگردانند و مگر ﴿إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ﴾³⁰¹ (مگر آنکه همه گرفتار شوید) و همچنین می‌دانست که آنها گرفتار خواهند شد و حتی در این آیه ﴿لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (از یک دروازه داخل مشوید، از دروازه‌های مختلف داخل شوید؛ و من قضای خدا را از شما دفع نتوانم کرد و هیچ فرمانی جز فرمان خداوند نیست. بر او توکل کردم و توکل کنندگان بر او توکل کنند) می‌خواهد آنها را از یکدیگر جدا کند، شاید بنيامين نجات یابد و به او بازگردد؛ چرا که به همراه برادرانش شناخته می‌شد و تعداد آنها نظرها را به سویشان جلب می‌کرد.

299 - يوسف: 94.

300 - يوسف: 67.

301 - يوسف: 66.

ومع هذا، فإن يعقوب يعلم أنه لن ينفعهم بهذا كثيراً؛ لأن مشيئة الله كائنة، ولم يكن تعليم يعقوب لأبنائه ﴿إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا﴾، ولكن ماذا ينفع حذر يعقوب أمام تقدير وقضاء الله سبحانه وتعالى ﴿مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا﴾.

ويعقوب (ع) يعلم هذا أيضاً ﴿وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾، ولكن أراد أن لا يهمل العمل بالممكن للحفاظ على بنيامين، والنتيجة فإن مشيئة الله هي الكائنة ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾. وبعد هذا كله فإن يعقوب ذا علم ومعرفة من الله سبحانه وتعالى، وقد عمل على قدر علمه ومعرفته ﴿وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

ولكن فوق يعقوب ذي العلم يوسف (ع) العليم، فكانت النتيجة أنه (آوى إليه أخاه)، ولم ينفع تدبير يعقوب (ع) ليعود إليه بنيامين ﴿كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾.

با این حال یعقوب می‌داند که این عملکرد چندان سودی به حالشان نخواهد داشت؛ چرا که خواست و مشیت خداوند انجام شدنی است و آنچه یعقوب به فرزندانش تعلیم داد «إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا» (تنها نیازی در ضمیر یعقوب بود که آن را آشکار ساخت)؛ ولی برحذر داشتن یعقوب در برابر تقدیر و قضای خداوند سبحان و متعال چه سودی دارد؟! «مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا»³⁰² (این کار در برابر اراده‌ی خدا سودشان نبخشید، تنها نیازی در ضمیر یعقوب بود که آن را آشکار ساخت).

همچنین یعقوب آگاه بود که «وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» (و من قضای خدا را از شما دفع نتوانم کرد)؛ ولی می‌خواست هر کاری که برای حفظ کردن بنیامین انجام شدنی بود را مهمل نگذارد و نتیجه، آنچه اراده و مشیت خداوند است، انجام شدنی است. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (هیچ فرمانی جز فرمان خداوند نیست. بر او توکل کردم و توکل کنندگان بر او توکل کنند).

پس از همه‌ی اینها، باید توجه داشت که یعقوب صاحب علم و معرفتی از سوی خداوند سبحان و متعال بود و به اندازه‌ی علم و شناختش عمل نمود. «وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»³⁰³ (زیرا او را علمی بود که خود به او آموخته بودیم، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

ولی بالاتر از یعقوب صاحب علم، یوسف دانا بود. نتیجه این شد که «برادرانش به او پناه بردند» و تدبیر یعقوب برای بازگرداندن بنیامین به سویش، فایده‌ای دربر نداشت: «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ

302 - يوسف: 68.

303 - يوسف: 68.

أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»³⁰⁴ (اینچنین حیلہ‌ای به یوسف
آموختیم. در آیین آن پادشاه نگہ داشتن برادر، حق او نبود؛ مگر اینکہ خواست خداوند باشد. ہر کس را بخواہیم بہ
درجاتی بالا می‌بریم و فراز ہر دانایی، داناتری است).

إضاءة دعوة يوسف (ع) في مصر لماذا؟!

إجابة هذا السؤال تفتح الباب لمعرفة الحكمة من اختيار مكان بعث الأنبياء والمرسلين (ع) وأيضاً لمعرفة الحكمة من نقل يوسف (ع) من حضن أبيه إلى أرض مصر، وأيضاً لمعرفة المهمة الأولى التي تكفلها الأنبياء والمرسلون (ع)، فالإجابة على هذا السؤال حجر مبارك يصيب ثلاثة عصفير وربما أكثر لا كما يقول المثل عصفوران بحجر.

ويبدأ الجواب من العودة إلى أول خليفة لله في أرضه وهو آدم (ع)، وهذا أجمع عليه أصحاب الديانات الإلهية، وفي القرآن: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.

هذه الخلافة التي رفضها إبليس (لعنه الله) وتابعه على هذا الرفض أكثر بني آدم ﴿إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾، وتشكلت على طول الخط جهتان، جهة الحق يمثلها خليفة الله في أرضه ومن تبعه، وجهة الباطل ويمثلها المنكرون لخليفة الله في أرضه، وهم الحكام والعلماء غير العاملين ومن تبعهم.

روشنگری: دعوت يوسف، چرا در مصر؟!

پاسخ به این پرسش، بابی برای شناختن حکمت انتخاب مکان بعث پیامبران و فرستادگان β و همچنین برای شناختن حکمت منتقل شدن یوسف γ از آغوش پدر به سرزمین مصر را می‌گشاید؛ همچنین برای دانستن وظیفه‌ی مهم نخستینی که پیامبران و فرستادگان β به آن مأمور شده‌اند. پاسخ این پرسش، سنگ مبارکی است که سه گنجشک را هم‌زمان می‌زند و شاید هم بیشتر؛ و نه چون ضرب المثلی که می‌گوید: دو گنجشک با یک سنگ.

شروع پاسخ، به اولین جانشین خداوند در زمینش یعنی حضرت آدم γ بازمی‌گردد. این چیزی است که تمامی پیروان ادیان الهی در موردش اتفاق نظر دارند و در قرآن آمده است: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾³⁰⁵ (من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم).

این همان خلافت و جانشینی است که ابلیس (لعنت الله) آن را نپذیرفت و بیشتر فرزندان آدم از این نپذیرفتن، دنباله‌روی نمودند: ﴿إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾³⁰⁶ (مگر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند). در طول مسیر، دو جبهه تشکیل شد: جبهه‌ی حق به نمایندگی جانشین خداوند در زمینش و پیروان آنها، و جبهه‌ی باطل به نمایندگی انکار کنندگان خلیفه‌ی خداوند در زمینش، حاکمان و علمای بی‌عمل و پیروانشان.

305 - بقره: 30.

306 - حجر: 42.

وبما أنّ خليفة الله في أرضه آدم (ع) ومن خلفه من الأوصياء من ذريته، ﴿ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ يمثلون الله في الأرض، فحكمهم حكم الله وأمرهم أمر الله ونهيهم نهي الله ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾.

فقد تشكلت جبهة من جبهات الباطل تواجه الأوصياء في صميم دعوتهم وادعاءهم (ع)، حيث ادعى هؤلاء الدجالون أنهم خلفاء الله في أرضه، وهم أصناف كثيرة منهم من ادعى النبوة الباطلة أو الإمامة الباطلة أو الملك الباطل، أي أنهم ادعوا أنهم من الله ويمثلون الله، بينما هم من الشيطان ويمثلون الشيطان، وخدعوا كثيراً من الناس، واتبعهم كثير من الناس، ولهذا جاء الأنبياء ليدافعوا عن الخط الإلهي الحقيقي ودعوة الله الحقيقية، وبينوا للناس حقهم، وان هؤلاء الدجالين مغتصبون لحقهم وتقمصوا مراتبهم (ع).

از این جهت که جانشین خداوند در زمینش یعنی حضرت آدم و اوصیای پس از او از فرزندانش ﴿ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾³⁰⁷ (فرزندانی بودند، برخی از نسل برخی دیگر پدید آمده، و خداوند شنوا و دانا است) تمثیل خداوند در زمین می‌باشند؛ پس حکم آنها، حکم خداوند، فرمان آنها، فرمان خداوند و نهی‌شان، نهی خداوند می‌باشد: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾³⁰⁸ (و سخن از روی هوی و هوس نمی‌گویند * نیست این سخن جز آنچه وحی می‌شود).

جبهه‌ای از جبهه‌های باطل که با اوصیا روبه‌رو می‌شود، در خلال دعوت و ادعای آنها شکل می‌گیرد؛ به طوری که این دجال‌ها ادعا می‌کنند که خودشان، جانشینان خداوند در زمینش می‌باشند. آنها خود به گروه‌های متعددی تقسیم می‌شوند؛ از جمله برخی از آنان ادعای پیامبری، امامت یا سلطنت باطل و دروغین را مطرح می‌کنند؛ به عبارت دیگر مدعی می‌شوند که از سوی خداوند و نماینده‌ی او هستند، در حالی که از سوی شیطان و نماینده‌ی او می‌باشند. آنها بسیاری از مردم را فریب می‌دهند و بسیاری از مردم پیرویشان می‌کنند. به همین سبب، پیامبران آمدند تا از مسیر واقعی الهی و دعوت حقیقی خداوند دفاع نمایند و حق خودشان را برای مردم آشکار کنند؛ هر چند این دجال‌ها، غاصبان حق آنها باشند و جامه‌های آنها را بر تن خویش کرده باشند.

ولعل من أخطر هؤلاء المدعين هم الفراعنة في مصر؛ لأنهم ادعوا أنهم هم السلالة المباركة الطيبة من ذرية آدم (ع)، وأن خلافة الله فيهم، بل هم ادعوا أنهم فوق مستوى البشر وأن لهم مرتبة من مراتب الألوهية على بقية بني آدم (ع)، فيجب أن يطيعهم كل الناس طاعة عمياء دون تفكير أو تدبر في حالهم المخزي وسلوكهم المنحرف عن تعاليم الدين الإلهي.

307 - آل عمران: 34.

308 - نجم: 3 و 4.

ولهذا كان لابد من مواجهة هذا التحريف والانحراف وفضح رموزه وبيان الحق وأهله، فكان يوسف (ع) النبي المرسل هو المختار من الله سبحانه وتعالى لهذه المهمة الشاقة وذات الشوكة.

ولهذا نُقل يوسف (ع) إلى مصر ليواجه هؤلاء المدعين، وبين الحق ويفضحهم ويمهد الطريق لقائم آل إبراهيم (ع) موسى (ع)، وقد نجح يوسف (ع) نجاحاً عظيماً وكبيراً لا نجد نتائجه في عصر يوسف (ع) وعند عامة الناس فقط، بل نجد نتائجه المباركة بعد مئات السنين في عصر موسى (ع) وفي قصر فرعون بالذات. وهذا مؤمن آل فرعون في عصر موسى (ع) وهذا خطابه: ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾.

فراعنة مصر از خطرناک‌ترین این مدعیان می‌باشند؛ چرا که مدعی بودند که آنها خود سلسله‌ای مبارک و پاک از نسل آدم γ هستند و جانشینی و خلافت در میان آنان است؛ حتی ادعا کردند فراتر از جایگاه بشر می‌باشند و آنها مرتبه‌ای از مرتبه‌های الوهیت بر سایر نسل آدم γ را دارا هستند؛ پس بر همه‌ی مردم واجب است که از آنان اطاعت کنند؛ اطاعتی کورکورانه، بدون هیچ تفکر و تدبری در وضعیت پست و حقیرشان و همچنین مَنهَج انحرافی‌شان از تعالیم دین الهی!

از همین رو، رویارویی با این تحریف و انحراف و رسوا نمودن سران آن و بیان کردن حق و اهلش، ناگزیر می‌باشد. یوسف γ پیامبر فرستاده شده، فرد انتخاب شده از سوی خداوند سبحان و متعال برای این مأموریت دشوار و طاقت‌فرسا و پُر خَس و خاشاک شد.

به همین جهت یوسف γ به مصر منتقل شد تا با این مدعیان مواجه شود، حق را بیان کند، آنها را رسوا و مُفْتَضِح نماید و مسیر را برای قائم آل ابراهیم γ یعنی حضرت موسی γ هموار نماید. یوسف γ به پیروزی بزرگ و ارزشمندی دست یافت که نتایج آن را فقط در زمان یوسف γ و نزد عامه‌ی مردم نمی‌بینیم؛ بلکه نتایج مبارکی از آن را صدها سال بعد در زمان حضرت موسی γ و به خصوص در خود کاخ فرعون مشاهده می‌کنیم.

این مؤمن آل فرعون در زمان موسی γ و خطابه‌ی او می‌باشد: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ»³⁰⁹ (و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس از او دیگر پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کارِ شک‌آورنده را اینگونه گمراه می‌سازد).

إذن يوسف (ع) نُقل إلى مصر ليحقق مهمة إلهية كبرى، فمكان بعثة يوسف (ع) مصر التي كانت تمثل مركز دعوة الشيطان في ذلك الزمان، وعندما تُحارب العدو في عقر داره وتنتصر فهذا يدل على القوة والهيمنة التي تملكها، وهي قوة وهيمنة الله سبحانه وتعالى القادر على كل شيء، القادر أن يجعل يوسف (ع) الصبي الصغير يهدم مملكة الشيطان ويسيطر عليها، ويهدي الكثير من أهلها إلى الحق.

فهو في مصر يخاطب أهلها - الذين يتبعون الفرعون، ويعتبرونه خليفة الله في أرضه، بل ممثل اللاهوت في الأرض - بهذا الخطاب: ﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾. ومع أنّ الثابت والمعروف تاريخياً أن الفراعنة لعنهم الله كانوا يروجون للعالم الآخر ووجوده، ولكن في الحقيقة لم يكن ترويجهم عن إيمان ويقين بالآخرة، بل كانوا يروجون له على أنهم أسياده وملوكه وحكامه، ولن يكون نصيب فيه إلا لمن يتبعهم ويشايعهم، ولهذا يوسف (ع) بيّن هذه الحقيقة بكل وضوح، أنهم ﴿لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾، وأنهم ﴿بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾، فهم يدعون الإيمان لينتفعوا به دنيوياً ويهيمنوا من خلال ادعائهم على الناس بالخداع والدجل.

بنا براین یوسف ۷ به مصر منتقل شد تا وظیفه‌ی الهی بزرگی را به انجام برساند. مکان مبعوث شدن یوسف ۷ مصر است که در آن زمان، نماینده‌ی مرکز دعوت شیطان محسوب می‌شد. اگر با دشمن در میانه‌ی خانه‌ی خودش به نبرد برخیزد و پیروز گردد، این بر توانایی و تسلطی که در اختیار دارد دلالت می‌نماید؛ همان توانایی و تسلط خداوند سبحان و متعال که بر هر چیزی توانا است. او قادر است یوسف ۷ صغیر و کوچک را به گونه‌ای قرار دهد که حکومت شیطان را نابود کند، بر آن مسلط شود و بسیاری از مردمانش را به حق هدایت کند.

او مردم را در مصر - کسانی که از فرعون پیروی می‌کردند و او را جانشین خداوند در زمینش و حتی تمثیلی از لاهوت در زمین، می‌پنداشتند - این گونه مخاطب قرار می‌دهد: ﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾³¹⁰ (من کیش و آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده‌ام).

با اینکه از منظر تاریخی، اینکه فراعنه که خداوند لعنت‌شان کند، جهان دیگر و وجود آن را ترویج می‌کردند، شناخته شده و ثابت شده است، ولی در حقیقت این ترویج آنها از روی ایمان و یقین به آخرت نبود؛ بلکه با این عنوان آن را ترویج می‌کردند که خودشان آقایان، پادشاهان و حاکمان آن هستند و فقط کسانی از آن بهره‌مند خواهند شد که از آنها پیروی کنند و آنها را همراهی نمایند. از همین رو یوسف ۷ این حقیقت را با وضوح تمام بیان می‌کند که ﴿لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (آنها به خداوند ایمان ندارند) و اینکه آنها ﴿بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (به آخرت کافر هستند)؛ بنابراین آنها ادعای ایمان دارند تا به این

وسيله به سود مادی و دنیوی برسند و به واسطه ادعایشان با خدعه و حيله گری بر مردم مسلط شوند.

ثم إن يوسف (ع) لا يكتفي بفضح المدعين والدجالين، بل يُبين أصحاب الحق لأهل مصر وأيضاً بكل وضوح ويسميهم بأسمائهم، بل ويُبين انتسابه لهم، مع أن المفروض أنه غير معروف النسب، بل صبي التقطه بعض السيارة. ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾.

وَيُبين يوسف (ع) العقيدة الحقة، وأنها عقيدته وعقيدة آباءه الأنبياء (ع) ﴿مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾.

ويستمر في فضح الفراعنة وأن ربوبيتهم ربوية باطلة لا تتبع من ربوية الله سبحانه وتعالى، ولا علاقة لها بربوية الله سبحانه وتعالى ﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَأَيْتَ أَزْرَابًا مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾.

ثم يختم يوسف (ع) دعوته إلى الحق ببيان أصل دعوة أهل الباطل وعدم ارتباطها بالله سبحانه وتعالى ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

به علاوه يوسف فقط به رسوا کردن این مدعیان و دروغ گویان کفایت نمی کند؛ بلکه صاحبان حق را برای مردم مصر روشن می کند و همچنین به روشنی تمام از آنها نام می برد و حتی انتساب خودش را به آنان بیان می نماید؛ علی رغم اینکه نسب او شناخته شده نبود، بلکه کودکی بود که کاروانی او را یافته بود. «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»³¹¹ (من پیرو کیش پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس اند).

یوسف عقیده ی حق را تبیین می نماید و اینکه این عقیده، عقیده ی او و پدران پیامبرش β می باشد. «مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس اند).

او در رسوا کردن فراعنه و اینکه ربوبیت آنها، ربوبیت باطلی است که از ربوبیت خداوند سبحان و

متعال سرچشمه نمی‌گیرد و هیچ ارتباطی با ربوبیت خداوند سبحان و متعال ندارد، اسمرار دارد. «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»³¹² (ای دو هم‌زندانی، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله، آن خداوند واحد قهار؟).

سپس یوسف دعوت حَقَّش با بیان ریشه‌ی دعوت اهل باطل و ارتباط نداشتن آن با خداوند سبحان و متعال، به پایان می‌رساند «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»³¹³ (شما غیر از خداوند یکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدران‌تان آنها را اینگونه خوانده‌اید و خداوند حتی بر اثبات آنها نازل نکرده است، نمی‌پرستید. هیچ حکمی جز حکم خدا نیست. فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

إذن، التفتوا .. هؤلاء الفراعنة (الذجالون والعلماء غير العاملين والحكام) دعوتهم ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾؛ لأنها قوانين وأسماء وضعها الناس، وما يضعه الناس إن لم يكن من الله فهو من الشيطان وعبادة للشيطان ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ﴾.

و كما قال رسول الله محمد (ص): (من استمع إلى ناطق فقد عبده، فإن كان ينطق عن الله فقد عبد الله، وإن كان ينطق عن الشيطان فقد عبد الشيطان).

بنابراین، توجه داشته باشید.... دعوی این فراعنه (فریب‌دهندگان، علمای بی‌عمل و حاکمان) «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (خداوند حتی بر اثبات آنها نازل نکرده است)؛ چرا که قوانین و نام‌هایی هستند که مردم وضع‌شان نموده‌اند و هر چه مردم وضع کنند، اگر از سوی خداوند نباشد، از ناحیه‌ی شیطان است و عبادت شیطان محسوب می‌گردد «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ» (شما غیر از خداوند یکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدران‌تان آنها را اینگونه خوانده‌اید، نمی‌پرستید).

همان طور که حضرت محمد رسول خدا k می‌فرماید: «کسی که به سخن‌گویی گوش فرا دهد، او را پرستیده است؛ اگر در مورد خداوند سخن بگوید، خداوند را پرستیده و اگر در مورد شیطان سخن بگوید، شیطان را پرستیده است»³¹⁴.

312 - یوسف: 39.

313 - یوسف: 40.

314 - کافی: ج 6 ص 434 ح 24 ؛ وسائل الشیعه (آل‌البیته): ج 27 ص 128 ح 13.

أما إن كنتم تطلبون الحق فهو في (الملك لله) وحاكمية الله ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾، هذا هو الدين الحق الذي يرضاه الله وإن جهله الناس ولم يرضوه ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾، هذا هو الحق بينه يوسف (ع) بخير بيان. والله بيّن أن الملك له سبحانه وتعالى، وهو الذي يُعَيِّن وينصب من يشاء، وليس للناس الاعتراض أو تنصيب من يشاؤون أو اغتصاب الملك:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

اما اگر خواستار حق هستيد، حق در «فرمان‌روایی خداوند» و حاکمیت خداوند می‌باشد: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (هیچ حکمی جز حکم خدا نیست. فرمان داده است که جز او را نپرستید). این همان دین حقی است که مورد رضایت خداوند می‌باشد؛ حتی اگر مردم به آن ناآگاه باشند و آن را خوش نداشته باشند: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (این است دین راست و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند). این حقی است که یوسف با بهترین بیان، آن را بیان می‌نماید.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾³¹⁵ (بگو: بارخدايا! تویی دارندهی مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک می‌ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می‌دهی همه‌ی نیکی‌ها به دست تو است و تو بر هر کاری توانایی).

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا»³¹⁶ (آن کس که از آن است فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین، و فرزندی نگرفته است، و او را شریکی در فرمان‌روایی نیست، و هر چیز را بیافریده و به اندازه تقدیر کرده است).

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»³¹⁷ (بزرگوار و متعالی است خداوندی که فرمان‌روایی به دست او است، و او بر هر چیزی توانا است).

315 - آل عمران: 26.

316 - فرقان: 2.

317 - ملک: 1.

ثم هو سبحانه يسألهم سؤال مستنكر لعملهم في الاستحواذ على الملك وإقصاءهم لخلفاء الله في أرضه الأنبياء والأوصياء أو كما سماهم سبحانه (الناس)، ﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا﴾.

يا له من سؤال، ويا له من سائل، ويا له من خزي للمسؤولين، فبماذا سيجيبون؟! هل سيقولون إن الملك لهم وليس لله، أم سيقولون إنهم شركاء لله في ملكه ﴿لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ﴾؟؟

حقاً، إنه خزي وعار لمن نصبوا أنفسهم، ولمن نصبوا غيرهم (بالانتخابات والشورى)، لمن ادعوا بعملهم أن الملك لهم لا لله، ولمن ادعوا بعملهم أنهم شركاء لله في ملكه. فإن كانوا يريدون الخلاص من هذا الخزي أمام الله فليعترفوا أن الله يوتي ملكه من يشاء، وقد شاء الله أن يكون ملكه في آل إبراهيم (ع)، ثم آل محمد (ع) وهم من آل إبراهيم (ع)، ثم في آل محمد بن الحسن المهدي (ع) وهم من آل محمد (ع) وهم من آل إبراهيم (ع).

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾.

سپس خداوند سبحان از آنها پرسشی می‌پرسد که عملکرد آنها را در سیطره یافتن بر فرمان‌روایی و دور کردن خلفای خداوند در زمینش، یعنی پیامبران و اوصیای یا همان طور که خود سبحان و متعالش نامیده است یعنی «النَّاسَ» (مردم)، محکوم می‌نماید: «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا»³¹⁸ (یا از پادشاهی نصیبی برده‌اند؟ که در این صورت به قدر آن گودی که بر پشت هسته‌ی خرما است به مردم سودی نمی‌رسانند).

عجب پرسشی و عجب پرسش‌کننده‌ای، و چه پستی و حقارتی برای پرسش‌شوندگان! چگونه پاسخ خواهید داد؟! آیا خواهید گفت فرمان‌روایی برای آنها است و از آن خداوند نمی‌باشد؟! یا خواهید گفت آنان شریکان خداوند در فرمان‌روایی‌اش می‌باشند؟! «لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ» (از پادشاهی نصیبی برده‌اند؟). به حق که ننگ و عار برای کسانی است که خودشان را منصوب نموده‌اند و همین‌طور برای کسانی که غیر خودشان را «با انتخابات و شورا» منصوب می‌نمایند؛ برای کسانی که با عملشان ادعا می‌کنند سلطنت از آن آنها است و نه برای خداوند؛ برای کسانی که با عملشان ادعا می‌کنند که آنها شریکان خداوند در فرمان‌روایی‌اش می‌باشند!

اگر خواهان رهایی از این ننگ و خفت در پیشگاه خداوند هستید، باید اعتراف نمایند که تنها خداوند همان کسی است که به هر که بخواهد سلطنت می‌بخشد، و خداوند چنین اراده فرموده است که فرمان‌روایی‌اش در آل ابراهیم، و سپس در آل محمد که خود از آل ابراهیم می‌باشند، بماند و

سپس در آل محمد بن الحسن المهدي^۷ که جزو آل محمد^۶ و جزو آل ابراهیم^۵ هستند، قرار گیرد.
«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»³¹⁹ (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم).

إضاءة من قميص يوسف (ع)

كان في قميص يوسف (ع):

روشنگری از پیراهن یوسف (ع)

موارد زیر در پیراهن یوسف (ع) وجود داشت:

سبب نجاته؛ لأن فيه وجد إخوة يوسف (ع) طريقة لمكرهم دون قتله (ع)، ﴿وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ﴾.

1- سببی برای نجاتش؛ چرا که برادران یوسف ۷ در آن، راهی برای مکر و حيله‌شان بدون به قتل رسانیدن او ۷، یافتند: ﴿وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ﴾³²⁰ (جامه‌اش را که به خون دروغین آغشته بود، آوردند).

الدليل على براءة يوسف (ع) من تهمة الفاحشة. ﴿وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. ﴿قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾. ﴿وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾. ﴿فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾.

2- دلیلی بر برائت و بی‌گناهی یوسف (ع) از تهمت زنا.

﴿وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾³²¹ (هر دو به سوی در دویدند، و زن جامه‌ی او را از پشت درید، و سرور آن زن را نزدیک در دیدند. زن گفت: جزای کسی که به همسر تو قصد بدی داشته باشد چیست؟ جز اینکه به زندان افتد یا به عذابی دردآور گرفتار آید؟). ﴿قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾³²² (یوسف گفت: او تن من را می‌خواست و مرا به خود خواند و یکی از کسان زن گواهی داد که اگر جامه‌اش از پیش دریده است، زن راست می‌گوید و او دروغ‌گو است). ﴿وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾³²³ (و اگر جامه‌اش از پشت دریده است، زن دروغ می‌گوید و او راست‌گو است). ﴿فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾³²⁴ (چون دید جامه‌اش از پشت دریده است، گفت: این از مکر شما زنان است، که مکر شما زنان مکری است بزرگ).

320 - يوسف: بخشی از آیه‌ی 18.

321 - يوسف: 25.

322 - يوسف: 26.

323 - يوسف: 27.

324 - يوسف: 28.

إنه آية عاد بها البصر ليعقوب، وما تلا هذا من انتقال بني إسرائيل إلى مصر لتمهيد الأرضية الملائمة لقائم آل إبراهيم موسى (ع). ﴿أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴾.

3- آیه و نشانه‌ای بود که بینایی را به یعقوب بازگردانید و آنچه پس از آن رخ داد را رقم زد؛ از جمله انتقال بنی اسرائیل به مصر به جهت آماده ساختن سرزمینی مناسب برای قائم آل ابراهیم حضرت موسی ۷: ﴿أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴾³²⁵ (این پیراهن مرا ببرید و بر روی صورت پدرم اندازید تا بینا گردد و همه‌ی کسان خود را نزد من بیاورید).

وأخيراً فالقميص أصبح سبباً لإنصاف يعقوب (ع) من تهكم بنيه، فكم ﴿قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾، و ﴿قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ﴾، لكن ﴿لَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾، عندها ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾.

4- و در نهایت، آن پیراهن وسیله‌ای برای به انصاف رفتار کردن یعقوب ۷ از سخت گرفتن بر فرزندانش بود. چه بسیار گفتند: ﴿قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾³²⁶ (گفتند: به خدا سوگند بیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار گردی یا هلاک شوی) و ﴿قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ﴾³²⁷ (گفتند: به خدا سوگند که تو در همان گمراهی دیرین خویش هستی)، اما ﴿لَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾³²⁸ (چون بشارت‌دهنده آمد و جامه بر روی صورت او انداخت، بینا گشت. گفت: آیا نگفتمتان که آنچه من از خدا می‌دانم شما نمی‌دانید؟) و در این هنگام ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾³²⁹ (گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم).

كل هذا في قميص يوسف (ع).

فما سرّ هذا القميص حتى أصبح موضعاً لتجلي الفيض الإلهي وآيات الله سبحانه وتعالى؟

الحق، إنه قميص لأمس ذاك القلب النقي الطاهر الملائكي الملكوتي، قلب يوسف (ع) الذي تلقى كلمات الله بالرؤيا الصادقة، وكان يوسف (ع) صبياً صغيراً، وآمن هذا القلب الطاهر بكلمات الله ولم يكفرها.

325 - يوسف: 93.
326 - يوسف: 85.
327 - يوسف: 95.
328 - يوسف: 96.
329 - يوسف: 97.

إنّ كرامة هذا القميص هي أنه لامس قلب يوسف ليس إلا، هذا هو سر القميص، ففي كل تلك الآيات كان هذا القميص شاهداً عدلاً يشهد بنقاء قلب يوسف وطهارته، هذا القميص تكلم ولكن بالأفعال لا بالأقوال، وما أحوج الناس ليتعلموا من قميص يوسف (ع) الصدق والأمانة وقول الحق وإعطاء كل ذي حق حقه، ويتعلموا ترك الحسد والأنا والأخلاق الذميمة.

تمام اینها در پیراهن یوسف بود!
راز این پیراهن چه بود که محلی برای تجلّی فیض الهی و آیات و نشانه‌های خداوند سبحان و متعال شد؟

حقیقت این است که این پیراهن، پیراهنی بود که آن قلب پاک درست‌کار فرشته‌خوی ملکوتی را لمس نموده بود؛ قلب یوسف که کلمات خداوند را به وسیله‌ی رؤیای صادقه دریافت کرده بود و درحالی که یوسف کودک کوچکی بود، این قلب پاک به کلمات خداوند ایمان آورد و به آن کفر نورزید. کرامت این پیراهن در این بود که لمس‌کننده‌ی قلب یوسف بود و نه چیز دیگر؛ این راز پیراهن بود. در تمام این آیات و نشانه‌ها، این پیراهن گواه عادلّی بود که به پاکی و درست‌ی قلب یوسف گواهی می‌داد. این پیراهن سخن گفت؛ ولی در عمل و نه با گفتار. چقدر مردم نیازمند هستند تا از پیراهن یوسف راستی، امانت، سخن حق و دادن حق به هر صاحب حقی را بیاموزند و همچنین از آن، ترک گفتن حسد، منیت و اخلاق نکوهیده را یاد بگیرند.

والآن، لنضع قميص يوسف هذا الجماد في مقابل أناس التصقوا بيوسف (ع) وعرفوا يوسف (ع) كما التصق وعرف القميص يوسف (ع)، ولنرى كم أن الناس كانوا ظالمين ليوسف (ع)، وكم أن القميص كان منصفاً عادلاً مع يوسف (ع)، وكم خذل الناس يوسف (ع)، وكم أعان وأغاث القميص يوسف (ع)، وكل مرة كان الناس والقميص يتبدلون، ولكن دائماً كان القميص ينصف ويعين يوسف (ع)، وكان الناس يظلمون ويخذلون يوسف (ع).

لم يكن للقميص قصة كما كانت مع يوسف (ع)، فجدير بنا أن نعرف ماذا أراد الله أن يخاطب الإنسان من خلال هذا القميص، ونتعلم من هذا الخطاب الإلهي الذي تجلّى في قميص يوسف في كل مرة وكل موقف.

ثم لماذا القميص بالذات، وليس لباساً آخر لامس جسد يوسف (ع) !؟

حال، این پیراهن یوسف را که یک جسم جامد است در برابر کسانی قرار دهیم که ملازم یوسف بودند و یوسف را می‌شناختند -درست به همان شکل که پیراهن، ملازم یوسف بود و او را می‌شناخت و ببینیم چقدر مردم به یوسف ستم روا داشتند و چقدر این پیراهن، نسبت به یوسف

منصف و عادل بود؛ چقدر مردم یوسف را خوار و ذلیل نمودند و چقدر این پیراهن به یوسف کمک کرد و او را یاری نمود. هر دفعه، این پیراهن و این مردمان تغییر می‌کردند؛ ولی پیوسته پیراهن انصاف را رعایت می‌کرد و یوسف را یاری می‌داد در حالی که مردمان به او ستم روا می‌داستند و یوسف را خوار و زبون می‌نمودند.

این پیراهن داستانی همانند آنچه با یوسف به وقوع پیوست، نداشت؛ ولی شایسته است بدانیم که منظور خداوند از سخن گفتن با انسان از طریق این پیراهن چیست و از این خطاب الهی که هر مرحله و در هر جایگاهی در این پیراهن تجلی نمود، درس بگیریم. به علاوه چرا به طور خاص پیراهن، و نه هر لباس دیگری که بدن یوسف را لمس نموده است؟!

الحقیقة، لأن القميص كان إشارة واضحة لقلب يوسف (ع)، فكان الذي ينجي يوسف (ع) هو نقاء قلبه وإخلاصه لله سبحانه وتعالى، فكان الله في قلب يوسف (ع)، وكلم الناس بقميص يوسف (ع). كان تعالى في كل تلك الآيات يقول أنا في قلب يوسف (ع)، والقميص مسني كما مس يوسف (ع). كان تعالى يقول من خلال قميص يوسف (ع): (يا ابن آدم اذكرني حين تغضب أذكرك عند غضبي فلا أمحك فيمن أمحك، وإذا ظلمت بمظلمة فارض بانتصاري لك فإن انتصاري لك خير من انتصارك لنفسك).

فإن وقعت في بئر عميق أنا أنجيك، وإن مكر بك أهل السوء والفحشاء فأنا ناصرك، وإن أردت إحياء الموتى وشفاء المرضى فأنا المشافي المحيي أعطي نفسي لمن يذكرني. فأنا في قلب من ذكرني يمسنى قميصه كما يمسن قلبه.

حقیقت این است که پیراهن، اشاره‌ی روشنی به قلب یوسف دارد. آنچه باعث نجات یافتن یوسف شد، پاکی قلبش و اخلاص او برای خداوند سبحان و متعال بود. خداوند در قلب یوسف بود و به وسیله‌ی پیراهن یوسف با مردم سخن می‌گفت. خداوند متعال در تمامی این آیات و نشانه‌ها می‌فرماید که من در قلب یوسف هستم و این پیراهن همان طور که یوسف را لمس نموده، مرا نیز لمس نموده است. خداوند متعال از طریق این پیراهن به یوسف می‌فرماید: «ای فرزند آدم! مرا هنگام خشمیت یاد کن تا هنگام خشمم، یادت کنم، تا همراه آنان که نابودشان می‌کنم، نابودت نکنم، و آن هنگام که ستمی بر تو رفت، به یاری من برای خودت راضی و خوشنود باش؛ چرا که یاری من برای تو، از یاری خودت برای خودت بهتر است»³³⁰. پس اگر در چاهی عمیق بیفتی، تو را نجات می‌دهم، و اگر اهل بدی و فحشا به تو بدی رسانیدند، تو را یاری می‌دهم، و اگر بخواهی مردگان را زنده کنی و بیماران را شفا دهی، من شفا دهنده‌ی زنده‌کننده‌ای هستم که خودم را به کسی که مرا یاد کند، عطا می‌کنم. پس من در قلب کسی هستم که مرا یاد کند و پیراهنش مرا لمس کند، همان طور که قلبش را لمس می‌کند.

وبعد سنين من قصة القميص المعجزة، قميص الآيات الإلهية، تأتي آية أخرى: يد موسى البيضاء للناظرين، وهي لا تخرج بيضاء إلا بعد أن تمس قلب موسى (ع)، ﴿وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءِ آيَةٍ أُخْرَى﴾. وكأنها تُخرج ما في قلب موسى (ع)، لينظر إليه الناس بياضاً ناصعاً وطهارة ونقاء وعدلاً ونوراً يملأ الخافقين. وهي أيضاً تمس الذي في قلب موسى (ع) الله سبحانه وتعالى، لتخبر عنه سبحانه وتعالى أنه هو الذي في قلب موسى، وهو الذي أرسل موسى (ع).

كما كان القميص من قبل يخبر الناس أن الله في قلب يوسف (ع)، وأنه هو سبحانه وتعالى الذي أرسل يوسف (ع) ونصبه خليفته في أرضه.

پس از سپری شدن سالیانی از داستان پیراهن معجزه‌گونه، پیراهن آیات الهی، آیه‌ی دیگری می‌آید: دست سپید موسی برای بینندگان؛ دستی که پس از لمس کردن قلب موسی ۷ سپید، بیرون می‌آید ﴿وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءِ آيَةٍ أُخْرَى﴾³³¹ (دست خویش در بغل کن، بی هیچ عیبی، سفید بیرون آید، این هم آیتی دیگر). گویی هرآنچه در قلب موسی ۷ است را بیرون می‌آورد تا مردم آن را سپید، خالص، طاهر و پاک، و عدل و نوری ببینند که هر آنچه در نوسان است را پُر می‌کند. همچنین، این دست آنچه در قلب موسی ۷ می‌باشد یعنی خداوند سبحان و متعال را لمس می‌کند، تا خبر دهد که او سبحان و متعال در قلب موسی است و او موسی ۷ را فرستاده است. همان طور که پیش‌تر پیراهن به مردم خبر می‌داد که خداوند در قلب یوسف ۷ است و این خداوند سبحان و متعال است که یوسف ۷ را فرستاد و او را به عنوان خلیفه و جانشینش در زمینش منصوب فرمود.

هذا القميص الآية المعجزة، كم من آية من آيات الله هي كهذا القميص، يمر عليها الناس غافلين معرضين عنها، فلو كانوا يطلبون الحق لعرفوه ولتجلى لهم في الشجر والحجر وفي كل شيء يقع عليه بصرهم أو يطرق آذانهم، ولرأوا الحق في قميص يوسف (ع)، ويد موسى (ع) في ذلك الزمان وفي هذا الزمان، لكنهم معرضون عن الحق ﴿وَكَايِنُ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾.

هذه إضاءة من قصة قميص يوسف، فليتدبرها الناس وليتعلّموا من قميص يوسف (ع)، وإن لم يقبلوا السماع من يوسف فليسمعوا من قميص يوسف (ع) وقلب يوسف والذي في قلب يوسف ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾.

إنها حسرة ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ﴾، وإنه لأمر محزون أن ينصف ويعين يوسف (ع) في ذلك الزمان وهذا الزمان كل شيء حتى القميص إلا الناس.

این پیراهن، آیه‌ای اعجاز‌گونه است. چه بسیار نشانه از نشانه‌های خداوند هستند که مانند این پیراهن می‌باشند در حالی که مردم، غافل و روی‌گردان از آنها، از کنارشان می‌گذرند؛ که اگر خواستار حق می‌بودند، آنها را می‌شناختند و برایشان در درخت و سنگ و در هر چیزی که دیدگانشان بر آن می‌افتاد یا گوش‌هایشان می‌شنید، متجلی می‌شد و حق را در پیراهن یوسف و دست موسی در آن زمان و این زمان می‌دیدند؛ ولی آنان از حق روی‌گردان‌اند: «وَكَايِنُ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ»³³² (چه بسیار نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین، که بر آن می‌گذرند و از آن رخ برمی‌تابند).

این روشنگری از داستان پیراهن یوسف بود. بر مردم است که در آن تدبر کنند و از پیراهن یوسف یاد بگیرند؛ اگر سخن را از یوسف نمی‌پذیرند، از پیراهن یوسف و از قلب یوسف و از کسی که درون قلب یوسف است، بشنوند: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»³³³ (در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است. این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیلی بر هر چیز است و برای آنها که ایمان آورده‌اند هدایت و رحمتی است).

اما واحسرتا ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ»³³⁴ (ای دریغ بر این بندگان) و اینکه هر چیزی در آن زمان و در این زمان، با یوسف به انصاف رفتار می‌کند و او را یاری می‌دهد مگر مردمان، موضوعی است بس حُزن‌انگیز!

وأخيراً أقول: إذا وصل الأمر إلى أن يتكلم الجماد (قميص يوسف)، ثم إنَّ الناس لا يسمعون ولا يعون ولا يتدبرون آيات الله، بل هم معرضون مستهزؤون فإنَّ الله ينذرهم بأسه الذي لا يُرد. بعد أن تكلم قميص يوسف في آخر قصة يوسف التي خُتمت بكلام القميص عندما ردَّ البصر ليعقوب، قال تعالى: ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ﴾، فهل من عاقل ينجي نفسه من العذاب في الدنيا والآخرة، فيسمع ويرى - بعد أن كان أصماً وأعمى - آيات الله في كل شيء وهي تشير إلى الحق وإلى صاحب الحق.

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

332 - يوسف: 105.

333 - يوسف: 111.

334 - يس: 30.

و در انتها می‌گوییم: اگر کار به جایی رسد که شیئی جامد (پیراهن یوسف) سخن بگوید و پس از آن، اگر مردم گوش شنوا نداشته باشند، به خاطر نسرپند و در نشانه‌های خداوند تدبیر نکنند و با استهزا و مسخره‌گری از آن روی‌گردان شوند، خداوند آنان را به عذابی که رَدخور ندارد، اِنذار می‌دهد. پس از اینکه پیراهن یوسف در انتهای داستان یوسف سخن می‌گوید؛ داستانی که با سخن گفتن پیراهن، آن هنگام که بینایی به یعقوب باز می‌گردد، به پایان می‌رسد. حق تعالی می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ»³³⁵ (چون فرستادگان نومید شدند و به یقین دانستند که تکذیب می‌شوند، یاری ما برایشان آمد و هر که را خواستیم نجات دادیم، و عذاب ما از مردم گنهکار بازگردانیده نشود). آیا عاقلی هست که خویشتن را از عذاب در دنیا و آخرت نجات دهد، و پس از اینکه کر و کور بود، نشانه‌ها و آیات خداوندی را در هر چیزی بشنود و ببیند که به حق و صاحب حق اشاره می‌کند؟!

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»³³⁶ (بگو: این راه من است؛ من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به سوی خداوند می‌خوانیم. منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم).

335 - یوسف: 110.

336 - یوسف: 108.

إضاءة قصة يوسف عبرة في زمن الظهور المقدس

سورة يوسف تفتح ب: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾.

وتختتم ب: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾.

ويبت فيما مضى من الاضاءات أن قصة يوسف (ع) مدارها الرؤيا، فيوسف النبي يرى رؤيا، والسجين يرى رؤيا، وفرعون يرى رؤيا، وكلها رؤى من الله بغض النظر أن من رآها نبي أو كافر، والله سبحانه وتعالى عبّر عن هذه الرؤى التي قصها في سورة يوسف (ع) - والتي كانت مدار قصة يوسف (ع) وتمكينه من ملك مصر - بأنها ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾.

روشنگری: داستان يوسف، عبرتی برای زمان ظهور مقدّس

سوره یوسف با «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»³³⁷ (بهترین داستان را برایت حکایت می‌کنیم) آغاز، و با «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»³³⁸ (در داستان هایشان، خردمندان را عبرتی است. این داستانی بر ساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیلی بر هر چیز است و برای آنها که ایمان آورده‌اند هدایت و رحمتی است) به پایان می‌سد. در روشنگری‌های پیشین گفتم که داستان یوسف ۷ حول رؤیا می‌چرخد. یوسف پیامبر رؤیا می‌بیند، زندانی رؤیا می‌بیند، فرعون رؤیا می‌بیند و تمام اینها، رؤیاهایی از سوی خداوند هستند؛ صرف نظر از اینکه بیننده‌اش پیامبر باشد یا کافر. خداوند سبحان و متعال از این رؤیاهایی که در سوره یوسف ۷ تعریف نموده که محور داستان یوسف ۷ و تمکین دادن او از سوی پادشاه مصر است. به «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» (بهترین داستان‌ها) تعبیر فرموده است.

والآن، لنبحث في آخر آية من سورة يوسف لنعرف ماذا أراد الله من هذه القصة وهذه الرؤى التي قصها على النبي محمد (ص)، وبالتالي على من يؤمن بهذا النبي الكريم (ص) وما جاء به (ص): ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾. إذن، في هذه القصة منفعة، بل ومنفعة كبرى معتبرة، فالمفروض أن الإنسان يعتبر بغيره إذا وقع في حفرة فيجتنب طريقه وسلوكه لئلا يقع في نفس الحفرة، هذا هو المفروض.

337 - يوسف: 3.

338 - يوسف: 111.

اکنون به بحث و بررسی آخرین آیه‌ی سوره‌ی یوسف می‌پردازیم تا ببینیم خداوند از حکایت کردن این داستان چه منظوری داشته است؛ از این رؤیاهایی که برای حضرت محمد پیامبر خدا و به دنبال آن برای هر کسی که به این پیامبر بزرگوار ک و آنچه آورده است، ایمان دارد، حکایت فرموده است: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است). بنابراین در این داستان بهره‌ای نهفته است؛ بهره‌ای که می‌توان عبرت‌های بزرگی از آن برگرفت. شایسته است که انسان از غیر خودش عبرت گیرد؛ اگر کسی در گودالی سقوط کرده باشد، باید از راه و رفتار او دوری کند، تا در همان گودال سقوط نکند؛ چنین چیزی پذیرفته شده است.

أما الواقع فإن الاعتبارين الذين تنفعهم قصة يوسف (ع) هم ﴿أُولِي الْأَلْبَابِ﴾، ولب الإنسان قلبه وباطنه، فأصحاب القلوب النيرة بنور الله، والطاهرة بقدس الله، هم المنتفعون من قص هذه الرؤى، وهذه المسيرة النبوية الكريمة. أما أصحاب البواطن السوداء المظلمة فهم ليسوا من أولي الأبواب؛ لأن قلوبهم خاوية، فالظلمة عدم، ولا شيء في بواطنهم ليقال عنه لب.

فالمفروض أن تكون قصة يوسف (ع) عبرة لكل إنسان، ولكن الواقع أنها لن تكون عبرة إلا لمن يؤمنون بملكوت السموات، وبالتالي يصدقون كلام الله الآتي في المستقبل، ولا يقولون عنه إنه من الشيطان.

يصدقون كلام الله الذي سيأتي مع يوسف آل محمد (ص)، الذي سيأتي في المستقبل بين يدي محمد (ص): ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾.

اما واقعیت این است که کسانی که درس و عبرت می‌گیرند و داستان یوسف را به آنان سود و منفعت می‌رسانند فقط «أُولِي الْأَلْبَابِ» (خردمندان) هستند؛ و خرد انسان، قلب و باطن او می‌باشد. بنابراین دارندگان قلب‌های نورانی شده با نور خداوند و قلب‌های پاکیزه شده با پاکی قدسی خداوند، بهره‌مندان از این رؤیایها و این مسیر نبوی کریم، می‌باشند. اما کسانی که درون‌های سیاه و تاریک دارند، جزو خردمندان محسوب نمی‌شوند؛ چرا که قلب‌هایشان تهی است، آکنده از ظلمت عدم است و چیزی در اندرونشان نیست تا به آن خرد گفته شود.

داستان یوسف را باید برای هر انسانی درس و عبرتی داشته باشد؛ ولی در واقع فقط برای کسانی درس و عبرتی است که به ملکوت آسمان‌ها ایمان دارند؛ در نتیجه آنان سخنان خداوند را که در آینده می‌آید، تصدیق می‌کنند و نمی‌گویند از سوی شیطان است. کلام خداوندی که با یوسف آل محمد خواهد آمد را تصدیق می‌کنند؛ همان کسی که در آینده در پیشگاه حضرت محمد ک خواهد آمد: «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» (این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان است).

فليست قصة يوسف (ع) ولا الرؤى التي رآها يوسف (ع) والسجين وفرعون، حديثاً يفتري من الشيطان، بل هي من الله، فلتكن لكم به عبرة ومنفعة لئلا تعثروا وتقعوا في الحفرة عندما يأتي يوسف آل محمد (ص)، فلم تكن هذه القصة التي سماها الله بأحسن القصص إلا ﴿تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾، أي تصديق الذي سيأتي بين يدي محمد (ص)، أي في المستقبل بعد محمد (ص)، وهو يوسف آل محمد.

ولم يكن في هذه الرؤى والقصة تفصيل بعض الأمور التي تخص يوسف آل محمد، بل إن فيها ﴿تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ﴾، وبالتالي فإن هذه القصة ستكون ﴿لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ ﴿وَلِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾، لا لمن سواهم في زمن ظهور يوسف آل محمد (ع) القائم المهدي ﴿هُدًى وَرَحْمَةً﴾.

داستان يوسف ۷ و رؤیایی که یوسف ۷ و زندانی و فرعون دیدند، سخنانی کذب و برساخته نیست و از سوی شیطان نمی باشد؛ بلکه از جانب خداوند می باشند. پس بر شما است که از آن درس بگیرید و بهره مند شوید، تا آن هنگام که یوسف آل محمد ۷ می آید، دچار لغزش نشوید و در گودال سقوط نکنید. این داستانی که خداوند از آن به نیکوترین داستانها تعبیر فرموده است، چیزی جز ﴿تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ (تصدیق سخن پیشینیان) نیست؛ یعنی تصدیق آنچه در پیشگاه حضرت محمد ۷ در آینده خواهد آمد؛ یعنی در آینده، پس از حضرت محمد ۷، که همان یوسف آل محمد ۷ می باشد. در این رؤیایها و داستان، فقط تفصیل برخی موارد که به یوسف آل محمد ۷ اختصاص دارد، وجود ندارد، بلکه در آنها ﴿تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (تفصیل هر چیزی) می باشد و در نتیجه این داستان در زمان ظهور یوسف آل محمد ۷ یعنی قائم مهدی ﴿هُدًى وَرَحْمَةً﴾ (هدایت و رحمتی است)، فقط برای ﴿لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (خردمندان) و ﴿وَلِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (و گروه مؤمن) خواهد بود و نه برای کسان دیگر!

فهؤلاء سيرون بنور الله أن زليخا (امرأة العزيز) هي الدنيا والملك الدنيوي ستقبل على آل محمد وعلى يوسف آل محمد، ولكنه لا يرضاها إلا بالطريق والسبيل الذي يريده الله، وهو التنصيب الإلهي وحاكمية الله.

وسيكون رفض يوسف آل محمد للزنا والطريق غير المشروع عند الله (حاكمية الناس) سبباً لعنائه في بادئ الأمر، كما كان رفض يوسف (ع) للزنا سبباً لسجنه.

قال أمير المؤمنين علي (ع): (لتعطفن علينا الدنيا بعد شماسها عطف الطروس على ولدها، ثم تلا هذه الآية: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾).

آنان با نور خداوندی خواهند دید که زلیخا (همسر عزیز)³³⁹ همان دنیا و فرمان‌روایی دنیوی است که به آل محمد و یوسف آل محمد رو خواهد نمود؛ ولی او فقط از آن طریق و راهی راضی و خوشنود می‌شود که مورد خواست و اراده‌ی خداوند باشد؛ یعنی تنصیب الهی و حاکمیت خداوند. نپذیرفتن زنا و راه غیر مشروع از دید خداوند (حاکمیت مردم) در ابتدای کار باعث سختی و رنج و زحمت یوسف آل محمد^β خواهد شد؛ همان طور که نپذیرفتن زنا توسط یوسف γ باعث به زندان رفتنش شد.

امیرالمؤمنین علی γ می‌فرماید: «**دنیا پس از روی گردانی‌اش، همانند روی آوردن ماده شتر به بچه‌اش، به ما روی خواهد نمود**». سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»³⁴⁰ (و ما بر آن هستیم که بر کسانی که روی زمین به استضعاف کشیده شدند منت گذاریم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم).

وهكذا سيجد أولوا الألباب في قصة يوسف (ع) تفصيل كل شيء عن يوسف آل محمد، وبهذا أترك ﴿لأولي الألباب﴾ و ﴿لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ أن يستضيئوا من قصة يوسف وما فيها بقراءتها وتدبرها، ومن الله التوفيق. ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لَأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾.

اینچنین است که خردمندان در داستان یوسف γ تفصیل هر چیزی از یوسف آل محمد β را می‌یابند. به این ترتیب «لأولي الألباب» (برای خردمندان) و «لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (برای گروه مؤمن) را ترک می‌گویم تا از داستان یوسف و آنچه در آن است، با خواندن و تدبیر در آن، بهره‌مند گردند و نورانی شوند؛ و من الله التوفيق.

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لَأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾³⁴¹ (در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است. این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیلی بر هر چیز است و برای آنها که ایمان آورده‌اند هدایت و رحمتی است).

339 - ابو عبدالله امام صادق \square فرمود: «زلیخا از یوسف اجازه گرفت که به ملاقاتش برود. به او گفته شد: به خاطر آن عملی که از تو نسبت به او صادر شد، خوش نداریم تو را نزد وی ببریم. گفت: من از کسی که خوف خداوند دارد، ترسی ندارم. وقتی بر یوسف وارد شد، یوسف فرمود: ای زلیخا چه بر سرت آمده است، که می‌بینم احوال تو دگرگون شده است؟ زلیخا گفت: سپاس خدایی را که سلاطین را به واسطه‌ی معصیتشان بندگانی حقیر و بندگان کوچک را به واسطه‌ی طاعتشان از سلاطین قرار داد. حضرت یوسف فرمود: زلیخا چه چیزی تو را با آن سابقه‌ای که داری به سوی من کشانیده است؟ زلیخا پاسخ داد: زیبایی صورت تو، ای یوسف. حضرت یوسف فرمود: حال تو چگونه خواهد بود اگر پیامبری که در آخرالزمان است و به او محمد می‌گویند و از من زیباتر و خوش‌خلق‌تر و بخشنده‌تر است را ببینی؟ زلیخا گفت: راست می‌گویی. حضرت یوسف فرمود: از کجا دانستی من راست می‌گویم؟ زلیخا گفت: زیرا هنگامی که از او یاد کردی، محبتش بر قلبم افتاد. خداوند به یوسف وحی کرد که او راست می‌گوید و من او را به خاطر محبتش نسبت به محمد \square دوست می‌دارم. پس خداوند به حضرت یوسف امر کرد که او را به عقد خود درآورد». علل الشرایع - شیخ صدوق: ج 1 ص 55.

340 - قصص: 5.

341 - یوسف: 111.

إلهي إن عظيم ذنبي كف يدي عن انبساطها إليك، وكثرة ودوام تقصيري سوّدا وجهي عندك، فاغفر ذنبي وبيض وجهي فإنه لا سبيل لذلك إلا فضلك ومنك، وعطاؤك الابتداء، وأنت تعلم أنني لا أريد بذلك إلا أن أكون أهلاً أن أقف بين يديك وأحمدك وحدك لا شريك لك على كل نعمة أنعمت وتنعم بها عليّ وعلى والديّ وعلى كل أحد من خلقك.

إلهي وعزتك وجلالك وعظمتك، لو أنني منذ بدعت فطرتي من أول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة وكل طرفة عين سرمد الأبد بحمد الخلائق وشكرهم أجمعين، لكنك مقصراً في بلوغ أداء شكر أخفى نعمة من نعمك عليّ، ولو أنني كربت معادن حديد الدنيا بأنياي، وحرثت أرضها بأشفار عيني، وبكيت من خشيتك مثل بحور السماوات والأرضين دماً وصيداً، لكان ذلك قليلاً في كثير ما يجب من حَقك عليّ، ولو أنك إلهي عذبتني بعد ذلك بعذاب الخلائق أجمعين، وعظمت للنار خلقي وجسمي، وملئت جهنم وأطبقها مني حتى لا يكون في النار معذب غيري، ولا يكون لجهنم حطب سواي، لكان ذلك بعدلك عليّ قليلاً في كثير ما استوجبته من عقوبتك.

إلهي فمع عظيم ما استحق من عقوبتك بعدلك، تفضلت عليّ وجعلتني انطق بحمدك وأذكر أسماءك وأسماء سادتي من الأوصياء (ع) أنبياءك ورسلك (ع) الذين أتشرف أن أكون حفنة تراب تحت أقدامهم المباركة، إلهي فاغفر لي وأقل عثرتي واجعلهم يغفرون لي ويقبلون عثرتي.

بارالها! اگر بزرگی گناهم دستم را از گشوده شدن به سوی تو باز داشته، و بسیاری و پیوستگی کوتاهی من، صورتتم را نزد تو سیاه کرده است، گناهم را بیامرز و صورتتم را سفید فرما، که هیچ راهی برای این منظور، جُز فضل و مَنّت تو و بخشش ابتدایی تو نمی‌باشد؛ در حالی که تو خود آگاهی که من از این منظور، چیزی نمی‌خواهم جز اینکه شایستگی پیدا کنم تا در پیشگاه تو بایستم و تنها تو را ستایش گویم، که یگانه‌ای و هیچ شریکی نداری، برای هر نعمتی که با آن، بر من و بر والدینم و بر فرد فرد جمیع خلائقت، مَنّت نهادی. خداوندا! به عزّت و جلالت و بزرگیت سوگند، اگر من از همان هنگامی که فطرتم را از ابتدای روزگار خلق فرمودی، با هر تار مویی و هر پلک بر هم زدنی تا انتهای روزگار با حمد و ستایش و شکرگزاری تمامی خلائق، پیوسته، جاودانگی ربوبیت تو را عبادت کرده باشم، در رسیدن به به‌جا آوردن شکر پنهان‌ترین نعمت از نعمت‌هایت که بر من ارزانی داشته‌ای، کوتاهی ورزیده‌ام؛ حتی اگر معادن آهن دنیا را با دندان نیشم زیر و رو کنم و زمینش را با گوشه‌ی چشمانم سُخّم بزنم، و از ترس تو همچون دریاهاى آسمان‌ها و زمین‌ها، خون و خون‌آبه گریه کنم، نسبت به آنچه از حق تو بر من واجب است، اندکی از بسیار می‌باشد؛ و اگر ای خداونگار من، پس از این، مرا به عذاب همه‌ی خلائق عذاب کنی، و جسم و جان من آتش شود، و جهنم و طبقات آن از من آکنده گردد تا آنجا که در آتش، عذاب‌شونده‌ای غیر از من باقی نماند و جُز من، کسی دیگری هیزم جهنم

نباشد، چنین چیزی به خاطر عدل تو بر من، نسبت به آنچه خودم را به عقوبت تو شایسته نموده‌ام، اندکی از بسیار است.

بارالها! برخلاف بزرگی و عظمت عقوبتی که به خاطر عدالت تو مستحقش می‌باشم، بر من تفضل فرمودی و مرا گویا فرمودی به حمد و ستایش خودت، یاد اسم‌هایت و اسم‌های سرورانم از اوصیا (ع) و پیامبران و فرستادگانت (ع) همان کسانی که بودن مثنیٰ خاک در زیر گام‌های مبارکشان، برایم شرافتی است. خداوند! مرا بیامرزد، و از خطایم درگذرد، و آنان را به گونه‌ای قرار بده که مرا بیامرزد و از خطایم درگذرد.³⁴²

المذنب المقصر

أحمد الحسن

1427 ه.ق

والحمد لله رب العالمین